



تقابل سوسائلیسم

بافقرزدایی اسلامی



تقابل سوسیالیسم با فقرزدایی اسلامی

تألیف: شیخ علامه محمد بن صالح عثیمین
تحمه ه اضافات- بدام انداش

4/ تقابل سوسیالیسم با فقرزدایی اسلامی

سرشناسه	: عثیمین، محمد
عنوان قراردادی	: الادله علی بطلان الاشتراکیه. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: تقابل سوسیالیسم با فقرزدایی اسلامی / تالیف محمد بن صالح عثیمین؛ ترجمه و اضافات پدram اندایش.
مشخصات نشر	: سنندج: نالای رووناک، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۹ص.
شابک	: 978-600-8551-40-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: سوسیالیسم
شناسه افزوده	: اندایش، پدram، ۱۳۵۵ -، مترجم
رده بندی کنگره	: الف ۳۷/ع ۴HX ۰۴۱ ۱۳۹۶
رده بندی دیوبی	: ۳۳۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۹۱۶۸۰۹



تقابل سوسیالیسم با فقرزدایی اسلامی

مؤلف: شیخ علامه محمد بن صالح عثیمین

ترجمه: پدram اندایش

صفحه آرایی: صمد احمدی نیاز

ناشر: نالای رووناک

نوبت چاپ: اول 1397

تیراژ: 1000

قیمت: 10000 تومان

شابک: 978-600-8551-40-9

مرکز پخش:

سنندج پاساژ عزتی انتشارات آراس

08733128341

فهرست

- 7 مقدمه ی مترجم:
- 10..... بیوگرافی مختصر:
- 21... وجوه بطلان سوسیالیسمی که می پندارد از روی تعاون است:
- 107..... اضافات مترجم:

مقدمه‌ی مترجم:

به نام الله و به یاد الله و برای الله. این کتابی است که در آن مسأله‌ی مالکیت خصوصی که توسط سوسیالیسم شرقی نفی می‌شود، رد می‌شود و برای آن دلایلی از قرآن، سنت و عقل آورده شده است. قرآن که از طرف تمامی مسلمانان پذیرفته می‌شود و عقل نیز هر کسی خود بهتر می‌داند که چقدر از آن بهره‌مند است، ولی سنت، سنت از طرف عده‌ای از مسلمانان رد می‌شود و شاید به توان به آنها حق داد، زیرا فقط احادیثی را شنیده‌اند که از فیلترینگ پادشاهان ظالم صفوی گذشته است، توصیه من به آن دوستانی که سنت را قبول ندارند این است که به مقدمه‌ی کتاب «نور سنت و تاریکی‌های بدعت» در سایت کتابناک رجوع کنند. در انتها نیز به طور کاملاً خلاصه مواردی از فقر زدایی اسلامی را بیان کرده‌ام.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه: شکر و ستایش برای الله است، او را حمد گفته و از او کمک می‌طلبیم و از او طلب آموزش می‌نماییم. به الله پناه می‌بریم از شرهای درونیمان و از بدی اعمالمان. کسی را که الله تعالی هدایت کند، گمراه کننده‌ای ندارد و کسی را که گمراه سازد، هدایت کننده‌ای ندارد. گواهی می‌دهم که پرستش شونده‌ی بر حقی جز الله وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی وی است، الله تعالی او را با هدایت و دین حق فرستاده است و او

رسالت را ابلاغ داشته و امانت را ادا نموده و برای امت خیر خواهی نموده است و در راه الله تعالی به اندازه‌ی حقش، جهاد کرده است، تا آن که با وفاتش به یقین کامل رسید. صلوات الله تعالی و سلامش بر او و بر آتش و اصحابش و کسی که از آنها تا روز قیامت در نیکی تبعیت می‌کند، اما بعد:

از روی فضل و بخشش الله تعالی و توفیق دادنش، برای شیخ ما علامه محمد بن صالح بن العثیمین رحمه الله، کوشش‌های علمی موفق در امور تدریس، تربیت، تألیف، دعوت به سوی الله تعالی، صادر کردن فتوا، بیان محاضرات و دیگر مسائل علم شرعی وجود داشته است. همچنین برای او کتابهای مبارکی در توجه نمودن به مذاهب فکری مخالف دین اسلام وجود دارد و از آنها این کتاب با ارزش است که در سال 1381 هـ ق آن را به رشته‌ی تحریر در آورد و در آن دلایلی بر رد سوسیالیسم وجود دارد؛ سوسیالیسم نظریه‌ای اقتصادی و سیاسی است که طرفداران آن می‌پندارند که توسط آن ظلم اجتماعی از بین می‌رود و برای این هدف از کلاماتی درخشان و شعاراتی فریبنده استفاده می‌کنند تا جایی که زمان طولانی را برای این اختلافات فکری معاصر صرف می‌کنند. افکار آنان شکست خورده است و با نظریات انحراف یافته، راه مستقیم را رد می‌کنند.

شیخ محمد بن علی احمد قحل در مؤسسه شیخ محمد بن صالح عثیمین خیریه بر آن افزوده است و آیات آن و احادیث را تخریب نموده است و این کار را نزد شیخ علامه احمد بن یحیی نجمی رحمه الله تعالی انجام داده است.

تقابل سوسیالیسم با فقرزدایی اسلامی / 9

همچنین قواعد و توجیهاتی را بیان داشته است که شیخ ما رحمه الله آنها را با تألیفش تهیه کرده است و آنان را پخش نموده است تا از آنها نفع برده شود و این مطلب را برای چاپ و نشر تهیه کرده است.

از الله تعالی طلب می‌کنیم که به شیخ ما و اسلام و مسلمانان توسط آن پاداش نیک دهد و ثواب و اجری توسط آن ایجاد نماید، همانا او شنونده‌ی نزدیک است.

صلوات و سلام و برکت بر بنده‌ی او و فرستاده‌اش، تمام کننده‌ی پیامبران و امام پرهیزگاران و سرور اولین و آخرین، پیامبر ما محمد و بر آل و اصحابش و کسانی که در نیکی تا روز قیامت از آنها تبعیت می‌کنند.

اللجنة العلمية

در موسسه‌ی شیخ محمد بن صالح عثیمین خیریه

1429/11/20 هـ ق

بیوگرافی مختصر:

علامه محمد بن صالح عثیمین رحمه الله تعالی

نسب و تولد او:

او شیخ عالم، تحقیق کننده، فقیه، مفسر، دارای تقوا، محمد بن صالح بن محمد بن سلیمان بن عبدالرحمن آل عثیمین از الوهبة از بنی تمیم است.

در شب بیست و هفت ماه مبارک رمضان در سال 1347 هـ ق در عنیزه یکی از شهرهای قصیم در عربستان سعودی متولد شد.

زندگی علمی او:

پدرش رحمه الله او را به نزد پدر بزرگ مادری اش عبدالرحمن بن سلیمان دامغ رحمه الله برد تا قرآن را بیاموزد، سپس نوشتن و قسمتی از ریاضیات و متون ادبی را در مدرسه‌ی استاد عبدالعزیز بن صالح دامغ رحمه الله آموخت و این قبل از آن بود که به مدرسه‌ی معلم علی بن عبدالله شحیتان رحمه الله برود، سپس قرآن را نزد او از ته دل حفظ نمود و این در حالی بود که هنوز به چهارده سال نرسیده بود.

با توجه پدرش رحمه الله، به طلب علم شرعی پرداخت؛ شیخ علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمه الله علوم شرعی و عربی را در دانشگاه الکیبر در عنیزه به او آموخت، سپس دانشجوی بزرگانی¹ شد که از آنها شیخ محمد بن عبدالعزیز مطوع رحمه الله بود تا تدریس دانشجویان مبتدی را برای او شروع کند و شیخ او را در حلقه‌های علم توحید، فقه و نحو مشغول نمود.

1- آنها دو شیخ محمد بن عبدالعزیز مطوع و علی بن حمد صالحی رحمهما الله تعالی بودند.

سپس در حلقه‌ی علمی شیخ علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمه الله قرار گرفت و از او درس تفسیر، حدیث، سیره نبوی، توحید، فقه، اصول، فرائض، نحو و حفظ مختصراتی از این علوم را آموخت.

شیخ علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمه الله اولین شیخ او بود و آنچه از علم، معرفت و راه و روش که از او آموخت بیشتر از علمی بود که از دیگران آموخته بود. اصالتش، راه تدریسش و تبعیت از دلیل را از منهج او تأثیر گرفت.

شیخ عبدالرحمن بن علی بن عودان رحمه الله قاضی در عنیزه بود و علم فرائض را به او آموخت و شیخ عبدالرزاق عقیفی رحمه الله نحو و بلاغت را در آن شهر به او آموخت.

وقتی معهد علمی در ریاض باز شد، بعضی از برادرنش^۱ او را تشویق نمودند تا به آنجا برود و او از استادش علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمه اجازة گرفت و او به وی اجازة داد و در سالهای 1372 - 1373 هـ ق در آنجا مشغول علم شد.

او در دو سالی که در معهد ریاض بود از علمایی که در آنجا تدریس می‌کردند، استفاده نمود و از آن علماء: علامه‌ی مفسر شیخ محمد امین شنقیطی، شیخ فقیه عبدالعزيز بن ناصر بن رشید و شیخ محدث عبدالرحمن افریقی رحمهم الله، بودند.

در خلال حضورش در معهد به نزد شیخ علامه عبدالعزيز بن عبدالله بن باز رحمه الله رسید و او به وی صحیح بخاری (بخارایی) و رسائل شیخ الاسلام ابن تیمیه را آموخت و از او درباره‌ی علم

1- او شیخ علی بن حمد صالحی رحمه الله بود.

الحديث بهره برد و در نظراتِ فقهای مذاهب و مقایسه آنها نگریست و شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه الله دومین استادی بود که وی از او درس آموخت و از او اثر گرفت.

سپس در سال 1374 هـ ق به عنیزه بازگشت و مشغول درس آموختن نزد علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی شد و درس خواندن خود را در دانشکده‌ی شریعت به پایان رساند، دانشکده‌ای که قسمتی از دانشگاه امام محمد بن سعود اسلامی شد، تا آن که در سال 1377 هـ ق مدرک عالی خود را دریافت نمود.
درس دادنش:

استاد وی به او شجاعت داد و در حالی که دانشجو بود و در حلقه‌های درس وارد می‌شد، در سال 1370 هـ ق در دانشگاه الکبیر در عنیزه، شروع به تدریس نمود.
همچنین وقتی از معهد علمی ریاض خارج گردید در معهد علمی عنیزه در سال 1374 هـ ق مدرس شد.

در سال 1376 هـ ق شیخ او علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمه الله وفات یافت، او امامت [نماز جماعت] و نمازهای عیدین در دانشگاه الکبیر را به عهده گرفت و در کتابخانه‌ی عنیزه وطنی که برای دانشگاه بود شروع به تدریس نمود؛ این همان کتابخانه‌ای بود که شیخ او رحمه الله در سال 1359 هـ ق آن را تأسیس نموده بود.
وقتی دانشجویان وی زیاد شدند و کتابخانه برای آنها کافی نبود، شیخ رحمه الله شروع به تدریس در مسجد جامع خودش نمود و دانشجویان نزد وی جمع شدند و از عربستان و دیگر مناطق به نزد او می‌آمدند، تا جایی که در بعضی از دروس صدها نفر در کلاس او حاضر می‌شدند، آنها برای کوشش نمودن و درس گرفتن نزد او

می‌آمدند و نه فقط برای شنیدن و او برای آنها امام، خطیب و مدرس شد، تا آن که وی رحمه الله وفات یافت.

شیخ در معهد علمی از سال 1374 تا 1398 هـ ق باقی ماند و بعد از آن به دانشکده‌ی شریعت و اصول الدین در قسیم رفت که قسمتی از دانشگاه امام محمد بن سعود اسلامی بود و در آنجا شروع به استادی نمود تا آن که وی رحمه الله وفات یافت.

در زمانهای حج، رمضان و مرخصی‌های تابستانی از سال 1402 هـ ق تا وفاتش در مسجد الحرام و مسجد النبی به تدریس مشغول می‌شد.

شیخ رحمه الله دارای روش تدریس منفردی بود، او با دانشجویان گفتگو می‌نمود و سوالهای آنها را جواب می‌داد و با کوشش فراوان و نفسی با اطمینان خاطر، درسها و محاضرات را انتقال می‌داد و با خرمی و نزدیک بودن به مردم علم را نشر می‌داد.
آثار علمی:

کوشش بزرگ او رحمه الله در بیشتر از پنجاه سال، باعث نشر علم، تدریس، موعظه، ارشاد، متوجه ساختن، انتقال محاضرات و دعوت به سوی الله سبحانه و تعالی شد.

او کوشش خود را متوجهی تألیف، فتوا دادن و جواب دادن به سوالها نمود، مسائلی که با داشتن اصالت علمی متین از دیگران جدا می‌شد، از او ده‌ها کتاب، مطلب، محاضرات، فتواها، خطبه‌ها، دیدارها و مقاله‌ها نشر یافته است، همچنین هزاران ساعت منابع صوتی که در آن محاضرات، خطبه‌ها، لقاات و برنامه‌های رادیویی و دروس علمی، در تفسیر قرآن کریم و شرح‌های وی بر احادیث

شریف و سیره‌ی نبوی و متون و شعرهایی در زمینه‌ی علوم شرعی و نحوی بود، ضبط شده است.

قواعد، ضوابط و توجیهاتی وجود دارد که شیخ رحمه الله در نشر تألیفات، مطالب، دروس، محاضرات، خطبه‌ها، فتواها و دیدارهایش آنها را بیان داشته است و مؤسسه‌ی الشیخ محمد بن صالح العثیمین الخیریة به کمک الله تعالی و توفیق دادنش، تمامی آثار علمی او را تهیه نموده است و به آن توجه کرده است.

برای راهنمایی‌های وی رحمه الله سایتی خاص تأسیس گشته است که به کمک الله تعالی تمامی آثار علمی از تألیفات و برنامه‌های صوتی او در آن قرار دارد.

اعمال و کوشش‌های دیگر او:

در کنار این کوشش با فایده در تدریس، تألیف، امامت، خطبه گفتن، فتوا دادن و دعوت به سوی الله سبحانه و تعالی، شیخ اعمال بسیار دیگری نیز انجام داده است که بدین شرح می‌باشند:

- عضو هیئت علمای بزرگ در عربستان سعودی از سال 1407 هـ ق تا وفاتش بود.

- عضو مجلس علمی در دانشگاه امام محمد بن سعود اسلامی در دو سال تحصیلی 1398 و 1400 هـ ق بود.

- عضو انجمن دانشکده‌ی شریعت و اصول دین از دانشگاه امام محمد بن سعود اسلامی در قصیم بود و رئیس قسمت عقیده‌ی آن بود.

- در آخرین سالهای تدریسش در معهد علمی، عضو انجمن راه‌ها و روش‌ها و مناہج در معدهای علمی بود و کتابهایی را در این زمینه تهیه کرده است.

- عضو انجمن «التوعیة» در زمان حج از سال 1392 هـ ق تا زمان مرگش بود و در مکه و مشاعر درس می‌داد و محاضرات برگزار می‌کرد و درباره‌ی سوالها و احکام شرعی فتوا می‌داد.
- ریاست جمعیت حفظ قرآن کریم خیریه را در عنیزه از زمان تاسیس آن سال 1405 هـ ق تا وفاتش بر عهده داشت.
- محاضرات بسیاری را داخل عربستان سعودی درباره‌ی مسائل گوناگون بین مردم برگزار نمود. همچنین از طریق تلفن محاضراتی را در تجمعات و مراکز اسلامی مختلف دنیا برگزار نمود.
- از علمای بزرگ عربستان سعودی بود که سوالهای حول احکام دین و اصول عقیده و شریعت، در برنامه‌های رادیویی عربستان سعودی را جواب می‌داد و مشهورترین آنها، «نور علی الدرب» بود.
- خودش را نذر نموده بود تا سوالهای سوال کنندگان را از طریق تلفن، مکاتبه و حضوری پاسخ دهد.
- دیدارهای علمی جدول بندی شده‌ی هفتگی، ماهانه و سالانه را برگزار می‌نمود.
- در مشورت‌های بسیاری که در عربستان سعودی صورت می‌گرفت، شرکت می‌نمود.
- او کوشش خود را بر راه‌های تربیتی و مسائل موعظه‌ای برای راهنمایی دانشجویان و ارشاد آنها به کار می‌بست، تا آنان را در راه و منهجی قوی برای کسب علم و بدست آوردن آن، قرار دهد و کارهایی انجام می‌داد تا آنها به مدارج علمی بالا برسند و در

آموزش آنها صبر می نمود و سوالهای زیاد آنها را تحمل می کرد و جواب می داد و به امور آنها اهتمام می ورزید.

• شیخ اعمال بسیاری را در میدانهای خیر و دربهای نیکی و مکانهای نیکوکاری به مردم بر عهده می گرفت و سعی در بر طرف کردن نیازهای آنها و نوشتن پیمانها و قراردادهای بین آنان و خیرخواهی صادقانه و با اخلاص برای آنها داشت.

مکانت علمی وی:

شیخ رحمه الله از راسخان در علم که الله تعالی با منت و کرمش آن را به او عطا فرموده بود، دارای اصالت و صاحب بزرگی در شناخت دلیل و تبعیت از آن بود و دارای دقت زیادی در استنباط علوم و احکام از قرآن و سنت بود و در ادبیات زبان عربی در معانی، اعراب و بلاغه بسیار قوی بود.

وقتی او دارای صفات علمای بزرگ و اخلاق ستوده‌ی آنها شد و علم و عمل را در یکجا جمع نمود، مردم او را به شدت دوست داشتند و منزلت کاملی را برای او قائل شدند، الله تعالی قبول شدن وی را توسط آنها به او عطا نمود و از انتخابهای فقیه‌هانه‌ی او اطمینان خاطر یافتند و به دروس، فتواها آثار علمی او رجوع نمودند، از چشمه‌ی علمی او نوشیدند و از خیرخواهی و مواعظ او بهره بردند.

سال 1414 هـ ق جایزه‌ی جهانی ملک فیصل رحمه الله، در خدمت به اسلام را برای خود قرار داد، جایزه را به این دلایل برد:
اول: دارای اخلاق علمای فاضل بود که از بارزترین آنها پرهیزگاری، گشادگی سینه، سخن حق، انجام دادن اعمالی در مصلحت مسلمانان و خیرخواهی برای عوام و خواص آنها بود.

دوم: بسیاری از علم او بهره‌مند شدند؛ چه در تدریس وی و چه در فتوا دادن و چه در تألیفات.

سوم: برگزاری محاضرات عمومی در مناطق مختلف عربستان سعودی.

چهارم: مشارکت در بسیاری از مشورت‌های اسلامی.
پنجم: دارای روشی خاص در دعوت به سوی الله تعالی با حکمت و موعظه‌ی نیکو بود و مثالی زنده در منهج پیشینیان صالح بود، چه در فکر و در چه در سلوک.

وارثان او:

دارای پنج پسر و سه دختر بود و پسران خود را عبدالله، عبدالرحمن، ابراهیم، عبدالعزیز و عبدالرحیم نامید.

وفات وی:

وی رحمه الله در شهر جدّه قبل از غروب آفتاب در روز چهارشنبه پانزدهم ماه شوال سال 1421 هـ ق وفات یافت و در مسجد الحرام بعد از نماز عصر روز پنج‌شنبه برای او نماز میت خوانده شد، سپس هزاران نفر از نمازگزاران و گروه عظیمی او را تشییع نمودند و در مکه مکرمه دفن شد.

همچنین بعد از نماز جمعه در روز بعد، بر وی غیاباً در تمامی شهرهای عربستان سعودی نماز میت خوانده شد.

الله تعالی شیخ ما را به مانند ابرار رحمت نماید و او را در بهشت سکنی دهد و با آمرزش و رضایتمندی‌اش بر او منت نهد و برای آنچه برای اسلام و مسلمانان انجام داد به او پاداش خیر دهد.

اللجنة العلمية
در مؤسسهي الشيخ محمد بن صالح العثيمين الخيرية

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و ستایش برای الله بسیار با حکمت در تقدیر و دینش، یکتا و یگانه، تنها و بی‌نیاز کسی که نه زاده است و نه زاده شده است و هم‌تا و هم‌رتبه‌ای ندارد، او بسیار رحمت‌کننده و دائماً رحمتگر می‌باشد و کسی از او به مخلوقاتش مهربانتر نیست، دانایی است که علم و رحمت او همه چیز را فرا گرفته است و باحکمتی است که هر چیزی را در جای شایسته‌ی خود قرار داده است، ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ [القصص: 68] (و پروردگار تو هر چیزی را بخواهد خلق می‌کند و [هر کس را بخواهد] بر می‌گزیند).

گواهی می‌دهم که هیچ پرستش‌شونده‌ی بر حقی جز الله وجود ندارد و یکتا و بی‌شریک است و گواهی می‌دهم محمد بنده و فرستاده‌ی وی است، کسی که با هدایت و رحمت مبعوث شده است و صلوات الله بر او و بر آتش و اصحابش - کسانی که در بین امت در علم و پرهیزگاری و سیاست و سرپرستی برترین امت بودند - و بر کسانی که از آنها در نیکی تبعیت می‌کنند و سلامتی بالایی برای آنها باشد.

اما بعد:

الله تعالی مسلمانان را در سال 1381 هـ.ق با ظهور قانونی ظالمانه و ستمگرانه و خارج از احکام الله تعالی و حکمتش مورد آزمایش قرار داد؛ آن بر ظلم به بندگان و ایجاد دشمنی بین آنها بنا شده بود و در صف‌های آنها هزلیات را ایجاد نمود و بر بخشش آنها در کسب، مسائل عاطفی و عقلی حکمرانی نمود؛ این نظام نامیده می‌شود سوسیالیسم تعاونی؛ آن بر اساس از بین بردن مالکیت خصوصی و از بین بردن فرق داشتن در ثروت ایجاد شده است؛ تا

مردم در فقر، عبودیت، و خواری در یک نظام این چنینی که قانونی فاسد و طغیانگر است؛ زندگی کنند.

از روی تأسف باید گفت: فعالان و کسانی که به آنها کمک می‌کنند آن را در اسلامی که بر اساس عدالت، رحمت و دادن حق به صاحب حق بنا شده است، داخل می‌کنند و برای آن آیات و احادیث متشابه را بیان می‌دارند؛ کسانی که الله تعالی درباره‌ی آنان گفته است: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ [آل عمران: 7] (پس اما کسانی که در قلبهایشان انحراف وجود دارد برای فتنه انگیزی و تأویل نادرست از متشابهات آن تبعیت می‌کنند). این چنین است حال کسانی که از متشابهات آن تبعیت می‌کنند؛ تا مردم را به فتنه بی‌اندازند و آنان را از دینشان منع کنند؛ از الله تعالی طلب می‌کنیم که اسلام را در برابر فتنه‌ی آنها حمایت کند! و این حمایت را با هدایت آنها به راه مستقیم و یا با هلاکت نزدیکشان انجام دهد و آنان را به کسانی تبدیل کند که اسلام را یاری می‌دهند و برای آن خیرخواهی می‌کنند، همانا او شنوای بیناست.

بر هر مسلمانی واجب است تا دین الله تعالی را به امتش برساند و با بصیرت به سوی الله تعالی دعوت دهد و شبهه‌هایی را که باطل گرایان بیان می‌دارند را دفع کند، ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِي وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِي﴾ [الأنفال: 42] (تا کسی که نابود شده است از روی دلیل نابود شود و کسی که باید زنده بماند [از روی دلیل] زنده بماند). شایسته دیدم که در این باره از روی منت الله تعالی بر من، کتابی بنویسم و از الله تعالی درخواست می‌نمایم تا عمل مرا خالص

برای خودش قرار دهد و برای نیتم به من کمک کند و مرا به اندازه‌ی یک چشم بهم زدن بر خودم و یا دیگران نسپارد. می‌گویم و توفیق از جانب پروردگار است:

وجوه بطلان سوسیالیسمی که می‌پندارد از روی تعاون است

این فکر سوسیالیسم که می‌پندارند از روی تعاون است، دلایلی برای باطل بودن آن، فسادش و تناقض زیاد آن با دین اسلام وجود دارد؛ و آن در وجوهی است:

وجه اول: این فکر سوسیالیسم در زمان پیامبر ﷺ و یا در زمان خلفای راشدین و کسانی که بعد از آنها بر مملکت‌های اسلامی حکومت کردند وجود نداشت و این در حالی است که سوال می‌شود آیا حق نزد پیامبر ﷺ و خلفای راشدین و نفرت بعدی آنها از والیان مسلمان و امامان آنها وجود داشته است و یا در نزد این سوسیالیست‌ها است؟ جمله دوم: قطعاً باطل است و اگر این گونه نباشد، پیامبر ﷺ و خلفای راشدین و امامان مسلمان که بعد از آنها آمدند، بر گمراهی، ستم و خوردن حق مردم بودند تا آن که جوجه‌های کمونیست، بعد از سیزده و سه چهارم قرن آمدند و راهی را بنا نهادند که بندگان الله تعالی را در مسیری قرار دهند که بر اساس عدالت، رحمت و رساندن حقوق مردم به آنها بنا شده است. این در حالی است که این عمل با سلب حق مردم و گرفتار شدن آنها به عذاب بد و قتل بخشش‌های آنها و ایجاد دشمنی و بغض بین آنها می‌باشد. آیا این عدالت است؟! آیا این مهربانی است؟! و آیا این رساندن حق به اهل آن است؟! آیا این راه مستقیمی است که بر محمد بن عبدالله ﷺ رسول پروردگار جهانیان مخفی مانده است؟ و این در حالی است که او عادلترین مردم و

پرهیزگارترین آنها بوده است! صلوات و سلام الله تعالی بر او باشد! همچنین آیا این راه مستقیم از خلفای راشدین و امامان مسلمان بعد از آنها و والیان آنها مخفی مانده است؟ یا آن که نزد آنها آشکار بود و آنها از روی ظلم، دشمنی، خیانت و نامردی، آن را به اجرا نگذاشتند؟

وجه دوم: مسلمانان اجماع¹ دارند که گرفتن مال به غیر حق حرام است و آن از ضروریات شناخته شده‌ی اسلام است و آن اجماعی قطعی و درست است که با استناد به قرآن و سنت بدست می‌آید.

وجه سوم: الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقره: 188] (در حالی که آگاهی دارید، اموالتان را در میان خودتان به باطل نخورید و آن را به حکام بدهید تا قسمتی از اموال مردم را از روی گناه بخورید).

چه چیزی باطل‌تر از آن است که مال کسی که با دستاش آن را کسب کرده است و برای آن عرق جبین ریخته است و با اعضای بدن خود برای آن کوشش نموده است و اعصاب و فکر خود را برای آن خسته کرده است، گرفته شود و به کسی داده شود که در اجتماع به بطالت زندگی می‌کند و کوچکترین فعالیتی برای بدست آوردن آن انجام نمی‌دهد؟! آیا این مال باید به آنها داده شود؟! ولی با نگریستن در سیره‌ی سوسیالیست‌ها - برادران کمونیست‌ها - به خوبی دیده می‌شود که آنها مقدار کمی از اموال را به مردم می‌دهند و بقیه‌ی آن را برای حفظ خودشان و پراکندن جاسوس‌ها و

1- وقتی همه مسلمانان با هم در امری اتفاق نظر داشته باشند، آن مسأله اجماع نامیده می‌شود و درست بودن آن حجت است. (مترجم)

حیله‌گران خودشان، صرف می‌کنند و آن را فقط برای دفاع کردن از رئیس‌ان خود و سیطره‌ی آنها بر مردم و مقدراتشان، استفاده می‌کنند؛ جز این نیست که الله تعالی به آنان احاطه دارد.

با تأمل در این سخن الله تعالی: ﴿وَتَدُلُّوْهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوْا فَرِيْقًا مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْاِثْمِ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ﴾ [البقره: 188] (در حالی که آگاهی دارید، آن [اموالتان] را به حکام بدهید تا قسمتی از اموال مردم را از روی گناه بخورید)، معلوم می‌شود که خوردن اموال مردم حرام است و یکسان است که این عمل به طور مستقیم، مانند دزدی و کلاهبرداری صورت گیرد یا توسط حاکمان و سلاطین انجام پذیرد، حتی اگر ظاهری حق‌گرایانه داشته باشد.

وجه چهارم: سخن پیامبر ﷺ است که فرموده است: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْاَحْنَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَاقْضِي عَلَيَّ نَحْوَ مَا أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ حَقِّ اَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّاسِ»¹ (من فقط بشری هستم و شما نزد من دادخواهی می‌کنید و شاید که بعضی از شما زبان‌آورتر از بعضی باشند و من بر اساس آنچه می‌شنوم حکم می‌کنم، اگر برای او حکم نمایم در حالی که چیزی از حق برای برادر اوست، آن را بر ندارد، زیرا فقط [در این صورت] قسمتی از آتش جهنم را به او داده‌ام)، گروهی از حدیث ام سلمه رضی الله عنها آن را روایت کرده‌اند، پس اگر دو نفر که برای دادخواهی نزد حاکم می‌روند و هر کدام دلیل خود را بیان دارد، گاهی سخن یکی از آنها شیرین‌تر و پسندیده‌تر فهمیده می‌شود و با ظاهر سخن او حکم به نفع او

1- بخاری (بخاری)، کتاب الاحکام، باب موعظة الامام للخصوم، شماره‌ی: 7169. مسلم کتاب الافضیة، باب الحكم بالظاهر و اللحن بالحجة، شماره‌ی 1713.

صادر می‌شود و بر حقی از کسی که برای نفر مقابل است، دست می‌یابد. اگر این حکم نمودن و مسلط ساختن از طرف حاکم صورت گیرد برای شخصی که حکم به سود او صادر شده است، جایز نیست تا آن حق را در حالی که می‌داند حق خودش نیست، برای خودش بردارد.

طبق این آیه و این حدیث برای مردم جایز نیست که مال کسی را برای خودشان بردارند به این بهانه که حکومت آن را جایز دانسته است؛ بلکه بر او واجب است که این حکم را نادرست بداند و الله تعالی را مراقب خود ببیند و باید امر الله تعالی و قانونش در قلب او بزرگترین امر و قانون و قانون گذاری باشد؛ همچنین باید بداند که اگر امر الله تعالی را بزرگ بشمارد و آن را بر علیه کسی که با الله تعالی مخالفت می‌کند، برای کسب رضایت الله تعالی و یاری دینش برپا دارد، الله تعالی او را بر دشمنش چیره می‌گرداند، ﴿وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج: 40] (و همانا مطمئناً الله کسی که او را یاری دهد را یاری می‌نماید و الله بسیار قوی [و] دارای عزت بسیار است)، همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الانفال: 10] (یاری و پیروزی وجود ندارد مگر از نزد الله، همانا الله بسیار باعزت بسیار باحکمت است).

وجه پنجم: نظام سوسیالیستی متضمن قوانینی است که با الله تعالی در قضاء و قدر و حکمتش تضاد دارد و الله تعالی برای تقسیم روزی‌اش بین مردم از روی حکمت و رحمتش حکم می‌نماید و بین آنها فرق می‌گذارد و توسط آن بعضی را بر بعضی برتری می‌دهد و آن از روی حکمت و رازهای بزرگش می‌باشد.

از آنها: بر کار گماشتن هر کسی بر کاری می‌باشد؛ به این صورت که بعضی را بر تجارت قرار می‌دهد و بعضی را بر صنعت و بعضی را بر شغلی دیگر و بعضی را برای نظامیگری و همچنین مواردی دیگر قرار می‌دهد و این جز به فرق گذاشتن بین مردم صورت نمی‌پذیرد.

از آنها: این است که یکی را ثروتمند می‌نماید و او را مورد امتحان قرار می‌دهد که آیا شکر می‌کند یا خیر و همچنین شخص دیگری را فقیر قرار می‌دهد تا بدین وسیله او را با فقر امتحان نماید و مشخص دارد که آیا آن فقیر صبر می‌کند یا نه.

از آنها: با تفکر نمودن در فرق ثروتی که بین مردم در دنیا وجود دارد، انسان بینا درس می‌گیرد و برای آخرت که اختلاف طبقاتی در آن بیشتر است خود را آماده می‌کند و برای بدست آوردن طبقات بالای آخرتی کوشش بیشتری می‌نماید، الله تعالی می‌فرماید: ﴿انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: 21] (بنگر چگونه بعضی را بر بعضی دیگر فضیلت داده‌ایم و در آخرت این برتری دارای درجات بزرگتر و افزونتر می‌باشد).

از آنها: پی‌بردن به مقتضیاتی است که پروردگار بودن الله تعالی را به شکلی کامل بیان می‌دارد و این امر که بحرانهای امور و کلیدهای آسمانها و زمین در دست الله سبحانه می‌باشد، وی عَلَّمَ می‌فرماید: ﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الشوری: 12] (برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده می‌دارد و [برای هر

کس که بخواهد] آن را تنگ می‌نماید، او به تمامی چیزها آگاه است).

از آنها: برپا داشتن عباداتی که ممکن نمی‌باشد، مگر آن که ثروتمند و فقیر وجود داشته باشد، مانند: زکات، صدقه، کفاره‌ها و نفقه دادن‌ها و مانند آن.

از آنها: نظم دادن مخلوقات و جریانات آن بر سنتی واحد؛ این در حالی است که الله سبحانه از روی حکمتش تفاوت را بین مخلوقاتش ایجاد می‌کند و این تفاوت در ذات، صفات، بقا و عدم می‌باشد؛ پس بنگرید به دو سرزمین، دنیوی و آخرتی؛ مشاهده می‌شود که تفاوت بزرگی بین آنها وجود دارد و بنگرید به این دنیا در عالم بالا و پایین آن؛ مشاهده می‌شود که تفاوت بین جنس‌های آن و انواع آن و یکتا بودن آن وجود دارد؛ بنگرید به بنی آدم؛ مشاهده می‌شود که بین آنها در دین، عقل، اخلاق، علوم و زمان اجل فرق وجود دارد و این الله تعالی است که این چنین رزق و روزی را تقدیر نموده است، پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَرْزَاقَكُمْ»¹ (الله اخلاقتان را بین شما تقسیم نموده است، همان گونه که روزی شما را بین شما تقسیم کرده است).

این حکمت الله تعالی است که بین مردم تفاوت قرار داده است و بین آنان در روزی دادن، فرق گذاشته است، اینجاست که دعوت کنندگان سوسیالیسم و از بین برندگان اختلاف طبقاتی با الله تعالی در حکم نمودنش تضاد پیدا می‌کنند و می‌گویند: ما این گونه می‌بینیم که این حالت ستم، ظلم و دست درازی است و بندگان با

1- امام احمد در مسندش، شماره‌ی 3672.

آن اصلاح نمی‌شوند و عدالت و حق فقط با از بین رفتن اختلاف طبقاتی و برابر کردن مردم در فقر و ذلت حاصل می‌شود و حکمت‌هایی که برتری دادن بعضی از مردم بر بعضی دیگر را در روزی حکم می‌کنند را باطل می‌دانند. الله تعالی کسی است که از او کمک خواسته می‌شود.

وجه ششم: نظام سوسیالیستی با الله تعالی در دینش تضاد دارد، الله تعالی برای فرق داشتن مردم در روزی احکامی را بنا نهاده است؛ مانند: زکات، کفاره، نفقه و این‌گونه موارد که وجود نخواهند داشت مگر آن که فقیر و ثروتمند، هر دو وجود داشته باشند و برای واجب بودن آن [برای ثروتمند] قوانینی وجود دارد و برای تقسیم کردن آن نیز قوانینی دیگر بیان شده است. اگر مردم در رزق و روزی یکسان باشند و بین آنها فرق وجود نداشته باشد، دیگر برای بعضی از آنها این امور واجب نمی‌شود و محلی برای مصرف آن وجود نخواهد داشت، از چه کسی زکات گرفته شود و به چه کسی پرداخت شود؟ برای چه کسی کفاره واجب می‌شود؟ و به چه کسی باید آن را عطا کند؟ در مورد نفقه نیز این حکم وجود دارد.

با تعطیل کردن بعضی از احکام اسلام، جنایتی بزرگ در حق آن صورت می‌گیرد و با تعطیل اجر و ثواب بردن مسلمانان در این انفاق کردن‌ها، جنایتی بزرگ در حق آنها صورت خواهد پذیرفت.

وجه هفتم: الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: 29] ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموالتان را بین خودتان به ناحق نخورید،

مگر آن که تجارتي باشد که شما از آن رضایت دارید و خودکشی نکنید، زیرا الله به شما مهربان است).

الله تعالی شرط تجارت را نشأت آن از رضایت بین طرفین دانسته است و اگر رضایتمندی در آن وجود نداشته باشد، استفاده از آن مال باطل است که با این سخن از آن نهی شده است: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (اموالتان را بین خودتان به ناحق نخورید) و با تأمل نمودن در این سخن الله تعالی: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (مگر آن که تجارتي باشد که شما از آن رضایت دارید)، مشخص می‌شود که در آن به شکلی آشکار بیان شده است که در معاوضه شرط رضایتمندی وجود دارد؛ زیرا تجارت معاوضه‌ی بین طرفین می‌باشد؛ به همین دلیل دربی بسته می‌شود که دعوت کنندگان سوسیالیسم می‌گویند: ما چیزی را به زور [از ثروتمند] می‌گیریم و [آن را به فقیر می‌دهیم] و در عوض آن چیزی به آن ثروتمند نمی‌دهیم و همچنین اموالی را صادره می‌کنیم بدون آن که عوضی در قبال آن بدهیم. کلمه‌ی «تراض» دلیلی بر این است که رضایت طرفین را شرط قرار می‌دهد.

اما دعوت کنندگان سوسیالیسم می‌گویند: این حکم را قبول نمی‌کنیم و به آن راضی نمی‌شویم و ما اموال مردم [ثروتمند] را به زور می‌گیریم. عجیب این است که آنان مردم را مجبور می‌کنند تا از قوانین آنها راضی باشند و اموال خود را بدهند، و خودشان را مجبور نمی‌کنند تا از قوانین پروردگار دانا و باحکمت و مهربانشان راضی شوند و این در حالی است که او عَلَّمَ خالق آنها می‌باشد.

با تامل در این سخن الله تعالی: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (و خودکشی نکنید!)، مشاهده می‌شود که نهی از خودکشی به همراه نهی از خوردن مال به ناحق آمده است و این دلیلی بر این است که در کتاب الله تعالی و حکمش، تجاوز به مال دیگران همراه تجاوز به نفس می‌باشد.

اما سوسیالیست‌ها به شکل زیادی بین آنها فرق می‌گذارند و حرام بودن مال [دیگران] را حلال می‌کنند و آن را در حالی که الله تعالی به آن احترام می‌گذارد و حرام نمی‌کند، مباح می‌دانند و از حلال بودن آن برای اشخاص در حالی که الله تعالی آن را حلال کرده است، ابا می‌ورزند؛ این در حالی است که آنها از قصاص، رجم، قطع دست دزد و قطع دست و پای خلاف جهت کسانی که با الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ دشمنی می‌کنند و بر روی زمین برای فساد کردن می‌شتابند، منع می‌کنند.

بنگرید که چه تضاد زیادی با احکام الله تعالی و دینش دارند!

در این سخن الله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ (الله به شما مهربان است)، دلیلی بر این است که حرام بودن خوردن مال دیگران به ناحق و خودکشی از مقتضیات رحمت ارحم الراحمین است، کسی که به بندگان از خودشان مهربانتر است و او به صلاح آنها عالمتر است و ضرر را از آنها دفع می‌کند. تسلط سوسیالیست‌ها بر اموال مردم به ناحق بر خلاف رحمت [الله تعالی] می‌باشد و این در حالی است که آنان ادعا می‌کنند که اهل اصلاح و مهربانی برای مخلوقات هستند و این حالت خود را با سخن‌وری و عوام‌فریبی انجام می‌دهند. آنها جز اهل فساد و ظلم نیستند، ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ 9 فِي قُلُوبِهِمْ
 مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿
 [البقرة: 9-10] (الله و کسانی که ایمان آورده‌اند را فریب می‌دهند و
 کسی را فریب نمی‌دهند، مگر خودشان را و این در حالی است که
 [آن را] احساس نمی‌کنند * در قلبهایشان مرض [شک و شبهه و ...]
 وجود دارد و الله مریضی آنها را زیاد می‌کند و برای آنها به واسطه‌ی
 دروغی که می‌گویند، عذابی دردناک خواهد بود).

وجه هشتم: الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ
 وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ
 وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾
 [التوبة: 60] (زکات فقط برای کسانی است که درآمد ندارند و
 درآمد آنها کفاف زندگی آنان را نمی‌دهد و کسانی که در اداری
 زکات کار می‌کنند و کسانی است که از آنها دلجویی می‌شود و آزاد
 کردن بردگان و بدهکاران و جهاد در راه الله و در راه مانده است،
 واجبی از طرف الله می‌باشد و الله بسیار دانای بسیار باحکمت است).
 در اینجا کسانی که نیاز به زکات دارند و زکات به آنها داده
 می‌شود، بیان شده‌اند و زکات از کسی دریافت نمی‌شود، مگر از
 ثروتمند و در اینجا است که شرع مردم را بر اساس مقدار مالشان، به
 دو دسته تقسیم بندی می‌کند و آن دو ثروتمند و فقیر می‌باشند.

اگر سوسیالیسم واجبی دینی بود؛ این تقسیم بندی صورت
 نمی‌گرفت و در واقع بر ثروتمند واجب بود تا تمام مالش را کنار
 بگذارد و به مانند فقیران شود؛ تا همه در یک سطح قرار بگیرند و
 اختلاف طبقاتی آنچنان که سوسیالیست‌ها می‌گویند، باید بر طرف

شود. آیه با علم و حکمت به پایان می‌رسد، تا بیان دارد که تقسیم بندی مردم به ثروتمند که دادن زکات بر آنها واجب می‌شود و فقیر که زکات به آنها تعلق می‌گیرد و واجب نمودن پرداخت زکات به آن هشت دسته که در آیه بیان شده است از روی علم و حکمت والا می‌باشد.

وجه نهم: پیامبر ﷺ از طرف پروردگار جهانیان [برای مردم] خیرخواه امینی بود؛ او در حج الوداع در منی در روز عید قربان، خطبه‌ای بیان فرمود و این بیان بعد از آن بود که الله تعالی نازل نمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3] (امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و برای شما به دین اسلام راضی شدم) این ماجرا سه ماه و دو روز قبل از وفات وی ﷺ انجام پذیرفت. او ایستاد و در خطبه‌اش فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا» (ای مردم! امروز چه روزی است؟)، گفتند: روز حرام، فرمود: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا» (این کدام سرزمین است؟)، گفتند: سرزمین حرام، فرمود: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا» (این چه ماهی است؟) گفتند: ماه حرام، فرمود: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا» [ریختن] خونهای شما و [خوردن] اموال شما و [دست درازی به] ناموس شما برای شما حرام است به مانند این روز و در این سرزمین و در این ماه) و آن را چند بار تکرار نمود، سپس سرش را بلند نمود و فرمود: «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ اللَّهَمَّ هَلْ بَلَغْتُ» (یا الله! آیا [رسالت] را رساندم؟ یا الله! آیا [رسالت] را رساندم؟) ابن عباس رضی الله عنهما گفت: قسم

به کسی که جان من در دست اوست، آن سفارشی برای امتش بود، پیامبر ﷺ فرمود: «فَلْيُبْلَغُ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ» (پس شاهد به غایب این امر را برساند).¹

الله تعالی، ملائک، پیامبرانش و تمامی مخلوقاتش را گواه می‌گیریم که فرستاده‌اش محمد ﷺ رسالت را به شکلی آشکار رساند، برای امت خیرخواهی نمود تا آن که آنان را بر روشنی قرار داد که شب آن به مانند روز است و کسی از آن انحراف پیدا نمی‌کند، مگر آن که هلاک می‌شود. صلوات الله و سلام او بر وی باد و به خاطر امت وی، به او بهترین پاداش داده شود. الله تعالی، ملائک، پیامبرانش و تمامی مخلوقاتش را شاهد می‌گیریم که الله تعالی در وعده‌اش راستگو بود و دینش را توسط صحابه‌ی گرامی که قرآن و سنت پیامبرش ﷺ را در لفظ، معنا و عمل حفظ نمودند، استیلاء داد، الله تعالی از آنان راضی شد و بهترین پاداش را در بین امت به آنان داد. در این حدیث بزرگ می‌بینید که پیامبر ﷺ این سه چیز را حرام کرد: خون، مال و ناموس و این بیان او سخنی آشکار بود که در آن به شکلی تأکید شده آن سه مورد را حرام نمود و حکمی عمومی و بزرگ را صادر کرد. همچنین باید در نظر داشت که بعد از آن حکمی نیامد تا آن حکم را منسوخ کند؛ در این سخن، پیامبر ﷺ پایان یافتن این حکم را روزی قرار داده است که ما به دیدار پروردگاران می‌رسیم و آن روز همان قیامت است و این حکم قطعاً نسخ‌کننده‌ی تمامی احکامی است که قبل از آن وجود داشته است.

1- صحیح بخاری، کتاب الحج، باب الخطبة ایام منی، شماره‌ی 1739، صحیح مسلم، کتاب حج، باب حجة النبي ﷺ شماره‌ی 1218 و 147.

البته در بعضی از نقل‌ها عباراتی وجود دارد که در مباح دانستن گرفتن مال به ناحق، توهّم ایجاد می‌کنند و دعوت‌گران به سوی سوسیالیسم با تحریف آنها و تغییر دادن برداشت درست به برداشتی که خود دوست دارند، آنها را سند قرار می‌دهند. این خطای آنها در سه وجه ایراد دارد:

اول: ترک نمودن مطلب محکم و آشکار و ارجاع دادن حکم به مطلب متشابه.

دوم: تحریف مطالبی که به آنها ارجاع می‌دهند. سوم: برداشت اشتباه از این مطالب و قبول آن به شکلی که خود دوست دارند و از روی باطل می‌باشد.

بر هر مسلمانی واجب است تا وقایع و اتفاقات را با مطالب [قرآن و سنت] مطابقت دهد و نه این که مطالب قرآن و سنت را با وقایع و اتفاقات مطابقت دهد و این امر - تطبیق مطالب بر وقایع و وجود نداشتن مطلبی که بر آن دلالت کند - امری است که بسیاری از متأخرین به آن مبتلا شده‌اند و این گونه می‌پندارند که آنها اسلام را یاری می‌دهند و در واقع باید دانست که اسلام در هر زمان و مکانی درست می‌باشد؛ آنها در حقیقت [به اسلام] افترا می‌زنند؛ آنان اسلام را یاری نمی‌دهند، بلکه اسلام را ذلیل و خوار و تبعیت‌کننده از غیر آن قرار می‌دهند و واجب این است که از اسلام عزتمندانه تبعیت شود و باید احکام و نظام آن را به اجرا گذاشت تا امور توسط آن اصلاح گردد و در راه درست و مستقیم قرار گیرد. و البته این الله تعالی است که توفیق دهنده می‌باشد.

وقتی این حدیث ناسخ قبل از خود می‌باشد و آن منسوخ شده نمی‌باشد، نسخ آن امکان‌پذیر نبوده و عمل به آن واجب می‌شود.

در این حدیث بزرگ پیامبر ﷺ خون، مال و ناموس را یکجا در یک حکم جمع می‌کند و ابن عباس رضی الله عنه، کسی که الله تعالی به او شناخت دین داد و علم تأویل را به او آموخت، قسم می‌خورد که این سفارش پیامبر ﷺ برای امتش است؛ در نتیجه بر ما واجب است که این سفارش پیامبر ﷺ را در این سه مورد، بدون جدا کردن، قبول کنیم؛ ولی سوسیالیست‌ها به قسمتی از کتاب ایمان می‌آورند و به قسمتی دیگر کفر می‌ورزند. خون و ناموس را در این حدیث با آن که تحت شرایطی الله تعالی آن را مباح دانسته است [مانند اجرای حدود] قبول می‌کنند و گرفتن مال به ناحق را مباح می‌دانند و ریختن خون را در شرایطی که الله تعالی آن را مباح دانسته است حرام می‌دانند، البته اگر سیاست آنها ایجاد کند آن را حلال می‌کنند.

وجه دهم: پیامبر ﷺ معاذ رضی الله عنه را به سوی یمن فرستاد و آن در سال دهم هجری صورت گرفت و به او فرمود: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلَمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَنْفَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلَمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ أَنْفَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ تُوْخَذُ مِنْ أَعْيُنِيَّاهُمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ»¹ (آنها را به گواهی دادن به این که هیچ پرستش شونده‌ی برحق‌ی جز الله وجود ندارد و این که من فرستاده‌ی الله هستم، دعوت بده! پس اگر اطاعت کردند به آنها پیاموز که الله بر آنان در هر شبانه روز پنج نماز را واجب نموده است و اگر اطاعت کردند به آنها پیاموز که الله برای آنها در اموالشان صدقه را واجب

1- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب وجوب زکات شماره‌ی 1395، صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الدعاء الی الشهادتین و شرائع الاسلام شماره‌ی 19 و 29.

کرده است، از ثروتمندان آنها گرفته می شود و به فقرای آنان داده می شود).

پیامبر ﷺ دو گروه [که دارای اختلاف طبقاتی هستند] را معرفی نموده است: ثروتمند و فقیر. ولی سوسیالیست ها از آن سر باز می زنند و می گویند: اختلاف طبقاتی وجود ندارد و مردم همه باید در یک سطح از مال باشند و همه ی آنها در فقر و فلاکت قرار داشته باشند.

پیامبر ﷺ برای معاذ بن جبل رضی الله عنه که او را در مقام تبلیغ و دعوت به سوی دین قرار داده بود، واجبی را به غیر از صدقه ای که از ثروتمندان گرفته می شود و به فقرا داده می شود، تعیین نمود و این واجب فقط زکات بود؛ اگر فقرا در مال با ثروتمندان شریک بودند، پیامبر ﷺ آن را برای معاذ رضی الله عنه بیان می داشت؛ چیزی که به آن نیاز بود را از او درخواست کرد [به سوی آن دعوت دهد و آن را به اجرا بگذارد] و اگر این ادعای آنها جایز بود پیامبر ﷺ آن را بیان می نمود و به تأخیر نمی انداخت.

وجه یازدهم: الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ [النساء: 10] (کسانی که اموال یتیمان را ظالمانه می خورند، فقط آتش را در شکمهایشان وارد می کنند و به آتش جهنم خواهند رسید)، خوردن ظالمانه یعنی گرفتن آن و چیرگی بر آن به ناحق.

وقتی این امر در دین ثابت شده است پس گرفتن مال دیگران باید توقف یابد؛ در اینجا به شکلی شدید ترس ایجاد شده است و این امر را بدین شکل بیان می دارد که خوردن مال یتیم از بزرگترین

گناهان است؛ ولی سوسیالیست‌ها از آن روی بر می‌گردانند و خوردن مال یتیم [اگر یتیم ثروتمند باشد] را گوارا و شیرین می‌دانند و به این ترساندن شدید توجهی نمی‌کنند.

وجه دوازدهم: سعید بن زید آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ افْتَطَعَ شِبْرًا¹ مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا طَوَّقَهُ اللَّهُ إِيَّاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»² (کسی که ظالمانه وجبی از زمین را برای خود بردارد، الله در روز قیامت هفت زمین را طوقی در گردن وی قرار می‌دهد).

وجه سیزدهم: علی بن ابیطالب رضی الله عنه آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ»³ (الله کسی که منار زمین را تغییر دهد، لعن می‌نماید!).

منار زمین: علاماتی است که مرز بین زمین‌ها را نشان می‌دهد، این حدیث و حدیث قبلی، دلیلی واضح بر حرام بودن گرفتن قسمتی از زمین دیگران را بیان می‌دارد و نشان می‌دهد که این از گناهان کبیره است؛ زیرا هر گناهی که دین برای آن عقوبت در نظر گرفته باشد، گناه کبیره است. ولی سوسیالیست‌ها، منار زمین را تغییر می‌دهند و قسمتهایی از زمین‌ها را به ناحق می‌گیرند و این در حالی است که آنان می‌دانند این کار آنها غضب زمین‌ها و تغییر دادن مرزهای آنها می‌باشد؛ به همین دلیل در روز قیامت هفت زمین طوقی برگردن آنها می‌شود، الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا

1- در این لفظ «من اخذ شبرا» آمده است و در لفظ دیگر «من سرق» آمده است و با لفظ دیگر از عایشه □ آمده است. (مؤلف)

2- صحیح بخاری 2452، 2453، 2454، 3195، 3196، 3198؛ صحیح مسلم 4217، 4218، 4219، 4220، 4221، 4222. (مترجم)

3- صحیح مسلم، کتاب الاضاحی، باب تحریم الذبح لغیر الله تعالی و لعن فاعله، شماره‌ی 43 و 1978.

مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿الشعراء: 89﴾ (روزی که نال و فرزند سود نمی دهد * مگر کسی که الله به او قلب سالم داده باشد).

وجه چهاردهم: در حدیث سهل بن سعد رضی الله عنه در ماجرای زنی که خودش را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید آمده است: مدت زیادی ایستاد و مردی ایستاد و گفت: ای رسول الله! اگر به آن نیازی نداری، او را به ازدواج من در بیاور! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ تُصَدِّقُهَا» (آیا نزد تو چیزی وجود دارد که به او مهریه دهی؟) گفت: من چیزی جز ازارم ندارم، فرمود: «إِنْ أُعْطِيَتْهَا إِيَّاهُ جَلَسَتْ لَا إِزَارَ لَكَ فَالْتَمِسْ شَيْئًا» (اگر آن را به او بدهی، ازاری برای تو نمی ماند که با آن بنشینی، پس بدنبال چیز دیگری بگرد)، گفت: چیزی [برای خودم] نمی یابم، فرمود: «الْتَمِسْ وَلَوْ خَائِمًا مِنْ حَدِيدٍ» (بگرد حتی اگر انگشتری آهنی باشد)، او چیزی نیافت، فرمود: «أَمَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ» (آیا از قرآن چیزی می دانی؟)، او گفت: بله، فلان سوره و فلان سوره و سوره ها را نام برد، فرمود: «فَدَّرَوْجُنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ» (او را به ازدواج تو در آوردم با [مهریه ی آموزش دادن] آنچه از قرآن می دانی) و در روایتی آمده است: «فَدَّرَ مَلَكُوكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ» متفق علیه!

چگونه است فرق وضعیت این مرد که انگشتری آهنی ندارد [تا آن را مهریه قرار دهد] و وضع ثروتمندان صحابه رضی الله عنهم مانند: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه و عثمان بن عفان رضی الله عنه و دیگران؟ برای چه پیامبر صلی الله علیه و آله از

1- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب السلطان ولی لقول النبی صلی الله علیه و آله: «رَوَّجُنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»، شماره ی 5135. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب الصداق و جواز کونه تعلیم قرآن و خاتم حدید و غیر ذلك من قلیل و کثیر و استحباب کونه خمسمانه درهم لمن لا یجحف به، شماره ی 76 و 1425.

یکی از این ثروتمندان مالش را به زور نگرفت تا به این مردی دهد که آنقدر فقیر بود که یک انگشتر آهنی نداشت؟

ما شهادت می‌دهیم و از این شهادت روز قیامت سوال خواهد شد: شهادت می‌دهیم که آن زمانی که چنین فرقی بین افراد جامعه وجود داشت - زمان پیامبر ﷺ و صحابه‌اش ﷺ - بهتر، برتر و پابرجاتر از زمانی است که آن سوسیالیست‌ها بر روی کار بوده‌اند و این برتری هم در اموری دنیوی بوده است و هم در امور اخروی، همان سوسیالیست‌هایی که می‌پندارند اهل اصلاح و مساوات هستند؛ بله، حال صحابه ﷺ بهتر از حال سوسیالیست‌ها چه در نظم داشتن و چه در عمل به نیکی‌ها و چه در مهربانی و محبت بوده است. همچنین از پیامبر ﷺ به ثبت رسیده است که آنان در بهترین قرن [در طول حیات بشر] بوده‌اند!

وجه پانزدهم: پیامبر ﷺ در غزوه‌ی تبوک، آخرین غزوه‌ای که در آن جهاد نمود و در ماه رجب سال نهم هجری اتفاق افتاد، ثروتمندان را مجبور نکرد تا فقیران را در حالی که چیزی نمی‌یافتند تا سوار آن شوند، [بر سواری‌های خود] سوار کنند و این در حالی بود که زمان، زمان سختی بود و آنها خود را برای جهاد فی سبیل الله آماده می‌کردند؛ تا آنجا که وقتی فقیران نزد او رفتند تا آنان را بر سواری، سوار کند، هرگز نفرمود: ای عثمان بن عفان! ای عبدالرحمن بن عوف! ای سعد! ای فلانی! و ای فلانی! اموالتان را بدهید تا مجاهدین فی سبیل الله بر آن سوار شوند و مال آنها را حلال ندانست و حرمت آن را نگه داشت و فقط وی علیه الصلاة و

1- بخاری، کتاب المناقب، باب فضائل اصحاب النبی ﷺ شماره‌ی 3651. صحیح مسلم در کتاب فضائل الصحابة، باب فضل الصحابة، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، شماره‌ی 210 و 2533.

السلام [برای این اتفاق کردن و دادن سواری از طرف ثروتمندان] تشویق نمود و انگیزه ایجاد کرد.

آنان فقیرانی بودند که برای آنها عذر آورده شد و الله تعالی فرمود: ﴿لَا أُجِدُّ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ [التوبة: 92] (و واجب نیست بر کسانی که به آنها گفتی: چیزی نمی‌یابم تا شما را بر آن حمل کنم و برگشتند در حالی که از روی غمگینی شدیداً گریه می‌کردند که چرا چیزی نمی‌یابند، تا اتفاق کنند)، آنان چیزی نمی‌یافتند تا اتفاق کنند و پیامبر ﷺ چیزی نمی‌یافت تا آنان را بر آن سوار کند. درباره‌ی آن ثروتمندان الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ﴾ [التوبة: 93] (راه [سرزنش] فقط برای کسانی وجود دارد که از تو [برای جهاد] اجازه می‌خواهند، در حالی که ثروتمند هستند). گروه دیگر کسانی بودند که ثروتمند بودند و با جانها و مالهایشان جهاد می‌کردند، عثمان بن عفان رضی الله عنه در آن غزوه سیصد شتر نر با گلیمی که زیر پالان آنها بود و آن شتران دارای اکتاب و ساز و برگ بودند، اتفاق نمود و همچنین هزار دینار پرداخت کرد.

قسم به الله این ماجرا غم بزرگی بر سوسیالیست‌ها ایجاد می‌کند، به طوری که پیامبر ﷺ چیزی از مال اصحابش را از روی اجبار و با وجود شدت نیاز به آن مال نگرفت تا آن را از روی مصلحت [به فقیران دهد]. پیامبر ﷺ کسی بود که رسالت را ابلاغ داشت و امانت را ادا نمود و برای امت خیرخواهی کرد و در راه الله تعالی به اندازه‌ی حق جهادش، جهاد نمود تا آن که مرگ وی فرا رسید و با ظلم و ستم چیزی از مال و خون امتش را نگرفت.

وجه شانزدهم: پیامبر ﷺ به معاذ بن جبل رضی الله عنه وقتی او را به سوی یمن فرستاد، فرمود: «فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَآتَقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ»¹ (اگر در آنها از تو اطاعت کردند تو را از اموال نفیس آنها برحذر می‌دارم و از دعای مظلوم بترس! زیرا بین او بین الله پرده‌ای وجود ندارد)، پیامبر ﷺ او را از گرفتن قسمت‌های خوب مال برای زکات برحذر داشت و با این سخنش اشاره نمود که آن کار ظلم است: «وَآتَقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ» (از دعای مظلوم بترس!). وقتی گرفتن قسمت نفیس برای زکات ظلم است، حکم بیشتر از قسمت واجب آن چه می‌شود؟ گرفتن قسمت بیشتر مال مردم چگونه خواهد بود؟ آیا این ظلم نیست؟ این در حالی است که سوسیالیست‌ها آن را ظلم نمی‌بینند و ظلم را فقط در این می‌بینند که مردم در رزق و روزی با یکدیگر فرق داشته باشند. باید توجه داشت که الله تعالی برخلاف نظر آنها در قانون‌گذاری در دینش و تقدیری که مقرر نموده است، آن را این گونه خواسته است. از الله تعالی برای آنچه انجام می‌دهند کمک می‌طلبیم و سخنی را می‌گویند که زشت و ظالمانه می‌باشد.

وجه هفدهم: حکم ارث در قرآن، سنت و اجماع امت به ثبت رسیده است؛ اگر کسی وفات کند و وارثانی داشته باشد، آنچه را که ترک کرده است، چه زیاد باشد و چه کم، به وارثان وی می‌رسد، الله تعالی این تقسیم بندی را به خود نسبت داده و می‌فرماید: «أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» [النساء: 11] (پدرانتان و پسرانتان،

1- صحیح بخاری 1496 و 4347؛ صحیح مسلم 130. (مترجم)

نمی‌دانید کدام یک از آنها برای شما سودمندتر هستند، فریضه‌ای از طرف الله می‌باشد، الله بسیار دانا و بسیار با حکمت است). در ادامه می‌فرماید: ﴿وَصِيَّةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ 12 تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ 13 وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ [النساء: 12-14] (سفارشی از طرف الله است و الله بسیار دانا و بسیار صبور است * این مرزهای الله است و کسی که از الله و فرستاده‌اش اطاعت کند، او را داخل بهشتی می‌نماید که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن جاودان خواهند ماند و این رستگاری بزرگی است * و کسی که از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را وارد آتشی می‌کند که در آن جاودانه خواهد بود و برای او عذابی خوارکننده وجود دارد). همچنین می‌فرماید: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الْكَلِيمَاتِ الَّتِي يُنزِلُ فِي الْكِتَابِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [النساء: 176] (الله برای شما روشن می‌کند تا گمراه نشوید و الله به هر چیزی آگاه است).

تمامی این آیات را الله تعالی بعد از بیان مقدار ارث بیان می‌فرماید، تا دانسته شود که آن از علم، حکمت و رحمت وی صادر شده است و تجاوز نمودن از این حدودی که الله تعالی بیان داشته است، سبب داخل شدن به آتش جهنم می‌شود و ملزم بودن به این حدود و انجام آنها سبب داخل شدن به بهشت می‌گردد و الله سبحانه مستحقان ارث را با حرف «ل» بیان می‌دارد که دلالتی بر تملیک دارد.

کجا هستند دعوت کنندگان سوسیالیست؟ آیا آنها بر هدایت هستند و یا در گمراهی به سر می‌برند و آن وقتی است که به ناحق ارث را بین خود تقسیم می‌کنند؟ و با تندی و ستم بر آن تسلط می‌یابند و می‌گویند: ما برای مردم بپا خواسته‌ایم و باید به فقیری مهربانی کنیم که کسی به او مهربانی نمی‌کند. آنها می‌پندارند که آنها از پروردگار جهانیان عادل‌تر هستند و از ارحم الراحمین مهربانتر می‌باشند. بر حسب سخن و عمل آنان، نزد آنها علم و حکمتی وجود دارد که آن در دین ظالمانه است.

همچنین فرقی که در ارث بردن وجود دارد دلیلی بر درست بودن فرق در مالکیت است.

وجه هجدهم: ابوهریره رضی الله عنه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أُدِيتَ زَكَاةَ مَالِكَ فَقَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ» (وقتی زکات مال تو را می‌دهی، همانا آنچه را که بر تو واجب شده است، انجام داده‌ای) حاکم، ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحشان آن را روایت کرده‌اند.¹

این حدیث به آشکارا بیان می‌دارد که بر انسان در مالش حقی [برای دیگران] وجود ندارد، مگر زکات. در نتیجه اگر از مالش چیزی غیر از زکات گرفته شود، ظلم به او می‌باشد؛ ولی دعوت کنندگان به سوسیالیسم، اهمیتی به این ظلم نمی‌دهند، حتی اعتراف نیز نمی‌کنند که این عمل ظلم است؛ تا جایی که می‌پندارند این همان دین اسلام است که پیامبر رحمت و عدالت آن را آورده

¹ - سنن ترمذی، کتاب الزکاة، باب ما جاء إذا ادیت زکاة مالک فقد قضیت ما علیک، شماره 618 و دربارہی آن گفته است: حدیث حسن غریب است. سنن ابن ماجہ، کتاب الزکاة، باب ادی زکاتہ فلیس بکنز، شماره 1788. صححه ابن خزیمه 13/4 و حاکم 1440.

است؛ این در حالی است که پیامبر ﷺ از بالا رفتن قیمت منع نموده است و بعد از آن فرموده است: «وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَلْقَى رَبِّي وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْكُمْ يَطْلُبُنِي بِمَظْلَمَةٍ فِي دَمٍ وَلَا مَالٍ»¹ (من حقیقتاً امید دارم که در حالی پروردگارم را ملاقات کنم که شخصی از شما از روی ظلمی که در حق خون و مال او صورت گرفته است از من چیزی را طلب نکند).

سخنی که از دهان آن سوسیالیست‌ها خارج می‌شود، بسیار پلید است و چیزی نمی‌گویند، مگر دروغ.

اگر گفته شود: آیا در این حدیث امری بیان شده است که با واجب بودن نفقه‌دادن، پرداخت کفاره‌ها و دفع ضرورت منافات دارد [به این معنا که این حدیث این موارد را در نظر نگرفته است]؟ جواب می‌دهیم: خیر؛ زیرا هدف این است که آنچه پرداخت شود که واجب است و با وجود داشتن مال این امر صورت می‌گیرد؛ وجوب دادن نفقه، کفاره و دفع ضرورت فقط با انجام شرط آن واجب می‌شود؛ ولی واجب بودن زکات سببی ندارد مگر وجود مال و این آشکار است. شکر و ستایش برای الله تعالی می‌باشد.

وجه نوزدهم: ترساندن شدید در خوردن مال به ناحق و خودکشی، الله تعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا 29 وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» [النساء:

¹ - سنن ترمذی، کتاب بیوع؛ باب ما جاء في التسعير، شماره 1314. سنن ابن ماجه، کتاب التجارات، باب من كره ان يسعر، شماره 2200. ابوداود در التسعير شماره 3451.

29-30] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموالتان را بین خودتان به باطل نخورید مگر آن که تجارتي باشد که از آن رضایت‌مند هستید و خودکشی نکنید، الله به شما مهربان است * و کسی که آن را از روی دشمنی و ستم انجام دهد، او را به آتش جهنم داخل خواهیم نمود و آن برای الله آسان است). این دلیلی مستقل از آن چیزی است که در قبل بر حرام بودن آن استدلال نمودیم و حالتی دیگر از آن است.

در هر حال وقتی برای چیزی ترساندن و وعید وجود دارد، دلیلی بر آن است که آن عمل از گناهان کبیره است. سوسیالیست‌ها کسانی هستند که مال را به ناحق و از روی دشمنی و ستم، غصب می‌کنند و الله تعالی برای ما کافی است.

وجه بیستم: پیامبر ﷺ فرموده است: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ»¹ (تأخیر انداختن دادن قرض از وقت آن، در صورتی که قرض دهنده ثروتمند باشد، ستم است). وجه دلالت آن این است که پیامبر ﷺ عقب انداختن پرداخت قرضی که از ثروتمند گرفته شده است را ستم دانسته است و «مطل» به معنای عقب انداختن قرض بعد از آن است که کسی که حق از آن اوست، آن را طلب می‌نماید. وقتی عقب انداختن موعد ستم است و این در حالی است که از آن منعی صورت نگرفته است و مالی از وی گرفته نشده است، پس حکم گرفتن مال به زور چه خواهد بود؟ آیا ستمی بزرگتر نمی‌باشد؟

وجه بیست و یکم: در حدیثی متفق علیه، ابن مسعود ﷺ آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ صَدْرٍ يَقْتَطِعُ بِهَا

¹ صحیح بخاری، کتاب الاحوال، باب اذا أحال علي مليء فليس له رد، شماره 2288. صحیح مسلم، کتاب المساقاة، باب تحریم مطل الغني و صحة الحوالة و استحباب قبولها إذا أحيل علي مليء، شماره 33 و 1564.

مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ»^۱ (کسی که با قسم خوردن دروغ مال مسلمانی را غصب کند، در حالی که گناهکار باشد، [در قیامت] الله را به گونه‌ای ملاقات می‌کند که او بر وی خشمگین است). وجه دلالت آن این است که پیامبر ﷺ برای کسی که با قسم دروغ مال مسلمانی را غصب کند، به چنین شکلی شدیداً ترس ایجاد نموده است و دلیلی بر این است که این وعید و ترساندن برای کسی است که مال را غصب کرده باشد، و این غصب کردن او دارای ظاهری حق‌گونه باشد؛ چگونه است حال سوسیالیست‌ها که خوردن اموال مردم را از روی گناه و دروغ نیک می‌دانند و این نیک دانستن‌های دروغ و گناه، ذره‌ای انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند و احترام مال حلال را از بین نمی‌برد.

این حدیث مربوط به خوردن مال چه به صورت زیاد و چه به صورت کم می‌باشد و بر آن دلالت می‌کند.

وجه بیست و دوم: ابو امامه رضی الله عنه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ اقْتَطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينِهِ فَقَدْ اَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ النَّارَ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»^۲ (کسی که با قسم خوردن حق مسلمانی را در مالی بخورد، الله آتش جهنم را برای او واجب می‌کند و بهشت را بر وی حرام می‌گرداند)، گفتند: ای رسول الله! اگر مقدار آن کم باشد چگونه؟ فرمود: «وَإِنْ قَضِيًّا مِنْ أَرَاكٍ» (حتی اگر به اندازه‌ی چوبی از درخت اراک باشد). آن را مسلم، نسائی و ابن ماجه روایت کرده-

1- صحیح بخاری، کتاب الايمان و النذور، باب قول الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾، شماره‌ی 6276. صحیح مسلم، کتاب الايمان، باب وعید من اقتطع حق مسلم بيمين فاجرة بالنار، شماره‌ی 138 و 220.

2- صحیح مسلم، کتاب الايمان، باب وعید من اقتطع حق مسلم بيمين فاجرة بالنار، شماره‌ی 137 و 218.

اند و مالک به آن افزوده است که او این عبارت را: «وَإِنْ قَضِيًّا مِنْ أَرَكَ» سه بار تکرار فرمود.

جواب بر آن: رسول الله ﷺ فقط قسم خوردن را ذکر نموده است؛ زیرا توسط آن حکم صادر می‌شود و معنای آن این است که استفاده از این طریق برای غصب کردن حق برادر، چنین مجازاتی دارد؛ قسم خوردن وسیله است و هدف نمی‌باشد و کسی که صادقانه قسم بخورد این ترساندن برای او وجود ندارد. اگر بگویند: این ترساندن فقط برای قسم دروغ خوردن است و برای غصب مال نمی‌باشد.

جواب می‌دهیم: اگر امر این گونه بود، این ترساندن برای قسم دروغ خوردن بر هر چیزی صورت می‌پذیرفت، ولی آن کاملتر از قسم خوردن آمده است و خوردن مال نیز به آن اضافه شده است و این امر نشان می‌دهد که این حدیث مربوط به انجام هر دو امر همراه هم می‌باشد و در نتیجه در آن دلیلی بر حرام بودن خوردن مال مسلمان وجود دارد؛ زیرا ترساندن یا برای آن صورت گرفته است یا برای چیزی می‌باشد که خوردن مال به ناحق قسمتی از آن می‌باشد.

وجه بیست و سوم: ابوحمید ساعدی رضی الله عنه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَأْخُذَ عَصَا أَخِيهِ بَعِيرٍ طَيِّبٍ نَفْسٍ مِنْهُ»¹ (بر مسلمانی حلال نیست که عصای برادرش را بگیرد، مگر با میل وی). این شدیدترین حالتی است که الله تعالی مال مسلمان را برای مسلمان حرام می‌کند. ابن حبان آن را در صحیحش بیان داشته

1- صحیح ابن حبان، شماره 5978. مسند أحمد 23654. شیخ شعیب الارنؤوط سند آن را صحیح دانسته است.

است. در آن برای مسلمان از گرفتن عصبای برادر مسلمانش، نهی آمده است، پس چگونه خواهد بود وضع کسی که بزرگتر و عظیم‌تر از عصاب را بگیرد؟ در این حالت اهمیت این مسأله بیشتر می‌شود.

وجه بیست و چهارم: صفوان بن امیه رضی الله عنه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی حنین زره‌ای را از او قرض گرفت، او گفت: ای محمد! آیا آن را غصب می‌کنی؟ فرمود: «بَلْ عَارِيَةٌ مَّضْمُونَةٌ» (بلکه قرضی تضمین شده می‌باشد)، او گفت: بعد از آن که از استفاده‌ی آن فارغ گردید و پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را که تضمین کرده بود به او بازگرداند و صفوان رضی الله عنه گفت: من امروز به اسلام رغبت بیشتری دارم. احمد و ابوداود آن را روایت کرده‌اند!

وجه دلالت این حدیث این گونه است که پیامبر صلی الله علیه و آله این زره را از او قرض نگرفت، مگر برای آن که به آن نیاز داشت و این احتیاج مصلحت عمومی بود، مصلحت دفاع از دین و جان، ولی با این وجود پیامبر صلی الله علیه و آله از آن مرد آن را به زور نگرفت، بلکه فرمود: «بَلْ عَارِيَةٌ مَّضْمُونَةٌ» (بلکه قرضی تضمین شده می‌باشد) و بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را که تضمین کرده بود به او برگرداند تا وفای به عهد نماید.

وجه بیست و پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ» (کسی که زمین مرده‌ای را زنده کند، آن [زمین] برای او

1- سنن ابو داود، کتاب بیوع، باب فی تضمین العاریة، شماره‌ی 3562. مسند احمد 14878. شیخ البانی آن را صحیح دانسته است.

است). أحمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را صحیح دانسته است.¹

این شامل زمین‌های کوچک و بزرگ به طور عموم است و حرف «ل»، تملیک و مالکیت را می‌رساند. اثبات می‌کند که اگر شخص آن زمین را زنده کند، مالک آن می‌شود. پس حکم کسی که چیزی را که مالک آن است، ظالمانه و بدون رضایت‌مندی‌اش از وی می‌گیرد، چه می‌باشد؟ ولی سوسیالیست‌ها می‌گویند: آن برای وی نمی‌باشد، حتی اگر به بهترین شکل آن را زنده کند و به زور آن را از وی می‌گیرند و چیزی که در دست اوست را از وی گرفته و به صورت مساوی تقسیم می‌کنند. الله تعالی کسی است که [در برابر این ظلم] از وی کمک طلبیده می‌شود.

وجه بیست و ششم: ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله حجت را بر بلال بن حارث مزنی برای معادن قبیله‌ای تمام نمود، مکان مرتفع آن و مکان پایین آن و جایی که بر روز کوه قدس [در نجد] برای کشاورزی اصلاح شده است [برای آنها شد] و حقی از آن برای مسلمانان در نظر گرفته نشد. أحمد و ابوداود آن را روایت کرده‌اند.² در سخن این گونه آمده است که از آن [معادن] حقی برای مسلمانی وجود ندارد و این دلیلی واضح برای اثبات مالکیت فرد و احترام گذاشتن به آن است و حلال نمی‌باشد که آن چیزها را کسی از وی بگیرد.

¹ - مسند احمد 14955. سنن ترمذی در کتاب الأحكام، باب نکر فی إحياء ارض الموات، شماره‌ی 1379. شیخ شعیب الأرنؤوط آن را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته است.

² - سنن ابوداود، کتاب الخراج، باب فی اقطاع الارضین، شماره‌ی 3062. مسند احمد 2786.

وجه بیست و هفتم: سائب بن یزید از پدرش آورده است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يَأْخُذَنَّ أَحَدُكُمْ مَتَاعَ أَخِيهِ جَدًّا و لا لَاعِبًا وَإِذَا أَحَدٌ أَحَدَكُمْ عَصَا أَخِيهِ فَلْيُرِدْهَا عَلَيْهِ» (کسی از شما کالای برادرش را، جدی و یا از روی شوخی نگیرد و اگر کسی از شما عصای برادرش را گرفت، آن را به او برگرداند). أحمد، ابوداود و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.¹

در این حدیث نهی و امر وجود دارد، نهی که در آن وجود دارد این است که انسان کالای برادرش را چه از روی جدیت و چه از روی شوخی نباید برای خود بردارد؛ اما امری که در آن وجود دارد، اگر چیزی از شخصی دیگر به شخص دیگری رسید، واجب است که آن را به صاحبش برگرداند، حتی اگر چیز بی‌ارزشی مانند عصا بود؛ ولی سوسیالیست‌ها کالا و اساس اشخاص را به زور می‌گیرند و چیزی از آن را بر نمی‌گردانند.

در این سخن پیامبر ﷺ «وَإِذَا أَحَدٌ أَحَدَكُمْ عَصَا أَخِيهِ فَلْيُرِدْهَا عَلَيْهِ» (و اگر کسی از شما عصای برادرش را گرفت، آن را به او برگرداند!)، دلیلی بر این امر است که نیکو نیست تا چیزی از کسی گرفته شود، مگر آن که آن به او عودت داده شود و حتی اگر وفات نمود باید آن را به وارثان او برگرداند.

وجه بیست و هشتم: ابن عمر رضی الله عنهما آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَدَّ شَبْرًا مِنَ الْأَرْضِ بغيرِ حَقِّهِ خُسْفٌ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ»² (هرکس، یک وجب از زمین دیگری را به ناحق،

1- سنن ابوداود، کتاب الأدب، باب من يأخذ الشيء علي المزاح، شماره‌ی 5003. سنن ترمذی در کتاب الفتن، باب ما جاء لا يحل لمسلم أن يروغ مسلماً، شماره‌ی 2160.

2- صحیح بخاری با این لفظ در کتاب المظالم و الغصب، باب إثم من ظلم شيئاً من الارض، شماره‌ی 2454. مسند احمد، شماره‌ی 5706.

تصرف کند، روز قیامت در هفت زمین، فرو برده می شود). احمد و بخاری (بخاری) آن را روایت کرده اند.

این عبارت درباره‌ی هر نوع گرفتن و هر زمینی می باشد و آن دو را به صورت عموم بیان کرده است. کسی که زمینی را حتی اگر به اندازه‌ی یک وجب باشد، به ناحق غصب کند، روز قیامت در زمین فرو برده می شود و اگر آن را از روی حق برای خود بردارد، این اتفاق برای او نمی افتد. منظور از حق آن چیزی است که الله تعالی و رسولش ﷺ آن را بیان داشته اند و نه از روی نظام و قوانین سوسیالیستی.

وجه بیست و نهم: پیامبر ﷺ اجازه داده است که اگر کسی خواست مال انسان را به ناحق برای خود بردارد، اگر راهی برای دفع این کار او، جز کشتن راهی وجود نداشته باشد، باید آن شخص را به قتل برساند. ابوهریره رضی الله عنه گفته است: مردی آمد و گفت: ای رسول الله! اگر مردی آمد و خواست مال مرا بردارد، با او چگونه رفتار کنم، فرمود: «فَلَا تُعْطِهِ مَالَكَ» (مال خودت را به او نده!)، گفت: اگر با من وارد جنگ شد؟ فرمود: «فَاتْلُهُ» (با او بجنگ!)، گفت: اگر مرا کشت؟ فرمود: «فَأَنْتَ شَهِيدٌ» (پس تو شهید خواهی شد)، گفت: اگر من او را کشتم؟ فرمود: «هُوَ فِي النَّارِ» (او در آتش جهنم خواهد بود). مسلم و احمد آن را روایت کرده اند و لفظ او این گونه است: اگر به مالم تجاوز کرد، چطور؟ فرمود: «أَنْتُ اللهُ» (او را به الله متذکر شو!)، گفت: اگر سر باز زد؟ فرمود: «أَنْتُ اللهُ» (او را به الله متذکر شو!)، گفت: اگر از امر من سر باز زد؟ فرمود: «قَاتِلْ فَإِنْ قُتِلْتَ فِي الْجَنَّةِ وَإِنْ قَاتَلْتَ فِي النَّارِ» [با او] بجنگ! اگر کشته

شوی در بهشت خواهی بود و اگر [او را] بکشی [او] در آتش جهنم خواهد بود).¹

سعید بن زید آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قَتَلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قَتَلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قَتَلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» (کسی که برای مالش کشته شود، شهید است و کسی که برای دینش کشته شود، شهید است و کسی که برای خودش کشته شود، شهید است و کسی که برای اهلیش کشته شود، شهید می‌باشد). ابوداود و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را صحیح می‌داند.²

عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَرِيدَ مَالُهُ بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَاتَلَ فَقَتَلَ فَهُوَ شَهِيدٌ»³ (کسی که مالش به ناحق خواسته شد و او [برای آن] بجنگد و کشته شود، شهید است). ابوداود، نسائی و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را صحیح دانسته است. پیامبر ﷺ در این احادیث به جنگ برای مال اجازه داده است و به آن تشویق فرموده است و امر این گونه است که اگر کسی از مالش دفاع کند و کشته شود، شهید است. این بزرگترین دلیل برای احترام مالکیت و منع از تجاوز به آن می‌باشد. تأمل صورت گیرد که پیامبر ﷺ چگونه خون کسی که تجاوز کرده است را هدر رفته بیان می‌فرماید. باید توجه داشت این جنگ برای حفظ مال و دفاع از آن صورت گرفته است. اگر مال حرمت نداشت، دفاع از آن نیز

1- مسند احمد 8270.

2- سنن ابوداود، کتاب السنه، باب قتل اللصوص 4772. سنن ترمذی کتاب الدیات، باب ما جاء فیمن قتل دون ماله فهو شهید 1421.

3- سنن نسائی، کتاب تحریم الدم، باب من قتل دون ماله، شماره‌ی 4088. سنن ابوداود در کتاب السنه، باب فی قتل اللصوص، شماره‌ی 4771. سنن ترمذی، کتاب الدیات، باب ما جاء فیمن قتل دون ماله فهو شهید، شماره‌ی 1420 و درباره‌ی آن گفته است: حدیث حسن صحیح می‌باشد.

بی حرمت بود و این در حالی است که ریختن خون [شخص تجاوز کننده] مباح می‌باشد و باید توجه داشت که ریختن آن خون قبل از تجاوز نمودن حرام می‌باشد.

سپس در این سخن تأمل صورت گیرد: «فَلَا تُعْطِيهِ مَالَكَ» (مال خودت را به او نده!)، دین به آشکارا بیان می‌دارد که باید اموالمان را از آن دزدان متجاوز حفظ کنیم و آن را به آنها از ترس آن که حرص و دشمنی آنها از ما و یا از دیگران بیشتر شود، عطا نکنیم. این حکمت دین است که به ظالم در ظلمش تمکین ندهیم؛ زیرا در آن صلاحی برای شخص دفاع کننده و اجتماع وجود دارد. پاک و منزه است بسیار داندۀ بسیار حکیم مهربان رحیم.

این حدیث دلیلی مطلق بر حرام بودن تجاوز کردن به مال دیگری به ناحق است. ظاهر آن این گونه است که جنگ با هر کسی که می‌خواهد مال انسان را بگیرد، مباح می‌باشد. ولی ابن منذر گفته است: علمای حدیث بر این اتفاق دارند که سلطان از این امر مستثنی است، زیرا آثاری وجود دارد که امر به صبر می‌نماید و از قیام بر علیه حاکم منع می‌کند. [و بهترین جهاد بر علیه چنین حاکمی گفتن کلمه‌ی عدالت است].

می‌گویم: احادیثی که در این باره آمده است:

1- ابن عباس رضی الله عنهما آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَيْئًا فَمَاتَ إِلَّا مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً» (اگر کسی از امیرش چیزی دید که از آن کراهت داشت، پس صبر نماید، زیرا اگر او به اندازه‌ی

وجبی از جماعت جدا شود و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است).
متفق علیه^۱.

2- عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«خِيَارُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَشِرَارُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ» (بهترین امامان شما کسانی هستند که آنها را دوست می‌دارید و آنها بر شما درود می‌فرستند و شرترین امامان شما کسانی هستند که به آنها بغض می‌ورزید و آنها به شما بغض می‌ورزند و شما آنها را نفرین می‌کنید و آنها شما را نفرین می‌کنند)، گفتیم: ای رسول الله! آیا در آن حالت با آنها بجنگیم؟ فرمود: «لَا مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ إِلَّا مَنْ وَلِيَ عَلَيْهِ وَالِ فَرَأَهُ يَأْتِي شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلْيُكْرِهْ مَا يَأْتِي مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا يَنْزِعَنَّ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ» (خیر، البته تا زمانی که بین شما نماز برپا کند؛ آگاه باشید که کسی که صاحب امری بر وی حکومت می‌کند و او را در حالتی ببیند که در نافرمانی الله قرار دارد، آن نافرمانی از الله را زشت بدارد و دست از اطاعت وی بر ندارد).
احمد و مسلم آن را روایت کرده‌اند^۲.

3- حذیفه بن یمان رضی الله عنه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:
«يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايَ وَلَا يَسْتَنْتُونَ بِسُنَّتِي وَسَيَفُؤُمُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ» (بعد از من

1- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب قول النبي صلی الله علیه و آله: «سترون بعدي أموراً تنكروها»، شماره‌ی 7054. صحیح مسلم، کتاب الإمارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين عند ظهور الفتن و في كل حال و تحريم الخروج علي الطاعة و مفارقة الجماعة، شماره‌ی 55 و 1849.

2- صلوات هم به معنای درود است و هم به معنای رحمت و هم به معنای بزرگداشت. (مترجم)

3- صحیح مسلم، کتاب الإمارة، باب خيار الأئمة و شرارهم، شماره‌ی 65 و 1855. مسند احمد شماره‌ی 23479.

امامانی خواهند آمد که به هدایت من رفتار نمی‌کنند و به سنت من اقتدا نمی‌کنند، در بین آنها مردانی هستند که قلبهایشان قلبهای شیاطین است در جسد انسان) گفتم: ای رسول الله! اگر آن را دیدم چه کنم؟ فرمود: «تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ فَاسْمَعْ وَأَطِعْ» (از امیر حرف شنوی داشته باش و اطاعت کن و اگر پشتت زده شد و مالت گرفته شد، بشنو و اطاعت کن!). احمد و مسلم آن را روایت کرده‌اند.¹

4- عبادة بن صامت رضی الله عنه گفته است: با رسول الله بر حرف شنوی و اطاعت در حالت نشاط و کراهت، سختی و آسانی و ناخوشی بیعت کردیم و این که [فرمود] در امر با اهل آن اختلاف نورزید مگر آن که در آنها کفر بواح - به معنی آشکار - ببینید و نزد شما در آن از طرف الله دلیلی روشن برای شما وجود داشته باشد. متفق علیه^{2,3}.

در فتح الباری آمده است: «فقهاء اجماع دارند که اطاعت از سلطانی که دارای چیرگی است و همچنین جهاد نمودن همراه وی واجب است و اطاعت از آنها بهتر از قیام نمودن بر علیه آنها می‌باشد؛ به این ترتیب جانها حفظ می‌شود و مردم آرامش می‌یابند و استثنائی در این قیام کردن وجود ندارد مگر سلطانی که کفر آشکار داشته باشد و اطاعت از وی در این حالت جایز نمی‌باشد،

1- صحیح مسلم، کتاب الإمامة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين عند ظهور الفتن و في كل حال و تحريم خروج علي الطاعة و مفارقة الجماعة، شماره 51 و 1847. مسند احمد 22771.

2- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب قول النبي ﷺ: «سترون بعدي أموراً تنكرونها» شماره 7056. صحیح مسلم در کتاب الإمامة، باب وجوب طاعة الامراء في غير معصية و تحريمها في المعصية، شماره 42 و 1709.

3- از این احادیث معلوم می‌شود که فقط در دو حالت می‌توان بر سلطان قیام نمود، یا کفر آشکار داشته باشد و یا بین مردم نماز برپا نکند و در غیر این صورت طبق حدیث صحیح بهترین جهاد با سلطان ستمگر گفتن کلمه‌ی عدالت است. (مترجم)

بلکه واجب است تا بر علیه او جهاد صورت گیرد البته برای کسی که توانایی آن را داشته باشد، همان گونه که در حدیث آمده است¹. در سخن پیامبر ﷺ در حدیث خذیفه ﷺ آمده است: «وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ» (و اگر پشت زده شد و مالت گرفته شد)، دلیلی بر این است که در این حدیث استثنائی بر احادیث قبلی که اجازه ی جنگ با کسی که مال انسان را غصب می کند، وجود دارد؛ حکمت آن این است که از ضرر بزرگی که در جنگ با سلطان وجود دارد، جلوگیری می شود. دین با حکمت برای از بین بردن مفسده ی کوچک از مفسده ی بزرگ استفاده نمی کند و بلکه فساد بالاتر را با فساد کوچکتر دفع می کند و این چیزی است که عقل و حکمت به آن امر می کند.

اگر گوینده ای بگوید: از روی این حدیث سوسیالیست ها بر ما تکبر می ورزند و می گویند: پشت شما را می زنیم و مالتان را می گیریم و شما را مجبور می کنیم تا از ما اطاعت کنید و این نص حدیث محمد ﷺ می باشد، آیا حجتی برای ما وجود دارد؟!

جواب این است: پیامبر ﷺ اجازه نداده است تا پشت ما را بزنند و مال ما را بگیرند و فقط ما را مورد خطاب قرار فرمود که در برابر والیان امور حرف شنوی و اطاعت داشته باشیم، حتی اگر به ما ظلم کردند. زدن پشت و گرفتن مال و صبر بر آزار آنها مواردی است که زیر دستان به صبر بر آنها امر شده اند؛ زیرا آن از مصیبت ها می باشد و ما را امر نموده است تا بر آن صبر نماییم، البته تا زمانی که کفر آشکار نداشته باشند که از طرف الله تعالی برای ما دلیلی بر آن

1- فتح الباری (ج 13 ص 8).

وجود داشته باشد. ما از آنها گرفتن مال و زدن بر پشت و حلال نمودن آن را دیده‌ایم، در حالی که احکام اسلام را پشت گوش می‌اندازند. با زبان حال و زبان مقال می‌گویند: نظام اسلام درباره‌ی حق مالکیت شخصی عادلانه نمی‌باشد و ما را راضی نمی‌کند و اجتماع ما را حفظ نمی‌کند و نظام سوسیالیستی نظام درست است که جامعه‌ها و مردم را اصلاح می‌کند و اقتصاد توسط آن درست می‌شود. در جواب می‌گوییم: آیا حکم نمودن به آنچه الله تعالی حکم فرموده است، عدالت می‌باشد و یا حکم نمودن شما که مخالف حکمی است که الله تعالی آن را نازل نموده است. مخالفت با حکم الله تعالی نزد ما، کفری آشکار است و برای اثبات این عقیده از طرف الله تعالی نزد ما دلایلی وجود دارد و آن دلایل بدین شرح است:

دلیل اول: الله تعالی در سوره‌ی مائده حکم قصاص نفس و غیر آنها را در تورات بیان می‌فرماید و در سوره‌ی بقره‌ی قصاص را در قتل واجب می‌نماید و می‌فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ﴾ [البقره: 179] (و برای شما در قصاص زنده ماندن وجود دارد) و در سوره‌ی مائده بعد از بیان قصاص می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائده: 44] (و کسی که به آنچه الله نازل فرموده است، حکم نکند، از کافران است). این در حالی است که سوسیالیست‌ها می‌گویند: در قصاص برای ما زنده ماندن وجود ندارد و برای ما در قصاص فقط مرگ وجود دارد و چگونه برای ما در قصاص زنده ماندن وجود دارد؟ وقتی ما قاتل را می‌کشیم، کشته شده دو نفر می‌شود و اگر او را نکشیم فقط یک

کشته داریم و به همین دلیل، ما به واجب بودن قصاص راضی نیستیم و از قصاص منع می‌کنیم. این سوسیالیست‌ها کسانی هستند که در این مورد به آنچه الله تعالی نازل فرموده است، حکم نمی‌کنند، ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: 44] (و کسی که به آنچه الله نازل فرموده است، حکم نکند، از کافران است).

خطای منع کنندگان قصاص از دو وجه بیان می‌شود:
اول: آن وقتی است که می‌پندارند، قصاص مرگ است و آن زندگی نیست و این امر برای آنها سخت تمام می‌شود و در کشتن قاتل کوتاهی می‌کنند و به این فکر نمی‌کنند که کشتن قاتل باعث می‌شود تا دیگران درس بگیرند و شخص بی‌گناهی را نکشند؛ زیرا آنها وقتی عاقبت کشتن را می‌بینند، می‌ترسند که کشته شوند در نتیجه از کشتن خودداری می‌کنند.

این بزرگترین دلیل برای نیکو بودن دین و نظام آن برای مصالح دنیا و آخرت می‌باشد و آن از طرف خداوند بسیار با حکمتِ مهربان و بسیار دانا آمده است.

دوم: به خاطر مقتول قاتل را نمی‌کشند و این در حالی است که بر بنده واجب است تا حکم الله تعالی را اجرا نماید، حتی اگر با فکر منحرف و وهم، آن حکم را دروغین بپندارد و پندار او این باشد که مصلحت بر عدم کشتن می‌باشد. چنین کسی باید بداند که این فکر او فقط از روی فکر غلط می‌باشد و دین چیزی را حکم نمی‌کند که در آن مصلحتی وجود نداشته باشد. آنچه را که الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ به آن امر نموده‌اند، حتماً در آن مصلحت وجود دارد، گاهی به طور کامل و گاهی برتری دادن مفسده‌ای بر مفسده‌ای

بزرگتر؛ و آنچه الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ از آن نهی نموده‌اند برای مفسده‌ای است که در آن وجود دارد، گاهی کامل و گاهی برای از بین رفتن مفسده‌ای بزرگتر؛ کسی که به غیر از این بیندارد باید در عقل خود شک کند.

می‌پندارم که دلیلی برای آن سوسیالیست‌ها برای منع از قصاص وجود ندارد، مگر مشابهت به مسیحیان و یا حکم نمودن به هوای نفس آنها، «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٍ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» [القصص: 50] (و چه کسی گمراه‌تر از کسی است که از هوایش بدون هدایتی از طرف الله، تبعیت می‌کند، الله گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند).

دلیل دوم: الله تعالی می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [النساء: 65] (خیر، قسم به پروردگارت! ایمان نمی‌آورند تا زمانی که در چیزی که در آن اختلاف دارند، تو را حکم قرار دهند و بعد از آن، در آنچه که حکم می‌نمایی، در درونشان تنگی بر آن حس نکنند و کاملاً تسلیم شوند). الله تعالی به پروردگاری‌اش برای بنده خود که همان فرستاده‌اش، محمد ﷺ قسم یاد می‌کند [و در پس آن این حکم را بیان می‌فرماید، و این در حالی است که بالاترین شخصی که پروردگاری الله تعالی را درک کرده است و خاشعترین شخص در برابر او بوده است همان پیامبر الله تعالی، محمد ﷺ است؛ پروردگاری بر رسول ﷺ بالاترین پروردگاری می‌باشد و خاص‌ترین آنها بوده است، همان‌گونه

عبودیت رسولش ﷺ برای پروردگارش، فروتنانه‌ترین، کاملترین و خاص‌ترین عبودیت بوده است.

در این تأکید که برای آن قسم یاد شده است، مسائلی بیان شده است که عدم عمل به آنها باعث از بین رفتن ایمان می‌شوند و آنها سه شرط هستند:

اول: حکم قرار دادن پیامبر ﷺ در تمامی آنچه بین آنها اختلاف ایجاد می‌شود.

دوم: سختی و تنگیی در آنچه پیامبر ﷺ حکم فرموده است در خود حس نمی‌کنند.

سوم: به شکلی کامل تسلیم حکم پیامبر ﷺ بشنوند، یعنی به طور کامل بر آن گردن نهند و آنچه را که حکم فرموده است، به اجرا در بیاورند.

گریزی نیست که حکم قرار دادن و رضایتمندی از آن و تسلیم شدن باید به حالتی باشد که حکم‌کننده آن را خواسته است و باید در این مصدر تامل نمود: «وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (باید تسلیم شوند چه تسلیم شدنی) و حکمیت دهنده باید با رضایتمندی و قبول آن را انجام دهد. ولی آنان این امر را به گونه‌ای انجام می‌دهند که به غیر از آن چیزی است که پیامبر ﷺ آن را خواسته است. الله تعالی روشن فرموده است که گریزی نیست مگر تسلیم حقیقی به آنچه که رسول الله ﷺ آن را قصد کرده است، و اگر این گونه نباشد ایمانی وجود ندارد.

یا الله از تو طلب می‌کنیم که ما و برادران مسلمان ما را به داور قرار دادن پیامبر ما محمد ﷺ و رضایتمندی از حکم وی و اجرای

اوامر او همان گونه که او از ما خواسته است، هدایت فرماید، [یا الله!] تو هر که را بخواهی به راه راست هدایت می‌نمایی.

دلیل سوم: الله تعالی می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبه: 31] ([یهودیان و مسیحیان]

به جای الله، علمای دینی و دیرنشینان خود و مسیح پسر مریم را به خدایی گرفته‌اند، این در حالی است که به آنها امر نشده بود، مگر آن که معبود یگانه را بپرستند، که معبود بر حقی جز او وجود ندارد، پاک و منزّه است از آنچه آنها شریک قرار می‌دهند).

وجه دلالت این آیه: پیامبر ﷺ گرفتن خدایانی دیگر به غیر از الله تعالی را این گونه تفسیر فرموده است که بزرگان دینی آنها، حرام الله تعالی را حلال می‌کنند و آنان از آن تبعیت می‌کنند و حلال الله تعالی را حرام می‌کنند و آنها آن را حرام می‌دانند؛ همچنین صحابه‌ای چون حذیفه بن یمان، ابن عباس و دیگران ﷺ نیز آن را این گونه تفسیر نموده‌اند. وقتی تبعیت از بزرگان دینی و دیرنشینان که حرام الله تعالی را حلال می‌کردند و حلال الله تعالی را حرام می‌کند، کفر اکبر می‌باشد؛ معلوم می‌شود کسی که از راه سوسیالیست‌ها که حرام الله تعالی را حلال می‌کنند و حلال الله تعالی را حرام می‌کنند و این عمل را از روی آگاهی و عناد انجام می‌دهند [نیز همین حکم را دارد] آنان به طور مثال از قصاص، رجم و قطع کردن دست دزد منع می‌کنند؛ حتی حد زنا را برای وقتی که هر دو طرف راضی هستند، و زنا شده شوهری ندارد منع

می‌کنند و اگر دارای شوهر باشد در آن طول و تفصیلی برای آن قرار می‌دهند!

چه تجاوز نمودنی از حق در برابر الله تعالی و احکامش و حدودش، آشکارتر از این می‌باشد؟ چه دشمنی با مردم و غصب حقوق آنها آشکارتر از این وجود دارد؟ زیرا ادب کردن زیردستان به همان حالتی که الله تعالی و فرستاده‌اش به حاکمان آن حکم کرده‌اند، از حقوق مردم بر حاکم می‌باشد. اگر ادب کردن وجود نداشته باشد، اخلاق آنها از بین می‌رود و تجارت آنها فاسد می‌شود و حرمت‌های آنها دریده می‌شود و بعضی بر بعضی دیگر تجاوز می‌نمایند.

به همین دلیل پیامبر ﷺ فرموده است: «انصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»¹ (برادرت را یاری کن! چه ظالم باشد و چه مظلوم!) و این در حالی است که بیان فرموده است، یاری دادن ظالم این است که او را از ظلم منع شود و نباید پنداشت که ادب نمودن و منع کردن ظالم از ظلمش، حقارت و خوار بودن می‌باشد و [باید دانست] در آن فقط عزت و والایی وجود دارد؛ الله سبحانه و تعالی مهربانترین موجود به مخلوقاتش است و به آنچه آنان را اصلاح می‌کند، آگاه‌تر است و همان امر با مصلحت را در دینش حکم نموده است؛ پس گریزی نیست که ادب کردن و اجرای حد، پُر منفعت‌ترین چیز در دین و دنیای آنها می‌باشد، چه احکامی که در آنها اجازه وجود دارد و چه احکامی که واجب هستند؛ الله بسیار دانای بسیار با حکمت است و او به بندگانش رؤف و مهربان می‌باشد.

1- صحیح بخاری، کتاب المظالم و الغصب، باب عن أخاك ظالماً أو مظلوماً، شماره 2444.

الله تعالی می فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: 55] (الله به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده داده است که آنان را قطعاً در زمین جانشین قرار می‌دهد، همان گونه که [افراد] قبل از آنها را جانشین نمود و دینشان را که از آن راضی شده است برای آنها پابرجا می‌نماید و ترس آنها را تبدیل به ایمنی می‌نماید. مرا بپرستند و به من ذره‌ای شرک نورزند و کسانی که بعد از آن کفر بورزند، آنان از فاسقان هستند).

از الله تعالی طلب می‌نماییم تا دینش را یاری دهد و سخنش را بالا برد و احوال مسلمانان را اصلاح کند.

وجه سی‌ام: از دلایل باطل بودن سوسیالیست، حدیث انس بن مالک رضی الله عنه است که گفته است: قیمت‌ها در مدینه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بالا رفت، مردم گفتند: ای رسول الله! قیمت‌ها بالا رفته است، پس برای ما قیمت گذاری کن! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُسَوِّرُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ الرَّازِقُ وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْكُمْ يُطَالِبُنِي بِمَظْلَمَةٍ فِي دَمٍ وَلَا مَالٍ» (الله کسی است که قیمت می‌گذارد، گیرنده، بسط دهنده و روزی دهنده است و من امید دارم در حالی که الله را ملاقات کنم که کسی از شما از من طلبی، به خاطر ظلم [من به او] در خون و مال [ش] نداشته باشد).¹ احمد،

1- سنن ابوداود، کتاب البیوع، باب فی التسعیر، شماره‌ی 3451. سنن ترمذی، کتاب البیوع، باب ما جاء فی التسعیر، شماره‌ی 1314 و درباره‌ی آن گفته است: این حدیث

ترمذی، ابوداود، ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند و ابن حبان آن را صحیح دانسته است و حافظ ابن حجر گفته است¹: آن به شرط مسلم صحیح می‌باشد.

در این حدیث پیامبر ﷺ از بالا رفتن قیمت منع نموده است و آن محدود کردن قیمت می‌باشد و اشاره فرموده است که آن ظلم است و این که امر در دست الله سبحانه و تعالی می‌باشد و او عالمترین و با حکمت‌ترین شخص در تدبیر مخلوقاتش است.

سوسیالیست‌ها قیمت می‌گذارند و آن را دشوار می‌کنند و بر اموال [مردم] چیرگی پیدا می‌کنند و به تقدیر الله تعالی و دینش راضی نمی‌شوند.

وجه سی و یکم: پیامبر ﷺ از غش² کننده بیزاری جسته است. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ از کنار انبار گندمی که برای خوردن بود گذشت و دست خود را در آن نمود و انگشتان وی نمناک شد و فرمود: «مَا هَذَا يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ» (این چیست ای صاحب غذا؟) او گفت: زیر آسمان بوده است ای رسول الله! فرمود: «أَفَلَا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ كَمَا يَرَاهُ النَّاسُ مِنْ عَشٍّ فَلَيْسَ مِنِّي» (پس چرا آن را روی بقیه‌ی غذا نگذاشته‌ای تا مردم آن را ببینند، کسی که غش نماید از من نیست)³.

پیامبر ﷺ از غش کننده بیزاری جسته است و این عمل او از سرزنش کردن شدیدتر است و کسی که آن را انجام دهد، از پیامبر ﷺ نمی‌باشد و پیامبر ﷺ از غش کننده بیزاری جسته است، زیرا

حسن صحیح می‌باشد. ابن ماجه، کتاب التجارات، باب من کره أن یسعر شماره‌ی 2200. مسند احمد 13643.

¹ - نگاه شود: اخلیص الحبیر (14/3).

² - خیانت در معامله را غش گویند. (مترجم)

³ - صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب قول النبی ﷺ شماره‌ی 102 و 164.

او غش می‌نماید تا اموال مردم را به ناحق بخورد و این حالتی است که جنس عیب‌دار را سالم نشان می‌دهد و عیب آن را مخفی می‌دارد یا آن که جنس پلید را به صورت جنس پاک نشان می‌دهد تا قیمت آن را بالا ببرد و زیاد کردن قیمت از روی غش، زیاد کردن چیزی است که خریدار آن را نمی‌پسندد و کسی که آن مال را پرداخت می‌کند به آن راضی نیست، زیرا او مالی را پرداخت کرده است بر اساس ارزش ظاهری آن جنس بوده است و نه ارزش حقیقی آن.

وقتی پیامبر ﷺ از کسانی بیزاری می‌جوید که اموال مردم را به صورت مخفی غصب می‌کنند، پس برای کسانی که اموال مردم را به زور می‌گیرند، مانند آن سوسیالیست‌ها، چه حکم خواهد فرمود؟ وجه سی و دوم: عقبه بن عامر رضی الله عنه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ صَاحِبُ مَكْسٍ»^۱ (کسی که باج بگیرد وارد بهشت نمی‌شود). ابوداود و ابن خزیمه در صحیحش و حاکم آن را روایت کرده‌اند.

المکس: گرفتن مال با زدن است [که همان باج در زبان فارسی است] و پیامبر صلی الله علیه و آله داخل شدن باج گیرنده را به بهشت نفی نمود و این داخل نشدن به بهشت، تا ابد خواهد بود و یا برای زمانی خاص بر حسب حال باج گیرنده فرق خواهد کرد. اگر کسی به حکم الله تعالی آگاه باشد و این که باج گرفتن حرام می‌باشد، ولی به آن حکم راضی نباشد و از روی عمد به خلاف آن حکم نماید و برای حکم دین ردّ بیاورد، سزاوار آن است که تا ابد در جهنم بماند و اگر به حکم دین ناآگاه باشد، گناهی بر وی نیست، ولی بر او

¹ - سنن ابوداود، کتاب الخراج و الإمارة و الفیء، باب فی السعیة علی الصدقة، شماره 2937. مسند احمد 16902. صحیح ابن خزیمه 2333. مستدرک حاکم 1469 و دربارهی آن گفته است: حدیث به شرط مسلم صحیح است ولی آن را تخریج نکرده است.

واجب است تا وقتی به آن آگاه شد، به سوی پروردگارش توبه نماید و آنچه از شروط توبه است را به اجرا در آورد. و اگر به حکم دین آگاه باشد و از آن راضی باشد، ولی نفسش او را به این گناه و تجاوز امر کند، او گناهکار است و گناه کبیره انجام داده است و باید فوراً توبه نماید و درباره‌ی این شخص نیز داخل نشدن به بهشت برای مدت زمان [خاصی است و او بعد از جهنم وارد بهشت می‌شود]. به این معنا که او، برای مدتی عذاب داده می‌شود و داخل بهشت نمی‌شود [و بعد از آن وارد می‌شود] و بعد از آن که به اندازه‌ی گناهِش عذاب شد، وارد بهشت می‌شود؛ زیرا او با این گناه کافر نمی‌شود و برای آن دلایلی از قرآن و سنت وجود دارد.

شکی نیست که سوسیالیست‌ها شدیدترین مردم در باجگیری هستند و شدیدترین مردم در حرص داشتن به آن می‌باشند. اگر آنها این باجگیری را که سبب تجاوز به مال مردم است را انجام ندهند، برای آنها بهتر خواهد بود و الله تعالی به عوض آن بیشتر از آنچه را که از راه باجگیری بدست می‌آورند، عطا می‌نماید. از الله تعالی طلب می‌نماییم که ما به راه مستقیم هدایت فرماید و او بخشنده‌ی گرامی است.

وجه سی و سوم: زبیر بن عوام رضی الله عنه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ فَيَأْتِيَ بِحُرْمَةِ الْحَطَبِ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعَهَا فَيَكْفَى اللَّهَ بِهَا وَجْهَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ»¹ (کسی که طناب خود را بردارد و با مقداری هیزم بر پشتش [از صحراء] برگردد و آن را بفروشد و دستش را به سوی الله دراز

1- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب استغفار هن مسألة، شماره‌ی 1471. سنن ابن ماجه، کتاب الزکاة، باب کراهیة المسألة، شماره‌ی 1836.

کند، برای او بهتر است تا آن که از مردم چیزی را بخواهد و آنها یا به او بدهند و یا ندهند). بخاری (بخارایی) و ابن ماجه و دیگران آن را روایت کرده‌اند.

ابوهریره رضی الله عنه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَأَنْ يَحْتَطَبَ أَحَدَكُمْ حُزْمَةً عَلَى ظَهْرِهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْنَعَهُ»¹ (اگر کسی بسته‌ی هیزمی را بر پشتش حمل کند [و آن را بفروشد] برایش بهتر از آن است که از کسی طلب نماید، و او آن [مال] را به او بدهد و یا ندهد). مالک، بخاری (بخارایی)، مسلم، ترمذی و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

در این دو حدیث دلیلی بر این وجود دارد که [در اسلام] اختلاف طبقاتی وجود دارد و کسی که مالک مالی است، اگر بخواهد آن را عطا می‌کند و اگر بخواهد، عطا نمی‌کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ» (به او بدهند و یا ندهند) و در روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْنَعُهُ» (و او آن [مال] را به او بدهد و یا ندهد) و دلیلی در این دو حدیث برای حرام بودن پرداخت نکردن [آن مال] وجود ندارد.

وجه سی و چهارم: نظام سوسیالیستی باعث ضعیف شدن انگیزه برای کسب مال و رزق می‌شود و آن به دو دلیل است:
دلیل اول: کسی که می‌داند چگونه مال کسب کند، وقتی بداند که آن مالی که کسب نموده است از دستش خارج می‌شود و به دیگران داده می‌شود، نتیجه‌ی آن این می‌شود که او بدنبال کسب نمی‌رود و

1- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب کسب الرجل و عمله بیده، شماره‌ی 2074. صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب کراهة المسألة للناس، شماره‌ی 107 و 1042.

به همین دلیل موهبت الهی که به او داده شده است، از بین می‌رود و حالتهای بسیاری از کسب کردن، تعطیل می‌گردد.

دوم: فقری که خودش می‌تواند مال کسب کند، وقتی برای خود کاری پیدا می‌کند، آن حرفه و صنعت را رها می‌کند؛ زیرا او می‌داند که شریک در مال مردم خواهد بود و در نتیجه نیازی نمی‌بیند که خود را به سختی بی‌اندازد. حتی اگر سوسیالیست‌ها بگویند: ما کار را با عزت می‌دانیم و او را به کار وادار می‌کنیم و نمی‌گذاریم او دچار کسالت شود.

می‌گوییم: با فرض آن که این‌گونه باشد، او هرگز در کارش اخلاص نخواهد داشت، زیرا می‌داند که نتیجه‌ی اخلاصش برای دیگران است.

وجه سی و پنجم: واجب بودن قطع دست دزد برای حفظ اموال، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [المائدة: 38] (و دست دزد مرد و دزد زن را قطع کنید! این مجازاتی از طرف الله است که برای کیفر آنچه کسب کرده‌اند، می‌باشد و الله بسیار با عزت بسیار با حکمت است).

الله تعالی قطع دست دزد چه مرد باشد و چه زن باشد را واجب نموده است و حکمت آن را در دو چیز بیان فرموده است:

اول: مجازاتی بر آنها باشد به واسطه‌ی آنچه از راه حرام کسب نموده‌اند و این کار را معمولاً با دست انجام می‌دهند و مجازات از جنس عمل است.

دوم: آن مجازاتی برای آنها می‌شود تا دوباره این عمل را انجام ندهند و همچنین عبرتی برای دیگران می‌شود تا آنها نیز مرتکب دزدی نشوند. سپس الله تعالی بیان می‌فرماید که این از مقتضیات عزت و حکمت وی است، اموری که توسط آنها مصلحت‌های دنیوی و اخروی ایجاد می‌شود.¹ از وجود داشتن این مجازات برای دزدی از مال نتیجه می‌شود که گرفتن مال به غیر حق حرام می‌باشد و از گناهان کبیره است. ولی سوسیالیست‌ها با این امر مخالفت می‌کنند و گرفتن مال به ناحق را مباح می‌دانند و بعد از آن قطع دست دزد را کنار می‌گذارند و با الله تعالی و فرستاده‌اش مخالفت می‌نمایند، ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الأنفال: 13] (این برای آن است که با الله و فرستاده‌اش مخالفت می‌کنند و کسی که با الله و فرستاده‌اش مخالفت کند، پس الله دارای مجازات شدیدی می‌باشد).

عجیب است که سوسیالیست‌ها این حکمی که الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ آن را واجب کرده‌اند و الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ بر آن تأکید نموده‌اند را ملقی می‌دانند. این امر تا آنجا است که وقتی اسامه بن زید رضی الله عنه شفاعت نمود تا دست زنی از مخزومیه که دزدی کرده بود، قطع نشود، پیامبر ﷺ خشمگین شد و امر نمود تا دست دزد قطع شود و فرمود: «أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ» (آیا در حدی از حدود الله شفاعت می‌کنی؟) سپس ایستاد و خطبه ایراد نمود و فرمود: «إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكَوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَآيُمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ

1- دست یک دزد قطع می‌شود در نتیجه‌ی آن صد نفر دزدی نمی‌کنند و به بهشت می‌روند و یک جامعه در آرامش زندگی می‌کند. (مترجم)

فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا و في رواية: لقطع محمد يدها¹ (قبل از شما کسانی بودند که هلاک شدند، آنها وقتی شریفی بینشان دزدی می کرد او را به حال خود می گذاشتند و اگر ضعیفی دزدی می کرد، حد بر وی اجرا می کردند و قسم به الله اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دست او را قطع می کنم، و در روایتی آمده است: محمد دست او را قطع می کند).

می گویم: تعجب انگیز است که سوسیالیست ها و حاکمانی که به قوانین غیر شرعی حکم می نمایند، این حد واجب را ملقی می کنند و آن را تندروی نشان داده و نزد مسلمانان آن را تنفر انگیز نشان می دهند و می گویند: اگر دست دزد را قطع کنند، نصف مردم دست بریده می شوند؛ این از مکر آنها بوده و عوض کردن حقیقت می باشد، زیرا شکی نیست که اگر دزد بداند دستش قطع می شود و شفاعت شفاعت کنندگان نزد حاکم به کار وی نمی آید، هرگز به دزدی روی نمی کند و به همین دلیل این عمل تمام می شود.

منظورم دزدی است که با اجرای این حد، غالباً یا همیشه از بین می رود، همان گونه که در سرزمین هایی که این حد انجام می پذیرد مشاهده می کنیم، در سرزمین هایی که از روی دین و قانون از آن راضی هستند و اعتراف می کنند که رحمت الله تعالی و حکمتش بالای همه ی رحمتها و حکمتها می باشد، زیرا قطع دست دزد رحمتی برای دزد است و این عمل او را از این کار زشت باز می دارد و اگر مرتکب دزدی شود، این قطع دست باعث کفاره ی

¹ - صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبياء، باب حديث الغار، شماره ی 3475. صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب قطع السارق الشريف و غيره و النهي عن الشفاعة في الحدود، شماره ی 1688 و 8.

گناه او شده و [در دنیا بجای آخرت مجازات می شود]، و در صحیح دلیلی برای این امر از طرف پیامبر ﷺ وجود دارد.

همچنین رحمتی برای صاحبان اموال و حفظ مالهای آنها می باشد و این همان رحمت و حکمت الله تعالی است، ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: 50] (و چه کسی نیکو حکمتر از الله است برای گروهی که یقین دارند؟!). ولی وقتی این حکم اجرا نمی شود و حکومتهای اهل بدعت آن را انجام نمی دهند، دزدی به حدی زیاد می شود که فکر می کنند بیشتر از نصف مردم دزد می باشند و می گویند: اگر دست دزد قطع شود باید دست نصف مردم قطع شود؛ ولی اگر آنها حدود الله تعالی را حفظ کنند و آنها را برپا دارند، امور آنها اصلاح می گردد و دزد در بین آنها کم می شود و یا به طور کلی نیست می گردد.

وجه سی و ششم: الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ 33 إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: 33-34]

(مجازات کسانی که با الله و فرستاده اش می جنگند و می کوشند تا بر روی زمین فساد کنند، فقط آن است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت هم قطع شود یا آن که تبعید شوند؛ این برای آن است که در دنیا دچار خواری شوند و در آخرت عذابی بزرگ برای آنها خواهد بود * مگر کسانی که قبل از

دست یافتن شما بر آنها توبه نمایند، پس بدانید که الله بسیار آمرزنده‌ی دائماً رحمت کننده است).

عموم آیه برای محاربان است، کسانی که به مردم دست درازی می‌کنند و در حالی که دارای قدرت هستند، اموال آنها را آشکارا غصب می‌کنند، ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی راهزن گفته است: «اگر بکشند و مال را بربایند، کشته می‌شوند و به دار آویخته می‌شوند و اگر بکشند و مال را نربایند، کشته می‌شوند و به دار آویخته نمی‌شوند؛ اگر مال را بربایند و نکشند، دست و پای آنها از خلاف جهت هم قطع می‌شود؛ اگر در راه ترس ایجاد کنند و مال را نربایند، از سرزمین [خودشان] تبعید می‌گردند». این چنین است که این امر از بعضی از پیشینیان روایت شده است¹.

می‌بینید که بزرگ دینی امت و مفسر قرآن، کسی که الله تعالی به او شناخت و فهم دین و علم تأویل را به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، به او داده بود، آیه را به راهزن تفسیر نموده است و برای راهزنان دو مجازت وجود دارد:

اولی: اجرای حدّ بزرگی که از شدیدترین حدود بوده و آن رسوایی، خواری، ذلت و شکستن شوکت آنها می‌باشد، همان شوکتی که با آن بر بندگان الله تعالی دست درازی می‌کنند. دومی: عذاب بزرگی در آخرت و عذاب آخرت خوار کننده‌تر می‌باشد.

در بیان این دو مجازات، بزرگترین دلیل برای حرام بودن خوردن مال مسلمان وجود دارد. شارع اسباب حمایتی را مهیا می‌سازد که

1- تفسیر ابن کثیر (48/2).

کافی بودن و درد را درمان می‌کند و شکر و ستایش برای الله تعالی است.

وجه سی و هفتم: پیامبر ﷺ از تجارت بر تجارت مسلمان نهی فرموده است، همان گونه که بخاری (بخارایی) و غیره از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند¹.

وجه دلالت این است که نهی نمودن پیامبر ﷺ از تجارت مسلمان بر تجارت مسلمان، دارای دو حکمت می‌باشد: یکی از آنها: تجاوز در حق برادر است و آن سبب دشمنی می‌شود و در این صورت گریزی از آن وجود ندارد.

دوم: در آن منعی بر دست درازی به روزی مسلمانی وجود دارد که سبب آن روزی برایش ایجاد شده است. وقتی کسی می‌خواهد کالایش را نه درهم بفروشد و شخص دیگری می‌گوید: من آن را ده درهم می‌خرم، یک درهم را از برادرش منع کرده است تا از آن استفاده کند؛ این چنین است وقتی کسی می‌خواهد کالایی را به قیمت ده درهم بخرد و شخص می‌گوید: من آن را به تو نه درهم می‌دهم، یک درهم را از برادرش منع کرده است.

شکی وجود ندارد که سوسیالیست‌ها مال مسلمانان را می‌گیرند و این عمل را از روی دشمنی و بغض انجام می‌دهند.

وجه سی و هشتم: پیامبر ﷺ از «نجش» نهی فرموده است. آن را بخاری (بخارایی)، مسلم و دیگران از ابن عمر و ابوهریره رضی الله عنهما روایت کرده‌اند¹.

1- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب لا یبیع علی بیع آخیه و لایسوم علی سوم آخیه حتی یأذن له أو یتزک، شماره‌ی 2139. صحیح مسلم، کتاب البیوع، باب تحریم بیع الرجل علی بیع آخیه و سومه علی سومه، شماره‌ی 1412 و 7.

«نجش» این است که شخصی کالای بیشتری را می‌فروشد و این در حالی است که [خریدار] نمی‌خواهد آن مقدار را بخرد و به این ترتیب یا به مشتری ضرر می‌رسد و یا به فروشنده سود بیشتری می‌رسد و یا هر دوی آنها؛ در این صورت فروشنده با فروش کالای بیشتر، مبلغ بیشتری از مشتری به ناحق می‌گیرد، ظاهر امر این است که این امر حق می‌باشد و این در حالی است که پیامبر ﷺ از مکر نمودن برای گرفتن مال به ناحق نهی فرموده است و در نتیجه اگر آن مال به شکل ظالمانه و آشکارا و بدون حيله ورزیدن از وی گرفته شود، از باب اولی امری نهی شده می‌باشد.

وجه سی و نهم: نظام سوسیالیستی توکل بر الله تعالی را ضعیف نموده و یا آن که کاملاً آن را از بین می‌برد؛ زیرا فقری که در نظام سوسیالیستی زندگی نمی‌کند، دائماً امیدش به الله تعالی است و از او برای به دست آوردن روزی کمک می‌طلبد و آرزو و امیدش به پروردگارش می‌باشد.

اما کسی که در محیط سوسیالیستی زندگی می‌کند، امیدش به مخلوقات است و بر آنها اعتماد می‌کند و از آنها کمک طلبیده و این همان چیزی است که سران سوسیالیست دوست دارند، آنها می‌خواهند تا بر قلب بندگان چه در ترس و چه در امید سیطره داشته باشند. آنان را در حالتی می‌باید که دوست دارند مردم آنان را تقدیس و تعظیم کنند و به سوی آن دعوت می‌دهند، به همین دلیل عکسهای رئیس‌ان خود را در محل جماعت مردم و در مکان بیداری

¹- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب النجش و من قال لایجوز ذلک البیع، شماره‌ی 2142. صحیح مسلم، کتاب البیوع، باب تحریم بیع الرجل علی بیع أخیه و سومه علی سومه و تحریم النجش و تحریم التصریه، شماره‌ی 13 و 1516.

و خواب آنها و در مکان زندگی و عبادت آنها و در بازارها و مساجد قرار می دهند.

وجه چهلیم: جابر رضی الله عنه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ بَعْتَ مِنْ أُخِيكَ ثَمْرًا فَأَصَابَتْهُ جَائِحَةٌ فَلَا يَجِلُّ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئًا بِمِ تَأْخُذُ مَالَ أُخِيكَ بِغَيْرِ حَقِّ» (اگر کسی از شما میوه‌ای را به برادرش فروخت [و قبل از آن که آن میوه به دست برادرش برسد] بلایی بر آن وارد شد، برای او حلال نمی‌باشد که چیزی را از وی بگیرد تا توسط آن مال برادرش را به ناحق غصب کند). مسلم، ابوداود، نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند.¹

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث باخبر می‌سازد که برای فروشنده حلال نیست تا از خریدار، بهای چیزی را بگیرد که دچار ویرانی شده است و این برای آن است که خریدار پولی را در عوض میوه‌ی سالم داده است و نباید این طور باشد که او پولی دهد در حالی که چیزی برای وی حاصل نمی‌شود، پس بر فروشنده واجب است تا مال او را به او برگرداند و بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتن مال به ناحق را زشت بر شمرده است ولی سوسیالیست‌ها اموال مردم را به ناحق می‌گیرند.

وجه چهل و یکم: عمرو بن عوف آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا أَحَلَّ حَرَامًا أَوْ حَرَّمَ حَلَالًا» (قرار داد بین مسلمانان جایز است، مگر قراردادی که حرامی حلال شود و یا حلالی حرام شود)، ابوداود، ابن ماجه و ترمذی آن را

1- صحیح مسلم، کتاب المساقاة، باب وضع الجوانح، شماره‌ی 14 و 1554. سنن ابوداود، کتاب البیوع، باب فی وضع الجائحة، شماره‌ی 3470. سنن نسائی، کتاب البیوع، باب وضع الجوانح، شماره‌ی 4527. سنن ابن ماجه، کتاب التجارات، باب بیع الثمار سنن و الجائحة شماره‌ی 2219.

روایت کرده‌اند و به آن افزوده است: «وَالْمُسْلِمُونَ عَلَى شُرُوطِهِمْ إِلَّا شَرْطًا حَرَمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا» (و مسلمانان بر شرطهایشان هستند، مگر شرطی که حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال نماید).
ترمذی گفته است: این حدیث حسن صحیح می‌باشد.¹

این حدیث اسنادی دارد که همه‌ی آنها ضعیف هستند و کمترین حالت آن این است که از حیث سند بر خلاف ترمذی حسن می‌باشد و آن از لحاظ متن و معنا صحیح است. اصل در بین تجارت مردم حلال بودن آن است و یکسان است، قرارداد باشد یا فروش یا بخشش یا وقف و یا دیگر چیزها و قراردادی که شرطی داشته باشد که آنچه را که الله تعالی حرام فرموده است، حلال کند یا آنچه را که الله تعالی حلال فرموده است، حرام نماید، باطل می‌باشد، زیرا پیامبر ﷺ در حدیث صحیح فرموده است: «كُلُّ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ» (تمامی شرطهایی که در کتاب الله نیستند، باطل می‌باشند، حتی اگر صد شرط باشند).²

اما وجه دلالت این حدیث بر اشتباه بودن سوسیالیسم این است که پیامبر ﷺ قرارداد و شرطی که متضمن حلال کردن حرام الله تعالی یا حرام کردن حلال الله تعالی می‌باشد را باطل دانسته است. امری که معلوم است، این است که سوسیالیسم حرام الله تعالی را حلال می‌کند که این امری باطل است.

1- سنن ابوداود، کتاب الأفضیة، باب فی الصلح، شماره‌ی 3594. سنن ترمذی، کتاب الأحکام عن رسول الله ﷺ، باب ما ذکر عن رسول الله ﷺ فی الصلح بین الناس، شماره‌ی 1352 و درباره‌ی آن گفته است: این حدیث حسن صحیح می‌باشد. ابن ماجه در کتاب الأحکام، باب الصلح، شماره‌ی 2353.
2- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب اذا اشترط شروطاً فی البیع لا تحل، شماره‌ی 2168. صحیح مسلم، کتاب العتق، باب إنما الولاء لمن اعتق، شماره‌ی 5 و 1504.

وجه چهل و دوم: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفته است: وقتی زنان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند، زنی بزرگوار که گویی از زنان [قبیله‌ی] مضر بود، گفت: ای پیامبر الله! همگی ما نزد پدران و پسران [و] ابوداود گفته است: و [همسرانمان هستیم، چه چیزی از اموال آنها برای ما حلال است، فرمود: «الرَّطْبُ تَأْكُلْنَهُ وَتُهْدِيْنَهُ» (رطبی که آن را بخورید و هدیه بدهید). ابوداود آن را روایت کرده است و گفته است: «رطب» به معنای نان، سبزی و خرما است.

در این حدیث بیان شده است که برای زنی از مال پدرش، پسرش و همسرش چیزی حلال نمی‌باشد، مگر «رطب» که آن نان، سبزی و خرما می‌باشد. وقتی در مال نزدیکترین خویشاوندان چیزی حلال نمی‌باشد، مگر رطبی که خورده شود یا هدیه داده شود، برای غریبه چگونه خواهد بود؟ بله برای بیگانه چیزی حلال نمی‌باشد، چه کم باشد و چه زیاد.

وجه چهل و سوم: ابوهریره رضی الله عنه گفته است: مردی آمد و گفت: ای رسول الله! کدام صدقه برتر است و دارای اجر بزرگتری می‌باشد؟ فرمود: «أَمَّا وَأَبِيكَ لَلنُّبَّأَنَّ أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ شَجِيحٌ صَحِيحٌ تَحْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمَلُ الْبِقَاءَ وَلَا تُمْهَلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُقُومَ قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ» (مادر و پدرت مطلع گردند، آن است که صدقه بدهی در حالی که حرص داشته باشی و سالم باشی، از فقر بترسی و امید به زنده ماندن داشته باشی و آن را عقب نیاندازی تا آن که روح به حلقوم برسد [و زمان مرگ فرا برسد و بعد] بگویی این

برای فلانی است و آن برای فلانی است و دیگری برای فلانی).
جماعت آن را روایت کرده‌اند، مگر ترمذی^۱.

وجه دلالت این حدیث این است که پیامبر ﷺ برای فرد مالکیت خصوصی و تسلط کامل بر آن را ثابت رسانده است و ثابت نموده است که مال تا زمان مرگ برای خود انسان است و حق ارث قرار دادن آن وجود دارد؛ و تمامی این موارد را سوسیالیسم منع می‌کند.

وجه چهل و چهارم: برای پیامبر ﷺ گوشت گوسفندی را آوردند که بدون اجازة‌ی اهل آن ذبح شده بود و وقتی لقمه را نزدیک دهانش نمود، فرمود: «إِنِّي لِأَجِدُ طَعْمَ لَحْمِ شَاةٍ ذُبِحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهَا» (من طعم گوشتی را حس می‌کنم که بدون اجازة‌ی اهلیش ذبح شده است) زنی که آن را تقدیم کرده بود، گفت: من و برادرم که عزیزترین شخص برای من می‌باشد [صاحب] آن هستیم، حتی اگر بهتر از آن را بر می‌داشتم او ناراحت نمی‌شد و با خودم عهد نموده‌ام که با چیزی بهتر از این او را راضی کنم، ولی باز پیامبر ﷺ از [خوردن آن] سر باز زد و امر نمود تا آن را به اسیران دهند. احمد، ابوداود، دارقطنی آن را روایت کرده‌اند و این حدیث لفظ دارقطنی است^۲.

این چنین است تقوای پیامبر ﷺ و این است حمایت الله تعالی از وی تا از روی شبهه چیزی را نخورد، حتی وقتی که ممکن است صاحب آن راضی باشد. پس چگونه می‌شود، افرادی اموال محترم

1- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب فضل صدقة الشحيح الصحيح، شماره‌ی 1419. صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب بیان أن أفضل الصدقة صدقة الشحيح، شماره‌ی 93 و 1032 با لفظ «لنتبأنه» بجای «لنتبأن».

2- سنن ابوداود، کتاب النبیوع، باب فی اجتناب الشبهات، شماره‌ی 3332. مسند احمد 14371. دارقطنی (286/4) شماره‌ی 55. مستدرک حاکم 7579 و دربارہ‌ی آن گفته است: صحیح به شرط مسلم است و آن را تخریج ننموده است.

را برای خود مباح سازند و آن را آشکارا غصب کنند و خود را به محمد رسول الله ﷺ سرور پرهیزگاران و دورترین مردم از ظلم، منسوب دارند.

وجه چهل و پنجم: الله تعالی می فرماید: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [النساء: 6] (و یتیمان را آزمایش کنید! تا آن که به سن ازدواج برسند و اگر در آنها صلاحیت دیدید اموال آنها را به خودشان برگردانید و آن را از روی اسراف و شتاب پیش از آن که بزرگ شوند، نخورید و کسی که ثروتمند است باید از خوردن آن خودداری کند و کسی که فقیر است، باید به شکل نیکو از آن استفاده نماید، وقتی مال آنها را به خودشان برگردانید، [برای این برگرداندن] بر آنها شاهد بگیرید و الله برای حسابرسی کافی است). در این آیه دلیلی بر باطل بودن گرفتن مال توسط سوسیالیست‌ها وجود دارد و آن دارای وجوهی است:

اول: حمایت از مال؛ الله تعالی امر نفرمود که مال یتیمان به خودشان داده شود، مگر بعد از آن که رشد یافتند، زیرا ممکن است قبل از رشد یافتنشان مال را بازیچه بگیرند و رشد یافتن باعث مواظبت آنها از مال خودشان می شود و همچنین الله تعالی به گرفتن شاهد، هنگام پرداخت مال آنها به آنان امر فرموده است تا حمایتی بر مال یتیم باشد. اگر بگوییم: تا سخن ولی در پرداخت قبول شود

و حمایتی از مال ولی باشد و اگر بگوییم: تا سخن یتیم قبول شود، مدعی علیه در دو صورت انکار می‌شود.

دوم: الله تعالی امر فرموده است تا تمامی مال آنها به آنها بازگشت داده شود و ولی یتیم ولیی خاص است و وقتی بر او واجب است تا مال کسی که ولی او است را در حالی که بر آن تسلط دارد به او برگرداند، برای ولی عام این از باب اولی می‌شود.

سوم: الله تعالی نهی فرموده است که مال یتیمان از روی اسراف و با شتاب قبل از آن که بزرگ شوند، خورده نشود، زیرا در این صورت ظلم به آنها می‌باشد، این در حالی است که سوسیالیست‌ها مال یتیم را با داشتن سلطه و زورگویی قبل از بزرگ شدن آنها می‌خورند.

چهارم: الله تعالی بر ثروتمند واجب فرموده است که از خوردن مال یتیم خودداری کند و چیزی از آن نخورد و برای فقیر مباح ساخته است تا از آن به اندازه‌ی نیکو بخورد و آن کمتر از حق کفالت و اجر آن می‌باشد و این خوردن مال یتیم فقط در عوض عملی است که برای او انجام می‌دهد. این در حالی است که سوسیالیست‌ها مال را می‌خورند حتی در حالتی که کاری برای [یتیم] انجام نمی‌دهند.

وجه چهل و ششم: الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا...﴾ [البقره: 282] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر به یکدیگر برای مدت

معینی قرض دادید، آن را بنویسید و باید نویسنده آن را از روی عدالت بنویسد، و نباید نویسنده از نوشتن، آنچنان که الله به او آموخته است، خودداری کند، باید بنویسد و کسی که حق بر اوست آن را املاء کند و از پروردگارش تقوا پیشه کند و چیزی از آن کم نکند... تا آخر آیه).

وجه دلالت این آیه این است که الله تعالی حمایت مال و حفظ آن را در وجوهی قرار داده است:

اول: امر فرموده است تا قرض دادن نوشته شود.

دوم: به نویسنده‌ی عالم امر فرموده است که به گونه‌ای آن را بنویسد که الله تعالی به او آموخته است، چه از لحاظ خط و چه از لحاظ نظم و ترتیب، تا آن که مصلحت قرض دهنده و قرض گیرنده در نظر گرفته شود.

سوم: نوشتن باید عادل باشد تا ستمی به کسی که قرض داده است یا قرض گرفته است صورت نپذیرد.

چهارم: املاء کردن توسط کسی صورت می‌گیرد که قرض داده است و کسی که قرض گرفته است، املاء نمی‌کند تا ترسی برای نوشته شدن چیزی که استحقاق آن را ندارد، نشود.

پنجم: بر کسی که حق برای اوست نهی نموده است که ذره‌ای کوتاهی نکند. سوسیالیسم با این حق در سه وجه مخالفت می‌کند: ستم کردن بر مخلوقات، گرفتن آنچه که مستحق آن نمی‌باشند و کوتاهی نمودن برای مردم در حقوقشان.

ششم: امر فرموده است تا شاهد گرفته شود تا توسط آن، حق، سندیت پیدا کند.

هفتم: به شاهدان امر فرموده است تا شهادت دهند، تا توسط آن صاحب حق به حقش برسد.

هشتم: امر نمودن به این سند قرار دادن برای [مال] کم و زیاد و کوچک و بزرگ می‌باشد.

نهم: امر فرموده است در صورتی که کاتب موجود نبود چیزی برای گرو و رهن گرفته شود.

دهم: به کسی که امانت به او سپرده شده است امر می‌فرماید تا امانت را بازگرداند تا ظلمی به امانت دهنده صورت نپذیرد. سوسیالیست‌ها امانت را به کسی که امانت را به آنها سپرده است، باز نمی‌گردانند، بلکه مال را می‌گیرند، حتی از کسی که امانت را نسپرده است.

وجه چهل و هفتم: پیامبر ﷺ نهی فرموده است که کسی چیزی را هدیه دهد و بعد آن را پس بگیرد و او را به سگی تشبیه کرده است که قی می‌کند و بعد قی خود را می‌خورد، همان گونه که در حدیثی که ابن عباس رضی الله عنهما آن را آورده است، پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَجِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُعْطِيَ عَطِيَّةً أَوْ يَهَبَ هِبَةً فَيَرْجِعَ فِيهَا إِلَّا الْوَالِدَ فِيمَا يُعْطِي وَوَلَدَهُ وَمَثَلُ الَّذِي يُعْطِي الْعَطِيَّةَ ثُمَّ يَرْجِعُ فِيهَا كَمَثَلِ الْكَلْبِ يَأْكُلُ فَإِذَا شَبِعَ قَاءَ ثُمَّ عَادَ فِي قَبِيلِهِ»¹ (برای شخصی حلال نیست تا هدیه یا بخششی را ببخشد و بعد آن را پس بگیرد، مگر پدری که به فرزندش چیزی عطا کرده است و مثال کسی که چیزی عطا می‌کند و آن را پس می‌گیرد به مانند سگی است که می‌خورد تا سیر شود،

1- سنن ابوداود، کتاب البیوع، باب الرجوع فی الهبة، شماره‌ی 3535. سنن ترمذی، کتاب الولاء و الهبة عن رسول الله ﷺ، باب ما جاء فی کراهية الرجوع فی الهبة، شماره‌ی 2132 و درباره‌ی آن گفته است: این حدیث حسن صحیح است. سنن نسائی، کتاب الهبة باب رجوع الوالد فیما يعطى ولده، شماره‌ی 3690. سنن ابن ماجه، کتاب الاحکام، باب من اعطى ولده ثم رجع فيه، شماره‌ی 2377. مسند احمد 2120. صحیح ابن حبان 5123. مستدرک حاکم 2298 و درباره‌ی آن گفته است: حدیث صحیح الاسناد است.

[وقتی سیر شد] قی می‌کند، سپس به [خوردن] قی خود مبادرت می‌ورزد). پنج کتاب آن را روایت کرده‌اند و ترمذی، ابن حبان و حاکم سند آن را صحیح دانسته‌اند.

این حدیث دلیلی روشن بر حق مالکیت خصوصی است، کسی که هدیه‌ای دریافت کرده است صاحب آن هدیه می‌شود و به همین دلیل برگشت آن هدیه حرام است و پیامبر ﷺ فقط این باز پس گرفتن را برای هدیه دهنده حرام نموده است؛ زیرا کسی که هدیه دریافت کرده است ممکن است از روی خجالت و نه از روی رضایتمندی آن را برگرداند و گرفتن مال از صاحبش بدون رضایت وی حرام است و این بر خلاف قوانین سوسیالیستی می‌باشد.

وجه چهل و هشتم: جابر رضی الله عنه آورده است که پیامبر ﷺ فرموده است: «أَمْسِكُوا عَلَيْكُمْ أَمْوَالَكُمْ وَلَا تُفْسِدُوا مَا فَإِنَّهُ مَنْ أَعْمَرَ عُمْرِي فَهِيَ لِلَّذِي أَعْمَرَهَا حَيًّا وَمَيِّتًا وَلِعَقِبِهِ» (اموال خود را برای خودتان بگیرید و آن را فاسد نکنید و اگر کسی چیزی را آباد کند، آن چیز برای کسی است که آن را آباد کرده است، چه زنده باشد و اگر مرده باشد برای وارث وی می‌باشد). احمد و مسلم آن را روایت کرده‌اند.¹

پیامبر ﷺ ما را امر فرموده است تا اموالمان را محکم بگیریم و این امر یا بر واجب بودن و یا مستحب بودن این عمل دلالت می‌کند و آن دلیلی است که انسان می‌تواند مالش را به هر اندازه که باشد، برای خود حفظ کند؛ و بر او واجب نیست تا قسمتی از آن را ببخشد.

1- صحیح مسلم، کتاب الهبات، باب العمري، شماره‌ی 1625 و 26. مسند احمد 13931.

در سخنش: «فَهِيَ لِلَّذِي أُعْمِرَهَا حَيًّا وَمَيِّتًا وَلِعَقْبِهِ» (آن برای کسی است که آن را آباد کرده است، چه زنده باشد و اگر مرده باشد برای وارث وی می‌باشد)، دلیل بر حق مالکیت کسی است که آباد می‌کند، چه کم باشد و چه زیاد. آن را بدین شکل محدود نمی‌کند که آباد کننده باید آن را ببخشد و آباد شده باید به کس دیگری بخشیده شود. در سخنش آمده است: «وَلَا تُفْسِدُوا هَهَا» (آن را فاسد نکنید!) و این خود حرمت مال را به اثبات می‌رساند و اضافه کردن مال به بنده، دلیلی بر این است که آن خالص برای او می‌باشد؛ این در حالی است که سوسیالیست‌ها مال را محدود می‌کنند و مال را به مالک اختصاص نمی‌دهند.

وجه چهل و نهم: این مسأله - منظورم مسأله‌ی سوسیالیسم - مسأله‌ی اجتماعی بزرگی می‌باشد و اگر آن امری واجب شده یا ثابت شده در اسلام باشد، نقلهای بزرگ و متواتر¹ و مشهوری بین بزرگ و کوچک و مردان و زنان مسلمانان، در این باره یافت می‌شد؛ و این در حالی است که بر خلاف ادعای سوسیالیست‌ها در رد آن، به طور متواتر نقلهایی موجود می‌باشد و اگر تمامی دلایل را بیان می‌داشتم برای خوانندگان سخت می‌شد، به طور مثال به نصوصی که درباره‌ی زکات وجود دارد بنگرید، چقدر دارای تنوع می‌باشد، گاهی برای بیان اهمیت آن نقلهایی وجود دارد و گاهی برای تشویق به پرداخت آن و گاهی برای ترساندن از پرداخت نکردن آن و این در حالی است که آن مقدار کمی از مال می‌باشد و مسأله‌ی مالکیت خصوصی را زیر سوال نمی‌برد و اگر

1- متواتر خبری است که آنقدر تعداد روایان آن زیاد باشند که امکان همدمستی آنها در تحریف آن وجود نداشته باشد. (مترجم)

سوسیالیست‌ها با این امر برای خود دلیل بیاورند درست نمی‌باشد و این دلیل باطل است و آن ذره‌ای از اسلام نمی‌باشد [زیرا زکات به نسبت کمی از مال تعلق می‌گیرد].

وجه پنجاهم: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفته است: رسول الله صلی الله علیه و آله در حجه الوداع به عیادت من آمد در حالی که به شدت دردمند بودم، گفتم: ای رسول الله! دچار دردمندی شده‌ام و تو آن را می‌بینی و من دارای ثروت می‌باشم و وارثی ندارم جز دخترم، آیا دو سوم مالم را صدقه بدهم؟ فرمود: «نه»، گفتم: نصف آن را ای رسول الله؟! فرمود: «نه» گفتم: یک سوم آن را؟ فرمود: «الثُلُثُ وَالثُلُثُ كَبِيرٌ أَوْ كَثِيرٌ إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّوْنَ النَّاسَ» (یک سوم آنرا صدقه بده اگر چه این هم زیاد است، اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بی نیاز ترک گویی، بهتر از این است که آنها را فقیر رها کنی تا دست‌گدایی پیش این و آن، دراز کنند)، آن را تمامی جماعت روایت کرده‌اند و در سنن نسائی آمده است، پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد فرمود: «آیا وصیت نمودی؟» گفت: بله، فرمود: «چه مقدار؟» سعد گفت: تمامی مالم در راه الله باشد، فرمود: «چیزی برای فرزندت نمی‌گذاری؟» گفت: آنان ثروتمند هستند. همچنین احمد آورده است: تمامی مالم را برای فقیران و مساکین و در راه مانده می‌گذارم.¹

وجه دلالت حدیث:

1- صحیح بخاری، کتاب النفقات، باب فضل نفقه علی الاهل، شماره‌ی 5354. صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب الوصیه بالثلث، شماره‌ی 1628. نسائی با این لفظ در کتاب الوصایا، باب الوصیه بالثلث، شماره‌ی 3630. احمد با این لفظ در مسند شماره‌ی 1504.

1- پیامبر ﷺ به او اجازه نداد که بیشتر از یک سوم مال خود را وصیت نماید، با آن که او آن را برای فقیران و مساکین و در راه ماندگان قرار داده بود و وارثان او ثروتمند بودند. اگر برای شخصی اضافه‌تر از آن چیزی که برای او کافی است، حلال نیست، پس چرا پیامبر ﷺ برای او مباح ندانست که تمامی مالش را صدقه دهد زیرا او گفته بود که وارثان من ثروتمند هستند.

2- پیامبر ﷺ ثروتمندی سعد را زشت ندانست و وقتی فهمید او ثروتمند است، مال او را مصادره نکرد.

3- سخنش: «أَنْ تَدْرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدْرَهُمْ عَالَةً» (وارثان خود را ثروتمند ترک کنی بهتر از آن است که آنان را فقیر رها کنی)، در آن اثبات شده است که دو طبقه‌ی فقیر و ثروتمند [در زمان پیامبر ﷺ] وجود داشته است. این در حالی است که سوسیالیست‌ها ادعا می‌کنند که طبقات را از بین می‌برند؛ قسم به الله آن را از بین می‌برند ولی با فقیر کردن همگان و ثروتمندان را فقیر می‌کنند تا مال آنها را برای دولت بردارند و از آنچه از ثروتمندان گرفته‌اند چیزی به فقراء نمی‌رسد.

4- دلیل بر ارث گذاشتن می‌باشد و آن اختصاص دادن ارث برای وارثان است، چه مال کم باشد و چه زیاد.

وجه پنجاه و یکم: در صحیح بخاری (بخاری) و غیر آن از طلحه بن عبدالله رضی الله عنه آمده است: مردی از اهل نجد به نزد پیامبر ﷺ آمد و درباره‌ی اسلام از او سوال کرد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ» (پنج نماز در شبانه روز) گفت: آیا غیر از آن برای من واجب است؟ فرمود: «لَا إِلَّا أَنْ تَطَّوَعُ» (خیر مگر از روی استحباب) پیامبر ﷺ فرمود: «وَصِيَامُ رَمَضَانَ» (و روزه‌ی ماه

رمضان) گفت: آیا غیر از آن چیزی برای من واجب است؟ فرمود: «لَا إِلَّا أَنْ تَطَّوَعَ» (خیر مگر از روی استحباب) و پیامبر ﷺ زکات را برای او بیان فرمود و او گفت: آیا غیر از آن چیزی برای من واجب است؟ فرمود: «لَا إِلَّا أَنْ تَطَّوَعَ» (خیر مگر از روی استحباب)، گفت: و آن مرد برگشت، در حالی که می گفت: قسم به الله چیزی بر آن زیاد نمی کنم و چیزی از آن کم نمی کنم، و پیامبر ﷺ فرمود: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَّقَ» (رستگار شد، اگر راست بگوید)!

پیامبر ﷺ بیان فرمود که قسمتی که بر مالش واجب است تا آن را پرداخت کند، زکات است و غیر آن را بر وی واجب ننمود و اگر غیر از آن چیزی واجب بود تا پرداخت شود، پیامبر ﷺ آن را بیان می نمود.

اگر سوسیالیست‌ها بگویند: پس چرا شما پرداخت چیزی به غیر از زکات را واجب می دانید و آن همان نفقه‌ها و کفاره‌ها می باشد؟ جواب می دهیم: این حدیث به صراحت بیان می دارد که چیزی جز زکات واجب نیست و اگر دلایل دیگری وجود داشته باشد که به غیر از زکات چیزهایی واجب است؛ واجب است تا آن امر را مخصوص آن نصی بگردانیم که برای آن آمده است و فقط به آن امر اختصاص می یابد و غیر از آن واجب نمی باشد. ما از دعوتگران سوسیالیست می خواهیم تا دلیل خود را برای تضاد با عمومیت این حدیث بیان دارند و این که این درخواست چه فایده‌ای برای آنها خواهد داشت؟!!

1- صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب الزکاة من الإسلام، شماره‌ی 46. صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان الصلوات التي هي أحد أركان الإسلام، شماره‌ی 8 و 11.

وجه پنجاه دوم: ابوهریره رضی الله عنه گفته است: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول الله! دیناری دارم. فرمود: «أَنْفَقُهُ عَلَى نَفْسِكَ» (آن را برای خودت خرج کن!) گفت: نزد من [دیناری] دیگر است؟ فرمود: «أَنْفَقُهُ عَلَى وَلَدِكَ» (آن را برای فرزندت خرج کن!) گفت: نزد من [دیناری] دیگر است؟ فرمود: «أَنْفَقُهُ عَلَى أَهْلِكَ» (آن را برای اهلت خرج کن!)، گفت: نزد من [دیناری] دیگر است؟ فرمود: «أَنْفَقُهُ عَلَى خَادِمِكَ» (آن را برای خدمتکارت خرج کن!)، گفت: نزد من [دیناری] دیگر است؟ فرمود: «أَنْتَ أَعْلَمُ» (تو خود آگاهتری). شافعی، ابوداود و ابن لفظ برای اوست و نسائی و حاکم با جلو انداختن همسر بر فرزند، آن را آورده‌اند!

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: «أَنْتَ أَعْلَمُ» (تو خود آگاهتری) و در روایتی: «أَنْتَ أَبْصَرُ» (تو بیناتری)، دلیلی بر این است که نفقه واجب نمی‌باشد، مگر به اندازه‌ی کفایت نفس، اهل، فرزند و خادم و اگر نفقه به مانند آنچه در سوسیالیسم آمده است واجب بود، در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بیان می‌فرمود؛ آن مرد فقط وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال نمود که بعد از آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به صدقه امر نموده بود.

از این حدیث معلوم می‌شود که نفقه برای خود واجب است و این که نفقه دادن از صدقات است، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ عَلَيْهَا حَتَّىٰ مَا تَجْعَلُ فِي فِي أَمْرَاتِكَ»^۲ (تو هرگز نفقه‌ای

1- سنن ابوداود، کتاب الزکاة، باب في صلة الرحم، شماره‌ی 1691. سنن نسائی، کتاب الزکاة، باب تفسیر ذلک، شماره‌ی 2535. مسند شافعی (1/266). حاکم آن را صحیح دانسته است، شماره‌ی 1514 و دربارہ‌ی آن گفته است: این حدیث به شرط مسلم صحیح می‌باشد و آن را تخریج نکرده است.

2- صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب ما جاء أن الأعمال بالنية والحسبة ولكل امریء ما نوي، شماره‌ی 56. صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب الوصیة بالثلث، شماره‌ی 5 و 1628.

نمی‌دهی که هدف از آن کسب رضایتمندی صورت‌الله باشد، مگر آن که با آن اجر داده می‌شوی، حتی اگر لقمه‌ای را در دهان زنت بگذاری).

وجه پنجاه و سوم: ابوهیره رضی الله عنه گفته است: «اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنْ كُنْتُ لِأَعْتَمِدُ بِكَبِدِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْجُوعِ، وَإِنْ كُنْتُ لِأَشُدُّ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ، وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمُ الَّذِي يَخْرُجُونَ مِنْهُ، فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِئُشْبِعَنِي، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِئُشْبِعَنِي، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ رضی الله عنه، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَأَيْتِي، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي، وَمَا فِي وَجْهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقُّ» وَمَضَى، فَتَبِعْتُهُ، فَدَخَلَ فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ، فَوَجَدَ لَبْنًا فِي قَدَحٍ، فَقَالَ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبْنُ؟» قَالُوا: أَهْدَاهُ لَكَ فُلَانٌ أَوْ فُلَانَةٌ، قَالَ: «أَبَا هِرٍّ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقُّ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي». قَالَ: وَأَهْلُ الصُّفَّةِ: أَضْيَافُ الْإِسْلَامِ، لَا يَأْوُونَ إِلَى أَهْلِ وَلَا مَالٍ وَلَا عَلَى أَحَدٍ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا، فَسَأَعَنِي ذَلِكَ، فَقُلْتُ: وَمَا هَذَا اللَّبْنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ؟ كُنْتُ أَحَقُّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبْنِ شَرْبَةً أَنْفَوَى بِهَا، فَإِذَا جَاءَ أَمْرِي فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبْنِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ رضی الله عنه بُدًّا، فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا فَاسْتَأْذَنُوا، فَأَذِنَ لَهُمْ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ النَّبِيِّ، قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «خُذْ فَأَعْطِهِمْ». قَالَ: فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ، فَحَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرَوِي، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَأَعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرَوِي، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، حَتَّى أَنْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ رضی الله عنه وَقَدْ رَوَى الْقَوْمُ كُلَّهُمْ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ، فَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ، فَقَالَ: «أَبَا هِرٍّ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَقِيْتُ أَنَا وَأَنْتَ» قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَفْعُدْ»

فَأَشْرَبَ». فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ، فَقَالَ: «أَشْرَبَ». فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «أَشْرَبَ»، حَتَّى قُلْتُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسَلًا، قَالَ: «فَأَرِنِي». فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهُ، وَسَمَى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ». (سوگند به خدایی که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد، گاهی از شدت گرسنگی، بر شکم روی زمین می خوابیدم. و گاهی هم از شدت گرسنگی، سنگ به شکم می بستم. روزی، کنار راهی که مردم از آنجا عبور می کنند، نشستم. نخست، ابوبکر از آنجا گذشت. من صرفاً بخاطر این که غذایی به من بدهد و گرسنگی ام را برطرف نماید، از ایشان در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. اما او به راهش ادامه داد بدون این که کاری برایم انجام دهد. سپس عمر از کنارم گذشت. باز هم من صرفاً به خاطر این که غذایی به من بدهد و گرسنگی ام را برطرف نماید، از ایشان هم در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. او هم به راهش ادامه داد بدون این که کاری برایم انجام دهد. سرانجام، ابوالقاسم رضی الله عنه از کنارم گذشت. ایشان، هنگامی که مرا می دید، تبسم نمود و از چهره ام به آنچه که در درونم می گذشت، پی برد. سپس فرمود: «ای ابوهره!» گفتم: آماده ی خدمت ام ای رسول الله! فرمود: «با من بیا». و به راه افتاد. من هم به دنبالش براه افتادم تا این که وارد منزلش شد و اجازه خواست. آنگاه به من نیز اجازه ورود داد. هنگامی که وارد خانه شد، لیوان شیری در آنجا دید. پرسید: «این شیر از کجاست؟» گفتند: فلان مرد یا فلان زن، آن را به شما هدیه کرده است. فرمود: «ابوهریره!» گفتم: ای رسول خدا! آماده ی خدمت ام. فرمود: «خودت را به اهل صغه برسان و آنان را نیز نزد من بیاور». قابل یاد آوری است که اهل صغه، میهمانان اسلام بودند. آنان خانواده و مالی نداشتند و نزد کسی هم نمی رفتند. هرگاه، زکاتی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می رسید، آن را برای آنان می فرستاد و خودش

از آن، استفاده نمی‌کرد. و هرگاه، هدیه‌ای به ایشان می‌دادند، آنها را در آن، شریک می‌گرداند. یعنی خودش از آن استفاده می‌کرد و مقداری از آن را هم برای آنها می‌فرستاد. بهر حال، این سخن پیامبر ﷺ مرا اندوهگین ساخت و با خود گفتم: مگر این شیر، چقدر است که اهل صنفه را هم بیاورم؟ باید این شیر را به من می‌داد تا جرعه‌ای از آن بنوشم و تقویت شوم. اگر آنها بیایند حتماً رسول الله ﷺ به من دستور می‌دهد تا به آنان شیر بدهم و چه بسا که به من، چیزی نرسد. اما چاره‌ای جز اطاعت از الله و رسولش نداشتم. لذا نزد آنان رفتم و آنها را دعوت نمودم. آمدند و اجازه‌ی ورود خواستند. رسول الله ﷺ به آنان اجازه داد. و آنها هم وارد خانه شدند و نشستند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابا هر!» گفتم: آماده‌ی خدمت‌م ای رسول الله! فرمود: «شیرها را بردار و به آنها بده!» من لیوان را برداشتم و شروع به شیر دادن نمودم. هنگامی که لیوان را به یکی از آنها می‌دادم، او آنقدر می‌نوشید که سیراب می‌شد و لیوان را به من بر می‌گرداند. سپس به دیگری می‌دادم او نیز آنقدر می‌نوشید که سیراب می‌شد و لیوان را به من بر می‌گرداند. من این کار را همچنان ادامه دادم تا این که در حالی به نبی اکرم ﷺ رسیدم که همه‌ی آنان، سیراب شده بودند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ لیوان را از من گرفت و روی دستش گذاشت و با تبسم، به من نگاه کرد و فرمود: «ابا هر!» گفتم: آماده‌ی خدمت‌م ای رسول الله! فرمود: «فقط من و تو مانده‌ایم». گفتم: درست است ای رسول الله! فرمود: «بنشین و بنوش». من هم نشستم و نوشیدم. دوباره فرمود: «بنوش». و آنقدر این کلمه را تکرار نمود که گفتم: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، جایی برای نوشیدن ندارم. فرمود: «پس لیوان را به من بده». لیوان را به ایشان دادم. آنحضرت ﷺ بعد از

حمد و ثنا و بسم الله گفتن، باقیمانده‌ی آن شیرها را نوشید). این را بخاری (بخاری) در صحیحش در باب کیف کان عیش النبی ﷺ و أصحابه و تخیلهم من الدنيا آورده است.¹

در این حدیث ردی بر سوسیالیسم و نظام سوسیالیستی می‌بینید امری که پیامبر ﷺ و اصحابش ﷺ بر آن قرار داشتند. نظام طبقاتی که در بهترین قرن و در نزد بهترین پیامبر خداوند وجود داشت، این ابوهیره ﷺ بود که از شدت گرسنگی شکم خود را بر روی زمین می‌گذاشت و همچنین از شدت گرسنگی سنگ به شکمش می‌بست، آنان اصحاب صفة و مهمانان اسلام بودند. در حالی فقیر بودند که ثروتمندانی در بین صحابه ﷺ وجود داشتند و به فکر پیامبر ﷺ خطور نمود تا این فاصله‌ی طبقاتی را از بین ببرد، زیرا می‌دانست اختلاف مردم در روزی امری است که در دین وجود دارد و امر دین و دنیا درست نمی‌شود، مگر توسط آن.

وجه پنجاه و چهارم: ابوهیره ﷺ آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «انظروا إلی من أسفل منکم ولا تنظروا إلی من هو فوقکم فهو أجدر أن لا تزدروا نعمة الله علیکم» (به پایین‌تر از خود نگاه کنید و به بالاتر از خود نگاه نکنید! شایسته‌تر این گونه است زیرا در این صورت نعمت الله بر خودتان را خوار نمی‌شمارید)، متفق علیه و این لفظ مسلم است و در روایت بخاری (بخاری) آمده است: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فَضَّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ» (اگر کسی از شما به کسی که مال و فرزندان بیشتری

1- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب کیف کان عیش النبی ﷺ و أصحابه و تخیلهم من الدنيا، شماره‌ی 6452.

به او داده شده است، نگرست، [برای درمان خود باید] به پایین تر از خود بنگرد!¹

در این حدیث به صراحت فرق ثروت بین مردم روشن شده است، بر خلاف آنچه سوسیالیست‌ها آن را می‌خواهند که همان یکسانی در مال است، در آن رضایتمندی به قضا و قدر الله تعالی به اثبات رسیده است و این که پایین تر بر بالاتر تجاوز ننماید تا بین آنها مساوات برقرار گردد. این حکم رسول الله ﷺ است و این قضا و قدر الله تعالی می‌باشد. ولی سوسیالیست‌ها به این قضا و قدر و این حکم راضی نمی‌شوند، بلکه می‌گویند: بین جهانیان یکسانی برقرار می‌کنیم و طبقات مالی را از بین می‌بریم، ما نیز می‌گوییم: اگر کسی از شما به کسی که مال بیشتری به او داده شده است بنگرد، نزد ما بیاید تا برویم مال آن شخص را بگیریم و به شما عطا کنیم!!!

وجه پنجاه و پنجم: ابوهیره رضی الله عنه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ الْجَنَّةَ بِحَمْسِمِائَةِ عَامٍ» (فقراء پانصد سال زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند). ترمذی آن را روایت کرده است و گفته است: این حدیث صحیح می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله دو طبقه را بیان داشته است: طبقه‌ی فقراء و طبقه‌ی ثروتمندان؛ حکم در مورد آن دو فرق می‌کند و در زمان داخل شدن به بهشت با یکدیگر فرق دارند، [این حدیث نشان می‌دهد که فقر اگر بر آن صبر کرده شود، باعث می‌شود تا شخص پانصد سال زودتر وارد بهشت شود و فقری که بر آن صبر صورت گیرد دارای فضیلت است].

1- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب لينظر الي من هو أسفل منه و لا ينظر الي من هو فوقه، شماره‌ي 6490. صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقاق، شماره‌ي 8 و 2936.

وجه پنجاه و ششم: عروه علیه السلام از خاله‌اش عایشه رضی الله عنها آورده است: قسم به الله! ای خواهر زاده‌ام! گاهی، سه هلال ماه نو را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می‌کردیم ولی در خانه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله آتشی [برای پخت و پز] افروخته نمی‌شد. عروه پرسید: خاله جان! در آن صورت، شما چگونه زنده می‌ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می‌کردیم. البته رسول الله صلی الله علیه و آله همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای آن حضرت صلی الله علیه و آله شیر می‌فرستادند و رسول الله صلی الله علیه و آله از آن شیرها به ما می‌داد که بنوشیم». متفق علیه¹.

عجیب است که سوسیالیست‌ها می‌پندارند که اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله سوسیالیست بوده‌اند. پس به کجا می‌روند؟ این حدیث و احادیث بسیار زیادی که بدین شکل وجود دارد، بیان می‌دارد که الله تعالی رسولش صلی الله علیه و آله را از سوسیالیست بودن که بر اساس ستم، دشمنی و غصب اموال مردم و ثروتمند شدن رئیس‌ان آنها می‌باشد، پاک و منزّه دانسته است کسانی که می‌خواهند بر بندگان سیطره پیدا کنند.

وجه پنجاه و هفتم: ابوهریره رضی الله عنه گفته است: روزی یا شبی رسول الله صلی الله علیه و آله از [خانه] بیرون آمد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دید و فرمود: «مَا أَخْرَجَكُمَا مِنْ بُيُوتِكُمَا هَذِهِ السَّاعَةَ» (چه چیز شما را در این ساعت از خانه‌هایتان بیرون آورده است؟) گفتند: گرسنگی، ای رسول الله! فرمود: «وَأَنَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لِأَخْرَجَنِي الَّذِي أَخْرَجَكُمَا قَوْمًا» (قسم به کسی که جان من در دست اوست مرا نیز آن چیزی که شما را بیرون آورده است، بیرون آورده است. پس بلند شوید [تا برویم])،

1- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب کیف کان عیش النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه و تخلیهم من الدنيا، شماره 6459. صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقاق، شماره 28 و 2972.

همراه او ایستادند و نزد مردی از انصار رفتند و او در خانه‌اش نبود، وقتی زنش او [ﷺ] را دید گفت: خوش آمدید. رسول الله ﷺ به او فرمود: «أَيْنَ فُلَانٌ» (فلانی [شوهرت] کجاست؟) گفت: رفته است برای ما آب گوارا بیاورد، وقتی مرد انصاری آمد به رسول الله ﷺ و دو یارش نگاه کرد و گفت: شکر و ستایش برای الله است، بهتر از امروز مهمانانی نداشته‌ام، رفت و با سبدی که از خوشه‌ی خرما درست شده بود آمد و در آن غوره‌ی خرما و خرما و رطب بود آمد و گفت: بخورید و کاردی را در دست گرفت. رسول الله ﷺ به او فرمود: «إِيَّاكَ وَالْحُلُوبَ» (و تو را از نوع شیردهی آنها برحذر می‌دارم) و آن را برای آنها ذبح نمود و از گوشت آن گوسفند و از آن سبذ خوردند و نوشیدند تا آن که سیر شدند، پیامبر ﷺ در آن هنگام به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَنْسَأَلَنَّ عَنْ هَذَا النَّعِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمُ الْجُوعَ ثُمَّ لَمْ تَرْجِعُوا حَتَّى أَصَابَكُمْ هَذَا النَّعِيمُ» (و قسم به کسی که جان من در دست اوست، از این نعمت در روز قیامت سوال خواهید شد، گرسنگی شما را از خانه‌هایتان بیرون آورد، سپس در حالی برگشتید که این نعمت به شما رسید).

ای مسلمان خیرخواه! به ذات او ﷺ با چشم عدالت و علم بنگر! آیا در این حدیث پندارهای سوسیالیستی و از بین بردن طبقات مالی وجود دارد؟ این محمد بن عبدالله ﷺ بود و آن دو رضی الله عنهما یاران وی بودند. گرسنگی آنها را از خانه‌هایشان بیرون آورد و این در حالی بود که تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم ثروتمند بودند؛ بلکه آن مرد انصاری که از او خواستند تا آنها را مهمان کند، صاحب مال و اموال بود و پیامبر ﷺ به او نفرمود: تو سیر هستی و ما گرسنه، پس مالت

را برای ما تقسیم کن! چه دلیلی ضعیف‌تر از دلایل سوسیالیست‌ها وجود دارد!! بلکه چه چیزی باطل‌تر از آن است و چه کسی بیشتر از آنها بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندد؟ چه کسی آنها را بر این ادعاهای باطل و دلیل‌های ضعیف هوشیار می‌سازد؟! قاتلهم الله انی یؤفکون. این سخن پیامبر که فرموده است: «لَتُسْأَلُنَّ عَن هَذَا النَّعِيمِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ» (از این نعمت در روز قیامت سوال خواهید شد) یعنی از شکر کردن برای آن و برپا داشتن حق آن.

وجه پنجاه و هشتم: ابوهریره رضی الله عنه گفته است: «در حالی خود را دیدم که در میان منبر رسول الله ﷺ و حجره‌ی عائشه رضی الله عنها می‌رفتم که بیهوشی بر من عارض می‌شد و شخصی آمده پای خود را بر گردن گذاشت، به تصور این که من دیوانه‌ام و این در حالی بود که دیوانگی در من وجود نداشت و جز گرسنگی چیز دیگری نبود. بخاری(بخاری) آن را روایت کرده است!»

حال ابوهریره رضی الله عنه در مقابل حال عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و دیگران در این حالت چه بود؟ آیا رسول الله ﷺ، نسبت به این فاصله‌ی طبقاتی، در جهل بود، یا آن که می‌دانست ولی نمی‌خواست این فاصله‌ی طبقاتی را محو کند، آن طور که سوسیالیست‌ها می‌پندارند؟

وجه پنجاه و نهم: فضالہ بن عبید رضی الله عنه گفته است: پیامبر ﷺ وقتی برای مردم نماز می‌گذازد، مردانی از شدت نیاز در هنگام ایستادن می‌افتادند و آنان اصحاب صفة بودند، تا آن که بادیه نشینان می‌گفتند: آنان دیوانه هستند؛ وقتی رسول الله ﷺ نمازش تمام می‌شد،

1- صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب ما ذکر النبی ﷺ و حض علی اتفاق اهل العلم، شماره‌ی 7324.

رو به آنها می‌کرد و می‌فرمود: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ لَأَحْبَبْتُمْ أَنْ تَزْدَادُوا فَاقَةً وَحَاجَةً» (اگر می‌دانستید که نزد الله برای شما چه وجود دارد، دوست می‌داشتید که فقر و نیاز شما بیشتر شود). ترمذی آن را روایت کرده است و گفته است: حدیث حسن صحیح می‌باشد.¹ [این حدیث نیز نشان می‌دهد که فقری که بر آن صبر کرده می‌شود دارای فضیلت است و امر خوبی می‌باشد].

وجه شصتم: ابوهریره رضی الله عنه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عَرَضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِهِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ» (هر کس که ظلمی به برادرش نموده باشد، خواه به آبروی او لطمه زده و یا حق دیگری از او پایمال کرده باشد، همین امروز [در دنیا] از او طلب بخشش کند قبل از اینکه روزی (قیامت) فرا برسد که در آن، درهم و دیناری، وجود ندارد. زیرا اگر اعمال نیکی داشته باشد، [در آن روز] به اندازه‌ی ظلمی که نموده است، از آنها کسر میگردد [و به مظلوم داده می‌شود]. و اگر اعمال نیکی نداشته باشد، گناهان مظلوم را به دوش او (ظالم) می‌گذارند). بخاری (بخارایی) آن را روایت کرده است، همچنین احمد، و ترمذی با سند صحیح و آن دو در حدیث آورده‌اند: «مَظْلَمَةٌ فِي عَرَضٍ أَوْ مَالٍ» (ظلمی در ناموس یا مال)².

1- سنن ترمذی، کتاب الزهد عن رسول الله صلی الله علیه و آله، باب ما جاء في معيشة اصحاب النبي صلی الله علیه و آله شماره‌ی 2368 و درباره‌ی این حدیث گفته است: صحیح می‌باشد. صحیح ابن حبان 724.

2- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب القصاص يوم القيامة، شماره‌ی 6534. سنن ترمذی با لفظش در کتاب صفة القيامة و الرقائق و الورع، باب ما جاء في شأن الحساب و القصاص شماره‌ی 2419. سمند احمد با لفظش 9332.

امری که معلوم است این است که ظلم در مال، گرفتن آن به ناحق یا منع کردن آن از صاحبش به غیر حق می‌باشد و حق تعریف نمی‌شود، مگر از طریقی که شرع آن را بیان داشته است؛ ما در اطاعت حکم دین هستیم که چه وقت آن را مباح می‌کند یا برای ما گرفتن و منع کردن آن را قانون می‌کند، و این همان حق است. گرفتن و منع کردن مالی که شرع آن را قانون نکرده باشد، ظلم محسوب می‌شود. پیامبر ﷺ نیز هنگام انجام ظلم امر فرموده است که از صاحب حق، طلب حلالیت شود. این امر در منع به تجاوز به مال از باب اولی و قوی‌تر است. وقتی گرفتن مالی واجب می‌کند تا طلب حلالیت صورت گیرد یا صلح ایجاد گردد یا طلب تبرئه صورت گیرد، پس چگونه خواهد بود گرفتن مال به شکل جدید و تجاوز نمودن بوسیله‌ی زورگویی و قدرت و اسلحه؟

[نکته‌ای دیگر که در این حدیث و مانند آن وجود دارد این است که اگر در دنیا ظلمی انجام گیرد در آخرت با دادن و گرفتن اعمال نیک آن ظلم جبران می‌شود. اگر کسی متوجه‌ی این امر باشد، هیچ گاه نمی‌گوید: «دنیا سیاه است، دنیا سراسر ظلم است». بلکه می‌داند که هیچ ظلمی وجود ندارد و بعد از گذاران دنیای کوتاه و فانی آن ظلم توسط خداوند جبران می‌شود].

وجه شصت و یکم: عایشه رضی الله عنها آورده است که در خریدن بریره شرط گذاشتند که ولاء^۱ او با همان صاحبان قبلی می‌باشد در این هنگام بود که پیامبر ﷺ فرمود: «مَا بَالُ رَجَالٍ يَشْتَرُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا كَانَ مِنْ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ

1- گاهی برده وقتی آزاد می‌شد، نزد صاحبش باقی می‌ماند و به او خدمت می‌کرد و این عمل را ولاء می‌نامیدند و آن برده‌ی آزاد شده را مولی نام می‌نهادند. (مترجم)

بَاطِلٌ وَإِنْ كَانَ مِائَةً شَرَطٍ قَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ وَشَرَطُ اللَّهِ أَوْثَقُ وَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». متفق علیه¹ (چه شده است که مردانی وجود دارند که شروطی می‌گذارند که در کتاب الله موجود نمی‌باشد، شرطی که در کتاب الله نباشد، آن باطل است، حتی اگر صد شرط باشد، حکم الله حق‌تر می‌باشد و شرط الله سند محکمتری است و ولاء فقط برای کسی است که [برده] را آزاد می‌کند).

دلالت آن دارای وجوهی می‌باشد:

اول: پیامبر ﷺ شرطی را که در کتاب الله تعالی نباشد، زشت و منکر دانسته است، به این معنا که در کتاب الله تعالی جواز آن بیان نشده باشد.

دوم: مطلبی آشکار است که شرطی که در کتاب الله تعالی نباشد، آن شرط خود به خود باطل است، حتی اگر صدبار تکرار شده باشد. همچنین باید در نظر داشت که پیامبر ﷺ شرطی را که در کتاب الله تعالی وجود ندارد، انکار کرده است و آن را باطل دانسته است با وجود آن که طرف شرط گذارنده از آن راضی بوده است. پس حکم کسانی که مال را به زور از صاحب آن می‌گیرند و جواز آن در کتاب الله تعالی وجود ندارد، چه خواهد بود؟! همان گونه که آن سوسیالیست‌های از حد گذرنده این امر را بیان می‌کنند.

سوم: سخن پیامبر ﷺ: «قَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ» (حکم الله محق‌تر است)، حکم الله تعالی در اینجا منظور حکم وی در آفرینش و حکم وی در دین می‌باشد و حکم الله تعالی محق‌تر است تا از آن رضایت وجود داشته باشد و شخص تسلیم آن شود و حکم شرعی او،

¹- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب اذا اشترط شروطاً فی البیع لا تحل، شماره‌ی 2168. صحیح مسلم، کتاب العتق، باب إنما الولاء لمن اعتق، شماره‌ی 5 و 1504.

محقق تر است که از آن تبعیت صورت گیرد و توسط آن قانون وضع شود. ولی آن سوسیالیست‌ها می‌گویند: حکم ما حق تر است و ما نمی‌خواهیم تا اختلاف طبقاتی وجود داشته باشد و به این حکم [الله تعالی] راضی نیستیم. این در حالی است که حکم در آفرینشِ الله تعالی نیز بر آن قرار دارد، ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾ [الزخرف: 32] (ما معیشت آنها را بین آنان در زندگانی دنیوی تقسیم می‌نماییم، و بعضی را بر بعضی دیگر برتری می‌دهیم، تا بعضی از آنها بعضی دیگر را به خدمت بگیرند). ولی آن سوسیالیست‌ها می‌گویند: حکمی دیگر را می‌خواهیم که از حکم الله تعالی عادلانه‌تر است و آن حکمی است که فاصله‌ی طبقاتی را از بین می‌برد و مردم در رزق و روزی با یکدیگر برابر می‌شوند. آن سوسیالیست‌ها می‌گویند: قانون اساسی ما و نظام سوسیالیستی از دین الله، حق تر است و ما به دینی راضی نمی‌شویم که در آن اگر مال شخصی زیاد باشد، حق مالکیت شخصی، وجود داشته باشد و ما فقط حکمی را می‌پذیریم که حق مالکیت خصوصی را از بین می‌برد و آن را محدود می‌نماید.

وجه شصت و دوم: حکیم بن حزام رضی الله عنه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْبَيْعَانُ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا أَوْ قَالَ حَتَّى يَتَفَرَّقَا فَإِنْ صَدَقَا وَيِنَّا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا» (فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار فسخ معامله را دارند. اگر آنها راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معامله آنان، خیر و برکت وجود خواهد داشت، و اگر عیب کالا را

پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله‌ی آنها بی برکت می‌شود). متفق علیه^۱.

پیامبر ﷺ از دروغ گفتن و پوشاندن عیب کالا [در این حدیث] ترسانده است و آن را مسلط شدن و گرفتن مال به غیر حق بیان فرموده است. در ظاهر این گونه است که آن حق می‌باشد، زیرا خریدار به طور ظاهری از آن راضی است. ولی این ظلم می‌باشد که شخصی کالای عیب‌دار خود را بفروشد، در حالی که عیب آن را پوشاند، یا آن که کالای خود را که دارای صفتی بد است به عنوان کالایی با صفت خوب جا بزند. پس چگونه است که افرادی وجود دارند که بر مال، به شکل علنی چیره می‌شوند و با قدرتی که دارند، آن را از صاحبش غصب می‌کنند؟ در هر حالتی، در نوع دوم ظلم بزرگتر و گناهی عظیم‌تر وجود دارد و آن سوسیالیست‌ها همین افراد هستند.

وجه شصت و سوم: بخاری از ابوهریره رضی الله عنه آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلَافَهَا أَتْلَفَهُ اللَّهُ»^۲ (کسی که مال مردم را بگیرد و بخواهد آن را ادا کند، الله بجای او آن را ادا می‌کند و کسی که آن را بگیرد و بخواهد آن را تلف کند، الله آن را تلف می‌کند).

سوسیالیست‌ها بدون شک اموال مردم را می‌گیرند و آنها نمی‌خواهند که آن را به صاحبان آن برگردانند، بلکه فقط می‌خواهند آن را تلف کنند. آیا این ترساندن دلیلی بجز حرام بودن گرفتن مال

^۱- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب اذا بین البیعان و لم یکتما و نصحنا، شماره‌ی 2079. صحیح مسلم، کتاب البیوع، باب الصدق فی البیع و البیان، شماره‌ی 47 و 1532.

^۲- صحیح بخاری، کتاب استقراض و أداء الدیون و الحجر و التفلیس، باب من أخذ أموال الناس یرید أداءها أو إتلافها، شماره‌ی 2387.

مردم ندارد؟ و این در حالی است که آنان می‌خواهند تا آن را تلف کنند و نمی‌خواهند که آن را به صاحبان آن برگردانند. چگونه است که آنها آن را می‌گیرند، بدون آن که نیت داشته باشند که آن را با صاحبانش برگردانند و این امر را مباح می‌دانند و می‌گویند: اسلام به آن امر نموده است و آن را نیکو می‌داند و خلق درست نمی‌شوند، مگر توسط آن؟!

وجه شصت و چهارم: سوسیالیست‌ها وقتی به صاحبان مال ظلم می‌کنند و اموال آنها را می‌گیرند، اگر آن مال را به فقیران بدهند، به آنان ظلم کرده‌اند، زیرا آنان را بر مالی مسلط کرده‌اند که برای آنها حلال نمی‌باشد و این خود ضرری بر علیه آنان است و باعث می‌شود تا حرص و ظلم آنان به خودشان بیشتر شود و این دلیلی می‌شود تا دعای آنها مستجاب نگردد، همان گونه که پیامبر ﷺ در حدیثی صحیح فرموده است: «ذَكَرَ الرَّجُلُ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ يَا رَبِّ يَا رَبِّ وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَأْتَبُهُ حَرَامٌ وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ فَأَنَّى يُسْتَجَابَ لِذَلِكَ» (مردی را یاد نمود که سفر او طول کشید و ژولیده موی و غبار آلود بود، دستانش را به سوی آسمان بلند نمود و [گفت:] ای پروردگارا! ای پروردگارا! و این در حالی است که غذای او حرام بود و نوشیدنی وی حرام بود و لباسش حرام بود و در شکمش حرام وجود داشت، پس چگونه [دعای وی] برای او مستجاب می‌گردد؟!). مسلم و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.¹

1- صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب قبول الصدقة من الكسب الطيب و تربيتها، شماره 65 و 1015.

وجه شصت و پنجم: ابوهریره رضی الله عنه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمِنَ الْحَلَالِ أَمْ مِنْ الْحَرَامِ» (زمانی برای مردم می آید که شخص اهمیتی نمی دهد که آنچه بدست آورده است آیا از راه حلال است یا از راه حرام)، بخاری (بخارایی) و نسائی آن را روایت کرده اند و زرین به آن افزوده است: «فإن ذلك لا يجاب لهم دعوة» (در آن حالت دعای آنها استجابت نمی شود)!

الله تعالی و فرستاده اش صلی الله علیه و آله راست گفته اند، آن زمان رسیده است و کسی که شبیه ترین افراد به آنها می باشد، سوسیالیست ها هستند، کسانی که می خواهند اقتصاد را بر پایه ی غصب اموال مسلمانان به هر طریقی، بنا نهند و چه ترساندنی بیشتر از این امری که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است، برای آنها وجود دارد و آن عدم اجابت دعای آن کسانی است که مال را از راه غیر حلال آن بدست می آورند.

وجه شصت و ششم: از پیامبر صلی الله علیه و آله به ثبت رسیده که فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»^۲ (کسی از شما مؤمن [کامل] نمی شود، مگر آن که آنچه را که برای خودش دوست دارد، برای برادرش نیز دوست داشته باشد).

به سوسیالیست ها می گوئیم: ما می دانیم که با گرفتن مال از ثروتمندان، آنچه را که برای خود دوست دارید، برای برادرانتان که الله تعالی در روزی به آنها برتری داده است دوست ندارید؛ بلکه به واسطه ی آنچه الله تعالی از فضلش به آنها داده است، حسادت

1- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب من لم یبیل من حیث کسب المال، شماره ی 2059.
2- صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب من الإیمان أن یحب لأخیه ما یحب لنفسه، شماره ی 13.
3- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من خصل الإیمان أن یحب لأخیه المسلم ما یحب لنفسه من الخیر، شماره ی 45 و 71.

می‌ورزید؛ اگر جای آنها بودید و ثروتمند می‌بودید، راضی نمی‌شدید که احدی از شما قیراطی را بگیرد و یا در آن با شما شریک شود، همان گونه که شما را این گونه می‌بینیم که راضی نیستید شخصی در ریاست شما شریک گردد یا سخنی بگوید که آن را خدشه‌دار نماید؛ اگر کسی برای این بکوشد، بر وی هجوم می‌برید و به مانند جباری ستمگر او را به خاطر آن مجازات می‌کنید. شما را چه شده است که از قدرت پادشاه مسلط یکتای چیره نمی‌ترسید و مردم را به حال مالهای خودشان نمی‌گذارید؟ الله تعالی به بعضی بیشتر از بعضی روزی می‌دهد و الله تعالی برای هر که بخواهد، بدون مرز رزق و روزی قرار می‌دهد؟!

وجه شصت و هفتم: ابوهریره رضی الله عنه گفته است: فقیران مهاجرین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و گفتند: اهل ثروت به درجات بالا و نعمت و اقامت [در بهشت] رسیدند. فرمود: آن برای چه است؟ گفتند: نماز می‌خوانند، همان گونه که ما نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیرند، همان گونه که ما روزه می‌گیریم، و صدقه می‌دهند در حالی که ما صدقه نمی‌دهیم و برده آزاد می‌کنند، در حالی که ما برده آزاد نمی‌کنیم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفَلَا أَعَلَّمَكُم شَيْئًا تَدْرِكُونَ بِهِ مَنْ سَبَقَكُمْ وَتَسْبِقُونَ بِهِ مَنْ بَعْدَكُمْ وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْكُمْ إِلَّا مَنْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتُمْ» (آیا چیزی را به شما نیاموزم که اگر آن را انجام دهید به کسانی که از شما سبقت گرفته‌اند، می‌رسید و از نفرات بعد از خودتان سبقت می‌گیرید و در آن حالت کسی برتر از شما نخواهد بود، مگر آن که کاری را انجام دهد که شما انجام می‌دهید). گفتند: بله ای رسول الله! فرمود: «تُسَبِّحُونَ وَتُكَبِّرُونَ وَتَحْمَدُونَ ذُبِرَ كُلِّ

صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً» (بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح (سبحان الله گفتن) و تکبیر (الله اکبر گفتن) و تحمید (الحمد لله گفتن) بگویند!) فقیران مهاجرین نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: برادران ثروتمند ما آنچه را که ما انجام می‌دهیم را شنیدند و به مانند آن عمل کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (آن فضیلت الله است که به هر کس خواهد می‌بخشد و الله دارای بخششی بزرگ است). متفق علیه¹.

این حدیث بر چند طرق بر امر ما دلالت می‌کند:

اول: ثابت شدن وجود داشتن فاصله‌ی طبقاتی در بین فقیران و ثروتمندان در زمان پیامبر ﷺ و اصحابش ﷺ که بهترین زمان و عصرها و عادلانه‌ترین حالت آنها بوده است. در آن زمان از هر زمان دیگری به نیکی و احسان اشتیاق وجود داشته است و این با وجود آن است که کسی کوشش نمود تا اموال بین ثروتمندان و فقیران یکسان باشد.

دوم: پیامبر ﷺ بیان فرموده است که آن فضیلت الله تعالی است و به هر کس نخواهد می‌بخشد؛ کسی که می‌خواهد تا این امر را باطل کند با الله تعالی در پادشاهی و دینش مخالفت نموده است.

شاید سوسیالیست‌ها بگویند: فقیران از پیامبر ﷺ نخواستند تا آنها را با ثروتمندان یکسان قرار دهد و حق برای آنها بوده است ولی چون در مقابل آن سکوت نموده‌اند [پیامبر ﷺ کاری نکرده است]، ما آنها را ترک می‌کنیم و حالت آنها را قبول نمی‌کنیم.

جواب این است که می‌گوییم:

1- صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب الذكر بعد الصلاة، شماره‌ی 843. صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب استحباب الذكر بعد الصلاة و بیان صفته، شماره‌ی 595 و 142.

اولاً: اگر سوسیالیسم حقی ثابت شده و حکمی واجب باشد، پیامبر ﷺ آن را برای آن که اهل آن، آن را ترک نموده‌اند، ترک نمی‌نمود، همان گونه که زکات را با آن که فقیران برای دریافت آن سکوت نمودند، ترک ننمود.

ثانیاً: سوسیالیسم حقی عمومی است و اگر این گونه بگوییم که با سکوت بعضی [فقیران] و راضی بودن آنها به جدا بودن از ثروتمندان، لازم نیست که این قانون پیاده شود، باید بگوییم که تمامی فقیران در تمامی زمانها به این امر راضی نیستند.

ثالثاً: اگر فرض کنیم که تمامی فقیران در زمان پیامبر ﷺ راضی بودند تا از ثروتمندان جدا نشوند، فقیرانی بعد از آنها آمدند که به آن راضی بودند، پس اگر سوسیالیسم حقی ثابت شده باشد، پیامبر ﷺ آن را بیان می‌فرمود تا در زمانهای بعدی اجرا شود.

وجه شصت و هشتم: در کتاب زکاتی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای انس بن مالک رضی الله عنه نوشته بود، آمده است: «این صدقه واجبی است که رسول الله ﷺ بر مسلمانان واجب (فرض) نموده است و آن چیزی است که الله ما را به آن امر فرموده است»، در این کتاب آمده است: اگر مال کمتر از حد نصاب باشد، در آن زکاتی وجود ندارد، مگر آن که صاحب مال بخواهد. درباره‌ی شتر گفته است: «کسی که فقط چهار شتر داشته باشد، برای او صدقه واجب نیست، مگر آن که صاحب آنها بخواهد»، درباره‌ی گوسفند گفته است: «اگر گوسفندان چَرا کننده، بیشتر از چهل گوسفند بودند، یک گوسفند و اگر کمتر باشند، در آن صدقه‌ای واجب نیست، مگر آن که صاحب آنها بخواهد»، درباره‌ی نقره گفته است: اگر به صد و نود [دینار یا

درهم] نرسد، صدقه‌ای بر آن واجب نیست، مگر آن که صاحب آن بخواهد^۱. این دلیلی واضح است که از مال زکات دریافت نمی‌شود، مگر آن که به حد نصاب برسد، ولی سوسیالیست‌ها از آن سر باز می‌زنند و می‌گویند: تمامی مال صدقه است و واجب می‌باشد تا از فرد گرفته شود و به طور مساوی تقسیم گردد.

وجه شصت و نهم: پیامبر ﷺ امر فرموده است که بر گمشده‌ای که کسی بر می‌دارد، شاهد گرفته شود و این از روی ترسی است که مبادا به آن طمع کند و آن را پنهان کند و حق صاحب آن را ضایع گرداند، تمامی این موارد حمایت مال از غضب شدن آن است. از سوسیالیست‌ها سوال می‌کنم آیا آنها از پیامبر ﷺ برای مردم خیرخواه‌تر هستند؟ آیا کسی مهربانتر از پیامبر ﷺ به فقیران می‌باشد؟ آنها مال ثروتمندان را به زور می‌گیرند، به این بهانه که آن را به فقیران بدهند و البته دروغ می‌گویند؟!

وجه هفتادم: ابوهریره رضی الله عنه آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَدْرَكَ مَالَهُ بِعَيْنِهِ عِنْدَ رَجُلٍ قَدْ أَفْلَسَ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ» (کسی که مال خود را با دو چشمش نزد مردی ورشکسته دید آن شخص به آن مال از دیگران محق‌تر است). متفق علیه^۲.

این دلیلی واضح بر عدم اعتبار سوسیالیسم است، اگر سوسیالیسم معتبر بود؛ شخص ورشکسته و بی‌چیز محق‌تر به مال این ثروتمند بود.

^۱ صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب زکاة الغنم، شماره‌ی 1454.
^۲ صحیح بخاری، کتاب استقراض و اداء الديون و الحجر و التقلیس، باب اذا وجد ماله عند مفلس في البيع و القرض و الوديعة، شماره‌ی 2402. صحیح مسلم، کتاب المساقاة، باب من ادرك ما باعه عند المشتري و قد افلس فله الرجوع، شماره‌ی 22 و 1559

آنچه که شیخ علامه محمد بن صالح عثیمین با قلمش نوشته بود به پایان رسید و ملاحظه می‌کنیم که آن را با مطلبی پایانی، تمام نمود و شاید این برای آن بود که می‌خواست از دلایل قرآن و سنت و جوه بیشتری را بیان نماید.

اضافات مترجم:

از این به بعد مطالبی است که مترجم اضافه نموده است:
وجه هفتاد و یکم: عده‌ای زیادی هستند که به هنگام فقر صبر می‌کنند و در امتحان فقر موفق می‌شوند، ولی بیشتر افرادی که با ثروت امتحان می‌شوند، شکر ننموده و در امتحان ثروت مردود می‌شوند. در اینجا است که دلسوزی باید برای ثروتمندی که در امتحان رد می‌شود، بیشتر باشد.

وجه هفتاد و دوم: عده‌ای در هنگام ثروت ایمان آنها بیشتر می‌شود و عده‌ای در هنگام فقر، پس فقر و ثروت دو چیزی هستند که گاهی برای انسان خیر می‌شوند و گاهی شر و از الله تعالی می‌خواهیم آنچه که صلاح بندگان می‌باشد را برای آنها مهیا نماید.

وجه هفتاد و سوم: من از سوسیالیست‌ها می‌خواهم اگر برای مردم خیرخواهی می‌کنند، بدانند که آخرت دارای پاداش و عذاب بزرگتری از دنیا می‌باشد، اگر می‌خواهند تا برای کسی دلسوزی کنند، برای آخرت وی دلسوزی کنند. به جای آن که برای دنیای فانی آنها تدبیر کنند برای آخرت باقی آنها فعالیت نمایند. البته منظورم این نیست که برای دنیای آنها دلسوزی نکنند، بلکه به آخرت باقی اهمیت بیشتری دهند. اگر تمام کره‌ی زمین برای کسی باشد، آیا صد سال دیگر برای او خواهد بود؟ ولی کسی که به اندازه‌ی یک صد تومانی انفاق نماید، اگر کافر نباشد، این صد تومان، هفتصد برابر و بلکه بیشتر می‌شود و تا ابد در بهشت به همراه او خواهد بود.

وجه هفتاد و چهارم: پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ أَصَابَتْهُ فَاقَةٌ فَأَنْزَلَهَا بِالنَّاسِ لَمْ تُسَدَّ فَاقَتُهُ، وَمَنْ أَنْزَلَهَا بِاللَّهِ، فَيُوشِكُ اللَّهُ لَهُ بِرِزْقٍ عَاجِلٍ أَوْ آجِلٍ»^۱ (کسی که فقیر شود و آن را به مردم منسوب دارد، فقر او از بین نمی‌رود و کسی که آن را به الله منسوب دارد، در زمان نزدیک و یا دوری الله به او روزی می‌دهد). این در حالی است که سوسیالیست‌ها چون علت فقر را در ثروتمند بودن ثروتمندان می‌بینند، قریب به اتفاق آنها در فقر هستند. ای خواننده گرامی نمی‌گویم این حدیث را قبول کنید ولی از شما می‌خواهم تا آن را امتحان کنید و ببینید که بعد از آن که علت فقر را مردم می‌دانستید، علت فقر را از طرف الله تعالی و برای گناهانتان ببینید، چگونه وضع مادی شما تغییر می‌کند!

1- سنن ابوداود 1645؛ سنن ترمذی 2326؛ شیخ آلبانی آن را صحیح دانسته است.

وجه هفتاد و پنجم: بی‌گمان داستان سلیمان پیامبر علیه السلام را شنیده‌اید، این داستان در کتابهای مسیحیان و یهودیان نیز موجود می‌باشد، همان طور که می‌دانید او بسیار ثروتمند بود و این در حالی است که برترین مردم پیامبران هستند و هیچ‌گاه الله تعالی به خاطر ثروت وی، او را توبیخ نمود. و بلکه او را پیامبر خود قرار داد، الله تعالی از زبان سلیمان پیامبر علیه السلام در قرآن می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ [ص: 35] ((سلیمان علیه السلام) گفت: پروردگارا! مرا پیامورزا و پادشاهی به من عطا فرما که شایسته‌ی کسی بعد از من نباشد، همانا تو بسیار بخشایشگر هستی). اگر ثروتمند بودن عیب باشد، پس چگونه سلیمان پیامبر علیه السلام ثروتمند بوده است و دارای ثروتی بوده است که در حیات بشری برای کسی چنین چیزی موجود نبوده است.

وجه هفتاد و ششم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُصِيبْ مِنْهُ»^۱ (کسی که الله بخواهد به او خیری برساند، او را دچار مصیبت می‌کند [تا اجر ببرد و گناهانش بخشیده شود]) این در حالی است که بالاترین مصیبت‌ها برای پیامبران و صالحان است، پس اگر کسی با فقر دچار مصیبت شد، نباید آن را شرّ دانست زیرا اگر بر آن صبر نماید، به چیزی می‌رسد که همه آرزوی آن را دارند.

وجه هفتاد و هفتم: آیا روزی و رزقی که الله تعالی به بندگانش می‌دهد، مقدار ثابتی دارد و اگر از راه حلال در دست کسی جمع

شود، به دیگران نمی‌رسد؟ یا آن که رزق و روزی هر کس فقط برای خودش تقدیر شده است؟ آیا اگر باران زیاد ببارد و تولید محصولات کشاورزی زیاد شود، از جیب کارمند و کاسب کم می‌شود؟ آیا اگر رکود و تورم در جامعه‌ای وجود نداشته باشد و کاسبی رونق داشته باشد، از جیب کارمند و کشاورز چیزی کم می‌شود؟ از الله تعالی درخواست دارم که برکت رزق و روزی را برای همه‌ی اقشر جامعه فراهم نماید!

وجه هفتاد و هشتم: پیامبر ﷺ فرموده است: «الْمُسْلِمُونَ شُرَكَاءُ فِي ثَلَاثٍ فِي الْكَلْبِ وَالْمَاءِ وَالنَّارِ»¹ (مسلمانان در سه چیز با یکدیگر شریک هستند [و مالکیت خصوصی برای آن وجود ندارد]: در مراتع طبیعی، آب و آتش). از این حدیث معلوم می‌شود که اگر عدم مالکیت خصوصی در امور دیگری نیز جایز بود، پیامبر ﷺ آنها را نیز بیان می‌فرمود و حق مالکیت خصوصی فقط در این سه چیز وجود ندارد.

در انتها مطالبی را به طور خلاصه بیان می‌کنم که دلیلی بر این است که اسلام، فقر زدایی می‌نماید، ولی راه آن سلب مالکیت خصوصی نمی‌باشد:

الف: زکات در اسلام بعد از شهادتین و نماز مهمترین عمل می‌باشد، تا آنجا که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هرجا در قرآن آمده است که نماز بخوانید، بعد از آن آمده است که زکات بدهید» در آیات و احادیث بسیاری درباره‌ی فضیلت زکات و صدقه مطالبی

1- سنن ابن ماجه 2472 و 2473؛ سنن ابوداود 3479 و آلبنی آن را صحیح دانسته است. مسند احمد 23082 و شیخ شعيب الأرناؤوط آن را صحیح دانسته است.

آمده است و اهمیت آن تا بدانجا است که وقتی قومی زکات ندادند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنها وارد جنگ شد. با دادن زکات فقیران به چیزی دست می‌یابند و در عین حال آن ثروتمندی که زکات داده است، برکت مالش زیاد می‌شود و هم به فقیر سود می‌رسد و هم به ثروتمند. در طول تاریخ نتیجه‌ای از وجود این اداره‌ی زکات حاصل شد و آن زمان خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه و عمر بن عبدالعزیز رحمه الله بود، در آن زمان در مدینه فقیری پیدا نمی‌شد تا کسی به او صدقه بدهد، در زمان عمر بن عبدالعزیز، وی برای کهنسالان و مریضان و بچه‌ها حقوق در نظر گرفته بود.

به قول شیخ شهید ضیایی اگر ثروتمندان مسلمان، زکات خود را می‌دادند، هیچ گاه کمونیسم درست نمی‌شد، همان کمونیسمی که برای فقر زدایی درست شد، ولی به خاطر آن که خدا را شکر نمی‌کنند، همگی آنها در فقر بسر می‌برند.

ب: در اسلام دادن ربا حرام است، چه سودی که گرفته می‌شود کم باشد و چه زیاد و چکیدن شیره‌ی جان را توسط ربا به منزله‌ی جنگ با الله تعالی و فرستاده‌اش دانسته است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [البقره: 279] (پس اگر چنین نکردید [و از ربا خوردن دست نکشیدید] به جنگ با الله و فرستاده‌اش برخاسته‌اید). این باعث می‌شود تا شخصی که دارای سرمایه می‌باشد، سرمایه‌ی خود را به طور شراکتی و سهیم شدن در سود و ضرر با انسانی که دارای سرمایه نمی‌باشد، به اشتراک بگذارد و نه این شیره‌ی جان او را بدوشد و خود در رفاه و بدون استرس

در سرمایه‌ی خودش زندگی کند و همه‌ی استرس و سختی را برای کسی که دارای سرمایه نمی‌باشد، باقی بگذارد.

ج: قرض دادن

انس بن مالک رضی الله عنه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي مَكْتُوبًا عَلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ الصَّدَقَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ» (شب اسراء دیدم که بر درب بهشت نوشته شده بود، [اجر] صدقه ده برابر آن و [اجر] قرض هجده برابر است). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْتُ لِجَبْرِيلَ: مَا بَالُ الْقَرْضِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ؟ قَالَ: إِنَّ السَّائِلَ يَسْأَلُ وَعِنْدَهُ، وَالْمُسْتَقْرِضُ لَا يَسْتَقْرِضُ إِلَّا مِنْ حَاجَةٍ» (گفتم به جبرئیل: چگونه است که قرض بهتر از صدقه است؟ گفت: گدا طلب می‌نماید در حالی که نزد او [مال] وجود دارد و طلب قرض کننده، قرض نمی‌کند، مگر برای نیازش). ابن ماجه^۱. طبق این حدیث قرض دادن ثوابش از صدقه دادن بیشتر است و دلیل دیگری که بیان داشته‌اند این است که مبلغ صدقه کمتر از مبلغ قرض است و چون کسی که قرض می‌کند، مالی ندارد، ممکن است نتواند قرض را برگرداند.

د: نیکی کردن به مخلوقات:

ابوهریره رضی الله عنه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَيْنَا رَجُلٌ يَمْنِيهِ فَأَشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَنَزَلَ بِنْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَمَلَأَ حُفَّهُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ رَفَعِي، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ» قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟ قَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ». متفق عليه^۲. (روزی، مردی در مسیر راه،

1 - شعب الإیمان - (5 / 189) (3288) ومسنند الشاميين 360 - (2 / 419) (4/1614) وسنن ابن ماجه- المكنز - (2525) حسن

2- صحيح بخاري 2363.

بشدت تشنه شد. وارد چاهی شد و از آن آب، نوشید. سپس، بیرون آمد و ناگهان، سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می خورد. [با خود] گفت: این سگ، به همان اندازه، تشنه است که من تشنه بودم. [دوباره، وارد چاه شد]، کفشش را پر از آب کرد و بدهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. الله از او راضی شد و گناهایش را بخشید». صحابه گفتند: ای رسول الله! الله برای نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می دهد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود ذی روحی، ثواب دارد».

باید در نظر داشت الله تعالی برای نیکی نمودن به سگ که بعد از خوک از نظر اسلام پلیدترین حیوان است، چنین پاداشی را در نظر گرفته است، حال برای نیکی کردن به مردم و مسلمانان چه اجر بزرگی در نظر گرفته شده است.

ه: یتیم نوازی:

در بسیاری از آیات قرآن و احادیث صحیح پیامبر ﷺ بر یتیم نوازی تأکید شده است و در اینجا نیازی به بیان آنها نمی باشد، چون همگان کما بیش آن را شنیده اند. یتیم مورد توجه مسلمانان قرار می گیرد و بعد عاطفی وی توسط دیگران تأمین می شود ولی دلیل دیگری برای حفاظت از یتیم وجود دارد و آن ضعف وی و عدم حامی برای وی می باشد، این حقیر همین جا قیاس می کنم و می گویم وظیفه ی دولتها می باشد تا برای کارگری که نمی تواند از حق خود دفاع کند و به حقوق خود برسد، کاری کنند تا او نیز به حقوق خود برسد. البته نمی گویم باید با کارخانه دارها در یک سطح باشند ولی باید دولت قوانین را به شکلی طراحی کند که کارگران

استثمار نشوند. در انتها دو مبحث را برای کسانی که برای بشریت دلسوزی می‌نمایند، بیان می‌کنم:

1- خوشبختی حقیقی¹:

سوال من از سوسیالیست‌ها و افرادی که برای فقیر نبودن مردم تلاش می‌کنند، این است: آیا ثروت خوشبختی می‌آورد؟ آیا فقر بدبختی می‌آورد؟

آیا افراد فقیری نیستند که در زندگی خود خوشبخت می‌باشند و می‌گویند: راضی‌ام به رضای او؟

آیا افراد ثروتمندی نیستند که از روی فشار درونی اقدام به خودکشی می‌کنند و دنیا و آخرت خود را هلاک می‌کنند؟

به طور مثال: روبرت انکه دروازه‌بان تیم ملی فوتبال آلمان که از قوی‌ترین تیم‌های ملی دنیا می‌باشد، خودکشی کرد. آیا ثروت نداشت؟ آیا شهرت نداشت؟ آیا اگر در قلب خود دارای عقیده‌ی صحیحی بود که بر اساس وحی و متناسب با فطرت آدمی است، باز هم خودکشی می‌کرد؟

آیا روابط صمیمی بین فامیل خوشبختی می‌آورد یا خانه‌ای بزرگ که افراد آن با یکدیگر به مانند غریبه‌ها رفتار می‌کنند؟

آیا بچه‌ای که دوچرخه ندارد بدبخت است یا فرزندان طلاق؟

2- بسیار کوتاه بودن دنیا در برابر زندگی ابدی آخرت²:

پیامبر ﷺ فرموده است: «يُؤْتِي بِأَنْعَمِ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً ثُمَّ يُقَالُ يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ خَيْرًا قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ مِنْ نَعِيمٍ قَطُّ؟ فَيَقُولُ لَأُوَاللَّهِ يَا رَبِّ. وَ يُؤْتِي

1- برای اطلاعات بیشتر به کتاب «خوشبختی خیالی یا خوشبختی حقیقی» ترجمه‌ی خودم در سایت کتابناک مراجعه نمایید. (مترجم)

2- برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب «دنیا در جامع الصغیر شیخ البانی رحمه الله» ترجمه اینجانب رجوع نمایید. (مترجم)

بَأَشَدِّ النَّاسِ بُؤْسًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيُصْبَغُ صَبْغَةً فِي الْجَنَّةِ ۖ فَيَقَالُ يَا أَبْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ بُؤْسًا قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ مِنْ شِدَّةٍ قَطُّ؟ فَيَقُولُ لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَمَرٌ بِي بُؤْسٍ قَطُّ وَلَا رَأَيْتُ شِدَّةً قَطُّ^۱ (روز قیامت، مرفه‌ترین انسان نافرمان دنیا را در آتش، غوطه داده، بیرون می‌آورند آنگاه از او می‌پرسند: ای فرزند آدم! آیا تاکنون آسایشی دیده‌ای؟ و از نعمتی بهره‌مند شده‌ای؟ می‌گوید: سوگند به خدا که هیچ رفاه و آسایشی ندیده‌ام. پس از او فقیرترین انسان دنیا را که مؤمن بوده است برای چند لحظه در میان نعمتهای بهشت قرار می‌دهند سپس از او می‌پرسند: ای فرزند آدم؟ آیا هیچگاه، دچار فقر و مصیبتی بوده‌ای؟ می‌گوید: سوگند به خدا که هیچ گونه رنج و مصیبت و فقری ندیده-
(م).

آیا ملاحظه می‌کنید فرق دنیا و آخرت چگونه است؟ سوال دیگر من این است آیا می‌دانید محمد ﷺ و ابراهیم علیهما السلام و دیگر پیامبران که در تمامی زندگی خود سختی کشیده‌اند، در حال حاضر چه حالتی دارند و تا ابد کجا خواهند بود. آیا غیر از این است که مدتی کم در دنیا سختی کشیدند؟ ولی تا ابد در نعمتهایی هستند که پیامبر ﷺ درباره‌ی آن نعمتها گفته است: گوشه نشینده، چشمی ندیده و به قلبی خطور نکرده است، با این وجود دارای نعمت بزرگتری می‌باشند که همان رویت الله تعالی است و وقتی الله تعالی را با چشم سر می‌بینند، تمامی آن نعمتهای بزرگ که برای ما در حال حاضر قابل درک نمی‌باشند را فراموش می‌کنند؟!

بر خلاف پیامبران، افرادی مثل فرعون، هامان و قارون کجا هستند و تا ابد کجا خواهند بود؟ قارون ثروتی داشت که حمل کلیدهای گنجهای او فقط توسط مردان قوی هیکل ممکن بود.

آقدر دنیا کوتاه است که الله تعالی در جای جای قرآن می‌فرماید که وقتی روز قیامت می‌رسد، مردم می‌گویند، روزی یا قسمتی از روزی را در دنیا بوده‌ایم!

کسی که عمری از او گذشته باشد، به خوبی می‌داند که چقدر دنیا سریع می‌گذرد، ولی ای کاش که این امر به او درس دهد و او برای آخرت، خود را آماده کند!!

فایده‌ی این دو مبحث:

پس ای کسانی که برای بشریت دلسوزی می‌کنید، بیایید با تبلیغ، جهاد و از روی خیرخواهی و دلسوزی، حق که همان برداشت صحیح از قرآن و سنت پیامبر ﷺ می‌باشد را به جای جای دنیا برسانیم، تا کسانی که از روی بی‌توجهی به طرف الله متعال نمی‌روند و با فکر و قلب خود در آیات الله تعالی تدبر نمی‌نمایند را بیدار نموده و از آتش جهنم نجات دهیم و بدین ترتیب خوشبختی دنیای کوچک و آخرت باقی را برای آنها به ارمغان بیاوریم.

اگر تعقل کردند و قبول نمودند که چه بهتر و اگر تکذیب کردند، خودشان نتیجه‌ی اعمال خودشان را می‌بینند و در آخرت خود جوابگوی کارهایشان هستند.

شکر و ستایش برای الله تعالی است که با نعمتش امور صالح را به پایان می‌رساند و صلوات و سلام و برکت بر بنده و فرستاده‌اش پیامبر ما محمد و بر آل و اصحابش و کسی که از آنها تا روز قیامت تبعیت کند.